در خانهٔ فیل هر عددی نهند مثلا هشت را از هفده نقصان کنند و نه را در خانهٔ فیل هشت اعنی خانهٔ دوم سطر سیم عرضی بنهند و هفت را از ده نقصان کنند و ده را در خانهٔ فیل هفت اعنی قطر اخیر بنهند و براین قیاس و چون وضع چهار در چهار معلوم شد گوئیم ضابطهٔ وضع دیگر مربعات چنانست که از دور اول ابتدا کنند واحد را در خانهٔ غیر قطر از سطر اخیر عرضی بنهند و دو را در قطر اول اعنی در بیت اول سطر اول عرضی و سه را در بیت اخیر سطر اول عرضی اعنی قطر ثانی و چهار را در بیت غیر قطر از سطر اخیر عرضی و پنج را در بیت غیر قطر از سطر اخیر طولی و شش را در بیت غیر قطر از سطر اول طولی و چون این شش عدد را وضع کرده باشند چهار را از عدد ضلع مربع نقصان کنند بضرورة عددی بماند که ربع دارد ربع آن عدد لتا نهند و بعد از آن ربع بیوت سطر اول طولی را ممتلی کنند پس بعدد نصف عدد ثانی بیوت سطر آخر طولی را ممتلی کنند و چنانکه در مربعات زوج الفرد گفته شد بعینه ربع و نصف بیوت را ممتلی کنند تا تمام شود پس بدوری دیگر آیند و آن دور زوج الفرد باشد بطریقی که ذکر رفت بیوت آن را ممتلی کنند پس بدور ثالث آیند و آن دور زوج الزوج بود بطریقه خاص بد و نصف بیت آن را ممتلی کنند تا آنکه بچهار در چهار رسد آن را بطریقی که ذکر رفت بنهند پس باز گردند و خانهای خالی را بطریقی که چند بار ذکر رفت ممتلی کنند فصل سیم در کیفیت وضع اعداد بر طریق وفق غیر تام و چون مربعات زوج الفرد را ضابطه قریب بفهم نیست بضابطهٔ مربعات ازواج ازواج اکتفا کردیم و مربعات زوج الفرد را حواله بطریق وفق تام رفت پس در ضابطهٔ افراد گوئیم هر مربع فرد که باشد بضرورة او را خانه بود که وسط او باشد آنرا مرکز خوانند و چهار خانه را که بدو محیط باشد آن را که در زیر او باشد تحت المرکز خوانند و آن را که بالای او باشد فوق المرکز و آن را که بر یمین او باشد یمین المرکز و آن را که بر یسار او باشد یسار المرکز واحد را در یکی از این خانهای چهارگانه وضع توانکرد و چون او را در یکی از اینها وضع کنند بضرورة او را چهار بیت فرزین باشد دو در سطر مرکز و دو در سطر دیگر و در خانهای فرزین سطر مرکز دو را وضع نتوان کرد بلکه در خانه‌های فرزین سطر دیگر آن وضع توانکرد خواه فرزین یمینی بود و خواه فرزین یمینی بود بالا و خواه فرزین یساری و چون دو را در خانهٔ فرزین یمینی مثلا بنهند اعداد طبیعی را همه بطریق سیر فرزین بجانب یمین وضع کنند و اگر در خانهٔ فرزین یساری بنهند اعداد را بطریق سیر فرزین یساری وضع کنند و وضع را تغیر نکنند و همه اعداد را بطریق سیر فرزین وضع کنند الا اعدادی که بعد از وضع مربع یا اضعاف آن باشد چنانکه در مربع سه در سه اعدادی را که بعد از سه و شش بود و در مربع پنج در پنج اعدادی را که بعد از پنج و ده و پانزده و بیست باشد که اینها را بطریق دیگر وضع کنند چنانکه یاد کرده شود و اما وضع اعداد بطریق سیر فرزین چنان باشد که چون عددی بنهادند عددی را که بعد از و باشد در خانهٔ فرزین او بنهند و اگر او را خانهٔ فرزین نباشد در آن سطر که نوبت عدد رسیده است و خانهٔ فرزین ملاحظه باید

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

از قطرها ب و فرزن رب و ربع آ ب
و انکار ملغز رو اب پای بر جیل

در کیفیت وضع اعداد بطریق وفق غیر تام

دورترین بیتی از بیت فرزین مطلوب اخذ کنند و عدد نوبت را در آنجا بنهند و دایما بر این طریق روند و سیر فرزین را
اصلا تخلف نکنند و اما وضع اعدادی که بعد از ضلع یا اضعاف آن باشد بر آن وجه بود که چون بعد ضلع رسند
عددی را که بعد از وست در بیتی نهند که مشترک باشد میان سطر دو و سطر ضلع بشرط آنکه سطر ضلع را از آن
سطر گیرند که بر مرکز نگذرد و چون وضع یک عدد از این اعداد معلوم شد هر وقت که بضعف ضلع رسند عددی را که
بعد از وست هم بر آن وضع بنهند که آن عدد اول را نهاده باشند پس اگر در آن سطر در جهت مطلوب خانه که
عدد را در آنجا می باید نهاد نباشد چنان تصور کنند که خانه ضعف ضلع با آنچه بر این تفصیل باشد
در جهت مطلوب متصل باشد بطرف دیگر هم از این سطر در خلاف جهت مطلوب و بنگرند که بر این تقدیر
عددی که بعد از وست در کدام خانه می باید نهاد آن را در آنجا وضع کنند و برین طریق که گفته شد همه اعداد را
وضع کنند بعضی بسیر فرزین و بعضی بدین طریق که اکنون ذکر رفت و از اینجا معلوم شد که بر این طریق وضع
اعداد در مربعات فرد به هشت وجه توان نهاد زیرا که واحد را در چهار خانه می توان نهاد و بر هر وضعی اعداد را
بدو وجه میتوان نهاد بسیر فرزین بجانب یمین یا یسار یا قدام یا خلف و ما از جهت مثال اعداد را در مربع
سه در سه بیک وجه و در مربع پنج در پنج بوجهی دیگر بیان کنیم تا باقی را بر آن وجوه قیاس کنند و آنچه ذکر رفت
روشن شود اما در مربع سه در سه واحد را در تحت المرکز وضع کنیم و سیر فرزین بجانب یسار و چون
آن بیت که واحد در آن موضع است بیت فرزین یساری ندارد و بر این تقدیر بایستی که بیت فرزین در سطر
اخیر طولی بودی پس دورترین بیتی از بیت فرزین مفروض بیت اول است از این سطر اعنی قطر ثانی
دو را در آنجا وضع کردیم و خانه فرزین یساری هم نداشت و نوبت سطر وسط عرضی بود در این سطر خانه که
دورتر بود از بیت فرزین مطلوب خانه اول بود هم از این سطر سه را در آنجا وضع کردیم و چون سه ضلع این مربع بود
چهار را که بعد از وست در بیت قطر اول نهادیم که مشترکست میان سطر دو و سطر ضلع اعنی آن سطح که بر مرکز
نمیگذرد و آن سطر اول طولیست زیرا که دو سطر اند که هر یک را سطر سه که ضلع است میتوان خواند و میان
سبب که بیت سه مشترکست میان سطر اول طولی و سطر وسط عرضی باید که این دقیقه را در همه مربعات
فرد رعایت کنند و الا خلل باشد پس پنج را در بیت فرزین یساری که آن مرکز مربع است نهادیم و شش را در بیت
فرزین یساری که آن قطر اخیر است و چون شش ضعف ضلع بود هفت را که بعد از وست بر طریق وضع چهار
بعد از ضلع بود نهادیم یعنی بر بالای او در بیت وسط سطر اخیر طولی و خانه فرزین یساری نداشت
هشت را در سطر نوبت اعنی سطر اخیر عرضی در بیت اول که دورترین بیت نهادیم چون بیت فرزین
نداشت نه را بدان طریق که گفتیم در بیت اول سطر وسط طولی نهادیم و وضع مربع تمام شد و اگر در این

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

وضع سیر فرزین بجانب یمین فرض کنیم کیفیت وضع اعداد بر محصل پوشیده نماند و همچنین اگر واحد را در بیت دیگر
وضع کنیم و سیر فرزین بجانب یمین یا یسار یا قدام یا خلف وضع کنیم اما در مربع پنج در پنج واحد را در یمین مرکز دیگر مثلا
نهادیم و سیر فرزین بجانب قدام فرض کردیم و دو را در بیت فرزین قدامی اعنی بیت دوم از سطر اول طولی نهادیم و
بیت فرزین قدامی نداشت و سطر نوبت سطر اول عرضی بود سه را در بیت اخیر ازین سطر اعنی قطر ثانی که دورترین بیت
درین سطر از بیت فرزین مفروض نهادیم و بیت فرزین قدامی نداشت چهار را بطریقه مذکوره در بیت اخیر سطر رابع
طولی نهادیم و پنج را در بیت فرزین او اعنی بیت سیم از سطر چهارم عرضی نهادیم و چون پنج ضلع این مربع بود شش را که
بعد از وست در بیت اول از سطر چهارم عرضی که مشترکست میان سطرها اعنی سطر اول طولی و میان سطر پنج که مرکز
نمیکند را اعنی سطر چهارم عرضی و بیت فرزین نداشت هفت را بطریق مذکور در بیت اخیر سطر ثالث عرضی
نهادیم و هشت و نه را در بیتهای فرزین قدامی و نه بیت فرزین قدامی نداشت ده را بر طریقه مذکور در بیت اخیر
سطر ثانی طولی نهادیم و چون ده ضعف ضلع بود یازده را خواستیم که بدو مرتبه بر بالای ده نهیم همدرین سطر چنانکه
شش را وضع کرده بودیم و دران جهت خانه نداشت پس خانه ده با خانه که بالای اوست تصور کردیم که منفصلت
بر بیت اخیر این سطر اعنی بدان طرف که در خلاف جهت مطلوبست و برین تقدیر بایست که یازده که بعد از دوست
در قطر رابع موضوع بود آن را در آنجا وضع کردیم پس دوازده و سیزده و چهارده و پانزده بر ولاء که در بیوت
فرزین قدامی وضع کردیم و پانزده ضعف ضلع بود و در قطر اول موضوع خواستیم که شانزده را که بعد از وست هم
درین سطر اعنی سطر اول عرضی بدو مرتبه وضع کنیم چون بیت در جهت مطلوب نداشت فرض کردیم که خانه یازده
متصل باشد بدان طرف دیگر ازین سطر اعنی بقطر ثانی نظر کردیم بدین تقدیر بایست که شانزده در بیت چهارم
ازین سطر موضوع بود آنجا آنرا نهادیم و بیت فرزین قدامی نداشت بر طریقه مذکوره هفده را در بیت اخیر سطر ثانی
وضع کردیم و هژده و نوزده را در بیوت قدامی پس نوزده را خانه فرزین قدامی نبود بیست را بطریقه مذکوره در بیت
اخیر سطر ثانی عرضی وضع کردیم و او چون ضعف ضلع بود بیست و یک را بدو مرتبه بالای او در بیت سیم از سطر اول

۳	۱۷	۹	۲۲	۱۵
۲۰	۸	۲۱	۱۴	۲
۷	۲۵	۱۳	۱	۱۹
۲۴	۱۲	۵	۱۸	۶
۱۱	۴	۱۷	۱۵	۲۳

عرضی نهادیم و بیست و دو را خانه فرزین قدامی او اعنی بیت دوم سطر اول طولی و خانه فرزین قدامی
نداشت بیست و سه را بر طریقه مذکور در بیت آخر سطر اول طولی اعنی قطر ثالث بنهادیم و بیت فرزین
قدامی نداشت بیست و چهار را بر طریقه مذکوره در بیت آخر سطر رابع عرضی بنهادیم و بیست و پنج را در بیت فرزین
قدامی او اعنی خانه چهارم از سطر ثالث عرضی و وضع اعداد درین مربع تمام شد. و در ضابطه وضع اعداد در مربعات
زوج الزوج گوئیم کیفیت وضع درین مربعات چنان باشد که در مربع چهار در چهار مثلا که اول مربعات زوج الزوج است
چون واحد را در یکی از اقطار اربعه وضع کنند اگر خواهند در سطر طولی بر دند و اگر خواهند در سطر عرضی

وابتدا از واحد کنند و خانها را بشمارند و هر خانه که غیر از خانهای قطر باشد در آنجا عدد را وضع نکنند اما چون بخانهٔ قطر رسند عددی که نوبت آن خانه باشد در آنجا وضع کنند تا در همه خانهای اقطار اعداد وضع کرده باشند پس ابتدا از خانهٔ آخر کنند که شانزده در آنجا موضوع باشد و بعکس آنچه اول رفته باشند باز گردند اما طول و عرض را مختلف نگردانند بدین معنی که اگر اول در طول رفته باشند اکنون هم در طول روند از جهت مخالف کنند بدین معنی که اگر اول بجهت یمین رفته باشند در آخر بجانب یسار روند و بر عکس و اگر اول بجانب قدام رفته باشند در آخر بجانب خلف روند و شانزده را واحد گیرند و همچنین بر ولای اعداد خانها را می‌شمارند و هر جا که ممتلی شمارند و هر جا که ممتلی باشد از آن میگذرند اما عدد او را اعتبار میکنند و هر خانه که خالی باشد عدد او را در آنجا نهند و چون خانهای یک سطر تمام شود با خانهای آن سطر می‌روند که در پهلوی او باشد و طریقهٔ اول را نگاه میدارند تا مجموع اعداد را وضع کنند و اگر مربع زیاده از چهار در چهار باشد مثلا همچو هشت در هشت آن مربع را بچهار در چهار منقسم گردانند و بر زوایای آن نقطها نهند تا از یکدیگر ممتاز شوند پس هم بر آن طریق که در چهار در چهار گفته شد واحد را در هر قطر که خواهند وضع کنند و در طول یا عرض بروند و خانهای شمارند و هر خانه که غیر قطر مربعات باشد که اصل بدان منقسم شده باشد در آنجا عدد وضع نکنند و هر خانه که قطر باشد بهر مربعی که باشد آنجا اعداد نوبت را وضع میکنند تا بر این طریق مجموع خانهای اقطار همه مربعات را ممتلی گردانند پس از بیت اخیر آن یعنی آن بیت که عدد آخر در آنجاست ابتدا کنند و آن را واحد فرض کنند و هم بر آن طریقه که در چهار در چهار گفته شد مجموع بیوت خالیه را ممتلی کنند و از این طریق هشت در هشت معلوم شود زیرا که واحد را چهار وضع است و هر وضعی را بدو طریق میتوان رفت در طول یا عرض و یا مربع چهار را بر یک وضع و مربع هشت را بر وضعی دیگر بنهیم تا باقی را بدان قیاس کنند اما در مربع چهار واحد را در قطر اول نهیم و در جهت عرض می‌آئیم که جهت یسار است و خانها را می‌شماریم و دو از اعداد خانه دوم است و در آنجا ننهیم که بیت قطر نیست و بر این قیاس سه و چهار را در بیت ثانی وضع کنیم پس با سطر ثانی عرضی رویم و پنج را در اول بیت او ننهیم چه بیت قطر نیست و شش و هفت را در خانهٔ ثانی و ثالث این سطر که بیت قطراند وضع کنیم و هشت را در خانهٔ آخر که قطر نیست ننهیم با سطر ثالث عرضی آئیم و در بیت اول نه را ننهیم چه بیت قطر نیست و ده و یازده را ببیوت ثانی و ثالث این سطر ننهیم چه بیوت قطراند و دوازده را در خانهٔ اخیر این سطر وضع نکنیم چه بیت قطر نیست پس بسطر اخیر عرضی آئیم و سیزده را در بیت اول که قطر ثالث است وضع کنیم و چهارده و پانزده را در خانهٔ دوم و سیم که قطر نیست ننهیم و شانزده را در قطر اخیر وضع کنیم و چون ببیت آخر رسیدیم این بیت را واحد گیریم و هم در این سطر عرضی بجانب یمین آئیم بر عکس اول و دو را

۴	۱۳	۱۵	۱
۹	۷	۶	۱۲
۵	۱۱	۱۵	۸
۱۶	۲	۳	۱۳

در خانه سیم از این سطر وضع کنیم چه خالیست و سی را در بیت دوم این با سطر ثالث عرضی رویم و پنجاه و او در خانه آخر او
وضع کنیم که خالیست و همچنین تا جمیع بیوت خالیه ممتلی شود اما در مربع هشت اول او را منقسم گردانیم چهار در چهار
تا چهار در چهار شود و بر زوایای هر چهار در چهار نقطها در رسم کنیم تا از یکدیگر ممتاز شوند و بیوت اقطار ایشان
روشن گردد پس واحد را در قطر ثالث بنهیم و در طول برویم بجهت قدام و بیوت را میشماریم و در بیت دوم و سیم
هیچ ننهیم چه بیوت اقطار نیستند و در بیت چهارم چهار را بنهیم چه قطر چهار در چهار ثانیست و پنج را هم بنهیم
چه قطر چهار در چهار اولست و شش را و هفت را ننهیم چه بیت قطر نیست و هشت را بنهیم چه قطر اولست و این
سطر تمام شود پس با سطر دوم طولی آئیم و نه را در بیت آخر آن بنهیم چه بیت قطر نیست و ده را و یازده را بنهیم چه چهار
قطر چهار در چهار دوم اند و دوازده و سیزده را ننهیم چه بیوت قطر نیستند و چهارده و پانزده را بنهیم که
بیوت قطر چهار در چهار اولند و شانزده را ننهیم چه بیت قطر نیست پس با سطر ثالث طولی آئیم و هفده را
در خانه آخر او بنهیم چه خانه قطر نیست و هژده و نوزده را بنهیم چه بیوت چهار در چهار ثانی اند و بیست و بیست و یک را
ننهیم چه بیوت قطر نیستند و بیست و دو و بیست و سه را در بیوت قطر چهار در چهار اول بنهیم و بیست و چهار را ننهیم
چه بیت قطر نیست پس با سطر رابع طولی آئیم و بیست و پنج را در خانه آخر او وضع کنیم چه قطر چهار در چهار ثانیست
و بیست و شش و بیست و هفت را در خانه غیر قطر ننهیم و بیست و هشت را در قطر چهار در چهار ثانی بنهیم و بیست
و نه را در بیت چهار در چهار اول و سی و سی و یک را در بیوت غیر قطر ننهیم و سی و دو را در قطر چهار در چهار
اول پس با سطر خامس طولی آئیم و سی و سه را در قطر بنهیم و سی و شش را در قطر چهار در چهار رابع بنهیم و سی و هفت را
در قطر چهار در چهار ثالث و سی و هشت و سی و نه را در بیوت غیر قطر ننهیم و چهل را در قطر چهار در چهار ثانی بنهیم پس با سطر
سادس طولی آئیم و بر موجب مذکور بیوت اقطار چهار در چهارها می نهیم و بیوت اقطار میگذاریم تا شصت و چهار را
که عدد اخیر است در قطر ثانی چهار در چهار ثالث بنهیم و این خانه آخر باشد بر این تقدیر پس آن خانه را واحد
فرض کنیم و واحد را در آنجا ننهیم چه ممتلی است و هم در طول بیائیم بجانب خلف بعکس اول و دو را در بیت دوم این سطر
بنهیم چه خالیست و سه را همچنین در بیت سیم این سطر چه خالیست و چهار و پنج را در بیت چهارم و پنجم که ممتلی اند ننهیم و شش و
هفت را در خانه ششم و هفتم که خالی اند بنهیم و هشت را در خانه آخر که ممتلیست ننهیم پس با سطر هفتم طولی آئیم و نه را در
اول او که خالیست بنهیم و ده و یازده را در خانه دوم و سیم که ممتلی اند ننهیم و دوازده و سیزده را در بیوت خالی بنهیم و بر این
طریق تا بیوت خالیه همه پر شود فصل چهارم در وضع اسامی بدانکه عادت چنان رفته است که اسامی در مربع چهار در چهار وضع
میکنند و آن بر دو نوع تواند بود یکی آنکه اسماء الاربعة را بنهند چنانچه حروف اسم در سطری از سطور مربع موضوع باشد و باقی
سطور را همان دوم آنکه حروف اسم را بحساب جمل جمع کنند و چنان سازند که وفق مربع آن مجموع باشد

٨	٤٩	٤١	٣٢	٤٠	١٧	٩	٦٤
٥٨	١٥	٢٣	٣٤	٢٦	٤٧	٥٥	٢
٥٩	١٤	٢٢	٣٨	٢٧	٤٦	٥٤	٣
٥	٥٢	٤٤	٢٩	٣٧	٢٠	١٢	٦١
٤	٥٣	٤٥	٢٨	٣٦	٢١	١٣	٦٠
٦٢	١١	١٩	٢٨	٣٠	٤٣	٥١	٦
٦٣	١٠	١٨	٣٩	٣١	٤٢	٥	٧
١	٥٦	٤٨	٢٥	٣٣	٢٤	١٦	٥٧

در وضع سی

اما طریق وجه اول آنست که بنگرند اگر مجموع حروف آن اسم بحسب جمل کمتر از سی و چهار باشد که وفق طبیعی این بیت
چنانکه دانی بود وضع این اسم درین مربع صورت نبندد و اگر زیاده بود و در دو حرف مکرر باشد اگرچه محمد هم صورت نبندد
چه شرط در وضع مربعات چنانست که اعداد مکرر نباشد و الا خاصیت ندارد و اگر حرف مکرر نباشد بنگرند که کمتر
از چهار حرفست یا مساوی یا زیادت اگر کمتر باشد هم صورت نبندد و اگر مساوی باشد هر حرفی در بیتی نهند
و اگر زیاده باشد دو حرف در بیتی نهند و در باقی بیوت یک حرف نهند بحسب اقتضای حال و چون حروف را وضع
کردند اعداد را بدو طریق تکمیل توان کرد طریق اول مخصوص است ببعضی اسامی و طریق دوم عام اما طریق اول مخصوص است
باسامی که از حرف اول تا آخر سه بار واحد انقصان کنند و چون نقصان کردند سه بار واحد را بر حاصلش توان
افزود که مکرر نشود و طریق وضع چنانست که یکی را بر حرف اول یا آخر زیاده کنند و در خانه اسب او نهند و باز
یکی زیاده کنند و در خانه فرزین او نهند و باز یکی زیاده کنند و در خانه اسب نهند چنانکه در وضع چهار در چهار
معلوم شد و باز حرف آخر یا اول یکی را نقصان کنند و در خانه فرزین او نهند و باز یکی را نقصان کنند و در خانه اسب
او نهند و چون این دو خانه را وضع کردند بخانه دوم نگاه کنند و بخانه فیل او و آن دو عدد را که درین دو خانه
موضوع است جمع کنند و حرف اول را از و نقصان کنند و باقی را در بیت فیل او نهند و باز آنچه در بیت فرس بیت اول
موضوعست هم ازین مجموع نقصان کنند و باقی را در بیت فیل او نهند و چون بیت فیل فرزین مثلیست
با عدد بیت فرس بیت فرزین را ازین مجموع نقصان کنند و در بیت فیل او نهند و چون این سه خانه
دیگر مثلی کنند حرف ثالث اعنی آن عددی که در بیت ثالث موضوعست بستانند و بر آن عدد که در بیت فیل دو بیت
افزایند و مجموع را بستانند و حرف چهارم را از و نقصان کنند و باقی را در بیت فیل او نهند و باز آنچه در بیت
فرس بیت رابع موضوعست ازین مجموع نقصان کنند و باقی را در بیت فیل او نهند و بیت فیل و فرزین
مثلیست پس عدد بیت فرس فرزین او ازین مجموع نقصان کنند و باقی را در بیت فیل او نهند وضع مربع تمام شود
مثلا چون خواهیم اسم حسین را وضع کنیم اگر بر حرف اول اعنی ح دو بار واحد را زیاده کنیم ده حاصل شود
که در اسم موجود نیست و مکرر باشد لاجرم بر حرف چهارم که نون است واحد را زیاده کردیم پنجاه و یک شد
آن را در بیت فرس او یعنی بیت دوم سطر دوم عرضی نهادیم و باز یکی بر او زیاده کردیم پنجاه و دو شد آن را
در بیت فرزین او نهادیم که آن بیت اول سطر سیم عرضیست و باز یکی بر او زیاده کردیم و آن را در بیت
فرس او اعنی بیت سیم سطر چهارم عرضی نهادیم و با سر خانه اول آمدیم و از ح که در آن موضوعست یکی نقصان
کردیم و هفت را در خانه فرس او اعنی بیت سیم از سطر دوم عرضی نهادیم و باز یکی از و نقصان کردیم و شش را
در بیت فرزین او اعنی بیت چهارم سطر سیم عرضی نهادیم و باز یکی از و نقصان کردیم و پنج را در بیت

ط	ق	ی	ن
٩	٥١	٢	٦١
٥٢	١٣	٥٨	٦
٥٩	٥	٥٣	١١

فرس بود اعنی خانه دوم سطر چهارم عرضی بنهادیم و چون این ده خانه را ممتلی کردیم آنچه در بیت دوم بود از حرف
اعنی سین را برابر آنچه در بیت فیل الف بود افزودیم شصت و شش شد حرف اول را که آن هشتاد است و نقصان
کردیم و پنجاه و هشت را در بیت فیل بیت اول بنهادیم و باز آنچه در بیت فرس بود اعنی نون را هم از شصت
و شش نقصان کردیم و پنجاه و نه را در بیت فیل او بنهادیم و از بیت فرزین او در گذشتیم و بیت فرس
فرزین او را بستدیم و آنچه در رو بود اعنی پنجاه را از شصت و شش نقصان کردیم و شصت و یک را که باقی ماند در بیت فیل
نهادیم و چون این سه بیت دیگر تمام شد بخانه سیم آمدیم و آنچه در دو موضوع بود اعنی ده را برابر آنچه در بیت فیل
او بود افزودیم شصت و دو شد آنچه در خانه چهارم بود از اسم اعنی پنجاه را از شصت و دو نقصان کردیم دو وازده که
باقی ماند در بیت فیل او بنهادیم پس آنچه در بیت فرس بیت چهارم بود اعنی پنجاه و یک را از شصت و دو نقصان کردیم
و یازده را که باقی ماند در بیت فیل او بنهادیم و از بیت فرزین او در گذشتیم و آنچه در بیت فرس فرزین او بود
اعنی پنجاه و سه را از شصت و دو نقصان کردیم و نه را که باقی ماند در بیت فیل او بنهادیم و وضع اسم تمام شد اما طریق
دوم که عام است چنانست که حروف اسم را در سطر اول عرضی بنهند و حرف اول و رابع را جمع کنند و بدو قسم مختلف کنند
و در دو خانه او دیم و سیم سطر اخیر عرضی بنهند اقل در برابر اکثر و اکثر در برابر اقل از حروف اسم که در خانه او دوم
و سیم سطر اول عرضی موضوعند پس حرف دوم و سیم را جمع کنند و بدو قسم مختلف کنند و در خانه اول
و چهارم سطر اخیر عرضی بنهند اقل را در برابر اکثر که در قطر برابر او موضوع بود از حروف اسم و اکثر در برابر
اقل که در قطر برابر او موضوعست از حروف اسم پس آنچه در بیت اول و رابع سطر اول طولی باشد جمع کنند و
بدو قسم مختلف کرده در خانه دوم و سیم سطر اخیر طولی بنهند و آنچه در بیت اول و رابع سطر اخیر طولی بود جمع
کرده بدو قسم مختلف کنند و در خانه دوم و سیم سطر اول طولی وضع کنند اقل در مقابله اکثر و اکثر در مقابله
اقل پس آنچه در قطر ثانی و ثالث عرضی موضوع بود جمع کنند و تفاوت میان او و مجموع آنچه در بیت اول
و رابع سطر ثالث عرضی موضوع باشد بستانند و نگه دارند اگر تفاوت باشد باید که چنان ساخته باشند
که مجموع آنچه در بیت اول و رابع سطر ثانی طولی موضوع بود فرد باشد و اگر تفاوت زوج بود باید که مجموع
مذکور زوج بوده باشد تا قسمی که بعد از این خواهند کرد ممکن باشد پس این مجموع را با آنچه در بیت اول و رابع
سطر ثانی طولی موضوع بود بدو قسم کنند که تفاوت میان ایشان مساوی تفاوت محفوظ باشد و یکی از ایشان
مجموع را بوده باشد که در قطرین مذکورین موضوع بود قسم اصغر را در بیت دوم سطر ثالث عرضی وضع کنند و قسم اعظم را
در بیت ثالث این سطر و اگر عکس بود بر عکس وضع باید کرد پس مجموع آنچه در سه بیت اول و ثالث و رابع سطر ثالث
عرضی موضوع بود بستانند و آن را از عدد مجموع اسم نقصان کنند و باقی را در بیت ثانی سطر ثالث وضع کنند

پس مجموع انچه در بیت اول و ثالث و رابع سطر ثانی یعنی موضوع بود بستانند و آن را از عدد مجموع اسم نقصان کنند
و باقی را در بیت چهارم این سطر وضع کنند و وضع اسم تمام شود و اگر بعضی اعداد مکرر شوند باید که تغییر و تبدیل اعداد
بکنند تا بر وجهی واقع شود که هیچ عدد مکرر نباشد و چون وضع اسم بر وجه اول بهر دو طریق ذکر کرده شد بوجه
دوم نیز اشارتی کرده شود و آنچنانست که عدد مجموع حروف اسم را جمع کنند و چنان بسازند که وفق مربع
آن مجموع باشد و طریق وضع آن چنان باشد که اعداد را بر وضع طبیعی از واحد تا هشت وضع کنند بطریق سیر اسپ
و فرزین چنانکه ذکر رفت لهذا اگر خواهند اعداد چهار خانه اول را یعنی از واحد تا چهار بستانند و هر یک را از هفده
نقصان کنند و باقی را در فیل او نهند تا دوازده خانه پر شود و اگر خواهند اربعه ثانیه را یعنی از پنج تا هشت بستانند
و هر یک را از هفده نقصان کنند و باقی را در بیت فیل او نهند چون دوازده خانه ازین دو طریق ممتلی شوند مجموع
عدد حروف اسم را بستانند و هفده را ازان نقصان کنند و باقی را نگاه دارند و بیت فیل هر یکی ازین بیوت اربعه
که خالی اند بیابند و عددی را که در آنجا موضوع است ازین باقی محفوظ نقصان کنند و باقی را در بیت خالی مذکور بنهند
تا هر چهار خانه خالی را برین وجه ممتلی گردانند و وضع تمام شود و اگر خواهند که بطریق دیگر وضع کنند از واحد بر ولا تا هشت
خانه را ممتلی کنند بطریق فرس و فرزین پس مجموع حروف اسم را بدو قسم مختلف کنند و هر یک از اعداد اربعه اولی
یعنی از واحد تا چهار از احد القسمین نقصان کرده باقی را در بیت فیل او نهند و با هر یکی از اعداد اربعه ثانیه را یعنی
از پنج تا هشت ازان قسم دیگر نقصان کنند و باقی را در بیت فیل او نهند تا وضع تمام شود و جهت توضیح اسم محمد را
بهر دو طریق وضع کنیم و چون حروف او را جمع کردیم اگر میم مشدد را دو میم گیریم صد و سی و دو باشد و الا نود و دو
پس صد و سی و دو را بطریق اول وضع کنیم و نود و دو را بطریق دوم اما بطریق اول از واحد تا هشت وضع
کنیم بطریق مذکور و اربعه اولی را از هفده نقصان کنیم انچه باقی ماند در بیوت فیل او بنهیم بعد ازان هفده را از عدد مجموع
اسم یعنی صد و سی و دو نقصان کنیم صد و پانزده باقی ماند هشت ازو نقصان کنیم و صد و هفت را در بیت
فیل او بنهیم و باز هفت ازو نقصان کنیم و صد و هشت را در بیت فیل او بنهیم باز شش ازو نقصان کنیم و صد و نه را
در بیت فیل او بنهیم باز پنج ازو نقصان کنیم و صد و ده را در بیت فیل او بنهیم تا وضع تمام شود و اما طریق دوم
چنان باشد که از واحد تا هشت بطریقه مذکوره وضع کنیم پس نود و دو را که مجموع عدد حروف اسم است بدو قسم
مختلف کنیم یعنی پنجاه و چهل و دو پس اربعه اولی را از چهل و دو نقصان کنیم بدین طریق که واحد را ازو نقصان
کنیم و چهل و یک را در بیت فیل او بنهیم پس دو را نقصان کنیم و چهل را در بیت فیل او بنهیم باز سه را انفصال کنیم و سی و نه
را در خانه فیل او بنهیم پس چهار را نقصان کنیم و سی و هشت را در بیت فیل او بنهیم بعد ازان اربعه ثانیه را
و هشت را از قسم دیگر یعنی پنجاه نقصان کنیم و چهل و پنج را در بیت فیل او بنهیم و پنج را نقصان کنیم و چهل و پنج

۸	۱۰۹	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۱۰
۳	۱۶	۱۰۷	۶
۱۰۸	۵	۴	۱۵

پنج را نقصان کنیم

۱	۳۹	۴۴	۸
۴۵	۷	۲	۳۸
۶	۴۲	۴۱	۳
۴۰	۴	۵	۴۳

[illegible]

و در بیت فیل او بنهیم و شش را از نقصان و چهل و چهار را در بیت فیل او بنهیم و پنج را نقصان کنیم و چهل و پنج را در بیت فیل او بنهیم وضع اسم تمام شود فصل پنجم در خواص اعداد وفق خاصیت سه در سه آن است که چون قطع حمل دشوار شود و بر درد پاره سفال نقش کنند و بعضی گفته‌اند بر کرباس خام و در زیر زانوی حامل نهند و بعضی گفته‌اند زیر پی دو قدم او و این در بیت آ وضع حمل بر او آسان شود اما باید که ماه در منزل جبهه بود و متصل بشمس بنظر دوستی یا در منزل زبانا و سعود یا رشا و اگر ماه در شرف آفتاب یا در شرف خود باشد این شکل نقش کنند بر هر چیز که بنهند از دزد و خیانت ایمن باشد و اگر در آستانه زندان پنهان کنند محبوسان خلاص یابند و اگر در اجتماع نیرین برکشند و با خود دارند بهر نیت و حاجت که خواهند میسر شود و اگر قمر زاید النور بود و از نحوس بری بطالع قوس نقش کنند یا در شرف آفتاب در هر جا که تعیین کنند در آن موضع خوف و پریشانی نباشد و اگر آفتاب در حوت و ماه در سرطان باشد آن را نقش کنند و با خود دارند جاه و حشمت بیفزاید و اگر در طلوع رسد نقش کنند بر ورق زر و بمشک و زعفران و بعود و تربد زرد و طلق بخور کنند و از آن بخور فتیلها سازند و چون طلوع اسد بود فتیلها را بخور کنند تا تسخیر قوی دهد چنانکه هر حاجتی در آن وقت بخواهند روا شود و خاصیت چهار در چهار اگر در وقتی که ماه بشرف آفتاب برسد نقش کنند و بخور مذکور کنند پیش بزرگان مقبول و محبوب شوند و اگر در ماه ناظر باشد بزهره بنظر دوستی و از نحوس خالی و زهره در پانزدهم درجه میزان یا پانزده درجه ثور یا بیست و پنجم حوت آن را بر نگین انگشتری یا بر حریر یا کاغذ نقش کنند و با خود دارند آنکه بنام او کشیده باشند و اگر بوقت طلوع ماه از نحوس و نظر دوستی با مریخ نقش کنند و با خود دارند بر دشمن ظفر یابند و از کید او ایمن باشند و پیاده را مردی قوی باشد و اگر کسی بنویسد و با خود دارد از قولنج و رنجهای مزمن ایمن بود و کسی با او خصومت نیندیشد و میان زن و شوهر و دوستان صلح اندازد و این شکل را راحت قلوب گویند و برکشیدن او در وقتی که ماه در شرف باشد از برای وضع حمل نیک بود و در زوج الزوج را این خاصیت بود و فرد الفرد را مطلقا آن خاصیت است که اگر زنان با خود دارند آبستن نشوند و باید که چون میکشند ماه در استقبال یا در وبال یا بزحل ناظر بود و اگر هر سه اتفاق افتد بهتر باشد اگر در وقتی که زحل در شرف باشد این شکل را نقش کنند و با خود دارند در عالم مشهور شوند که از حرق و غرق و امثال آن ایمن باشند آورده‌اند که این شکل در کشتی نوح علیه السلام مندرج بود باید که از برای پادشاه برکشند بنظر دوستی با آفتاب ناظر باشد خاصیت پنج در پنج چون زهره در بیست و هفت درجه میزان باشد بر نقره نقش کنند و با خود دارند محبوب خلایق شوند و اگر زهره در بیست و چهارم میزان باشد یا در بیست و هفتم حوت آن را بمشک و زعفران بر حریر یا بر کاغذ نویسند و چون قمر بسرطان رود و در آب صافی بشویند آن آب را بهر کودکی که دهند تیز فهم و نیک خلق بر آید و محبوب خلق باشد و اگر بیکی از زنان ناسازگار دهند سازگار شود و اگر بطالع دلو بنظر تربیع مریخ یا مقابله زحل نقش کنند و نام دشمن در مرکز شکل ثبت کنند دشمن مقهور شود و اگر در خانه

دشمن پنهان کند خراب شود و اگر مریخ در عقرب و ماه در سرطان باشد برکشند و با خود دارند در شجاعت و دلیری مشهور
شوند خاصیت شش در شش چون زحل در خانه خود باشد آنرا بر حریر کشند در هر بنا که درج کنند بزودی خراب شود
همچو هرمان و طاق کسری هرکه این شکل با خود دارد در مردی و شجاعت و تهور او زیادت شود و اگر در وقت کشیدن
او مریخ در تثلیث باشد با مشتری و اگر طالع برج قوس و ماه بطالع مسعود آن را برکشند و در میان دشمنان اندازند
دوستی در میانه حاصل شود و بعضی این شکل را مؤلفة القلوب گویند و دارنده این از مار و کژدم و حشرات ایمن باشد
خاصیت هفت در هفت اگر بوقت آنکه ماه در سرطان باشد و طالع آن وقت از نحوس خالی و بعضی گفته‌اند عطارد در پانزده
درجه سنبله این شکل بمشک و زعفران کشند و بشویند هرکه از آن بخورد خوش خلق و تیزفهم و نیک حفظ شود و کودکان را
بهتر و اگر با طعام بخورند همین اثر کند و اگر در طعام بخورد کسی دهند که سرکشی کند منقاد گردد و ظفر یافتن بر دشمن و حصار
گشودن را نیک بود خاصیت هشت در هشت اگر بوقت آنکه مشتری در سرطان یا در قوس یا در موضع باشد از خطوط
خود مثل حدود و وجه و مثلثه و از نحوس خالی خاصه از مقارنه نحسین و متصل بقمر این شکل برکشند و با خود دارند حاجتی که
از وزرا و اهل قلم و تجار و عمال بخواهند روا شود و اگر خشک سال بود و این شکل بسیار کشند و در مواضع مختلف
و کوه‌ها و صحراها نهند آب بسیار شود و جنگ و حیله را نیک شود خاصیت نه در نه اگر بوقت آنکه مشتری به بیست و
هشت درجه جدی یا در حد خود یا در اوج یا تثلیث یا تسدیس خانهای خود باشد و زهره در اول قوس یا به تثلیث
بدارند خصومت ایشان م
و تسدیس این شکل بر پاره حریر کشند یا بر کاغذ و چون دو کس را با هم خصومت باشد در برابر ایشان که منقطع شود
و اگر خصم را در برابر قوی بدارند بر وی مشفق و مهربان شود و سحر را باطل کند خاصیت ده در ده اگر بوقت آنکه
مشتری بدرجه شرف رسد و ماه مقارن یا در تثلیث و تسدیس او این شکل را بر لوحی از نقره یا قلعی کشند و چون ماه
بسرطان رود از آرد گندم قرصها سازند و بر هر یک چند مهر از آن شکل بر وی نهند هرکه را تب یا درد شکم یا علتهای
دیگر مزمن باشد پاره از آن قرص بدهند شفا یابد و خراب کردن کارها و بناها را دقیقی که بر پوست آهو کشند نیک بود
خاصیت یازده در یازده اگر وقتی که زحل بشرف خود رسد یا در حد خود از برج میزان و زهره مقارن او باشد این
شکل را بر کاغذی کشند هرکه آن را بر پای بندد چند آنکه رود درمانده نشود و حمالان و کشتی‌گیران را قوتی تمام دهد
دوازده درجه
و آب جاریهای و قولنج را بگشاید و ظاهر کردن چیزهای پوشیده را خاصه که در شب نیک باشد خاصیت دوازده در دوازده اگر
بوقت آنکه آفتاب بدرجه شرف رسد یا بحد سعود و ماه در خانه خود باشد این شکل بر کاغذ کشند و چون زهره
بدرجه شرف رسد فتیله کنند و چون نزد ملوک و سلاطین روند و با خود دارند پیش ایشان مقبول شوند و مادام که
این شکل با خود دارند محترم و موقر باشند و در جاه و منصب زیادة شوند و این شکل را این طائفه مبارک خوانند
و از مختارات اشکال نهند و دعوی و دفع خصومت را نیک بود خاصیت سیزده در سیزده چون زهره

بدرجه شرف رسد یا در حد خویش بود متصل به تثلیث یا تسدیس یا مقارنه مشتری و اوتاد طالع از نحوس خالی این شکل
بر پوست آهو یا مانند آن کشند و در وقت حاجت بدست گیرند هر حاجت که در آنوقت بخواهند روا گردد و
از برای شفاعت و دیدن بزرگان نیک بود خاصیت چهارده در چهارده چون آفتاب بدرجه شرف رسد آنرا
بر کاغذ کشند و در وقت مخاصمت در دست گیرند بر خصم ظفر یابند و اگر زحل در خانه خود باشد و قمر تحت
الشعاع هیچ خوف در وا اثر نکند اگر آفتاب متصل باشد بسعدی همه کارها را نیک بود خاصیت پانزده در پانزده چون زهره در پانزدهم
بنور باده درجه حوت رسد این اشکال را بر لوحی کشند و با خود دارند پیش ملوک و سلاطین محترم باشند و چون
زهره باول حمل رسد آن را نقش کنند با خود دارند بر دشمن ظفر یابند و همه حاجتهای ایشان روا گردد و
ابتدای کارهای عالی را نیک بود خاصیت شانزده در شانزده شیخ ابو علی این شکل را بدبهجت و احترام با تغییر
تمام کرده است و اگر نوبت آنکه زهره در ثور رسد بطلوع ثریا و قمر متصل باشد بزهره و از نحوس خالی این شکل
برکشند و با خود دارند صاحب قران و فرمان روان گردانند و اگر مشتری در حدی باشد و متصل بمریخ بنظر
دوستی بوقتیکه نسر طایر با مشتری باشد این شکل را بزعفران و گلاب بر کاغذ یا لوحی از برنج برکشند هر کار صعبی
که پیش آید آن لوح یا آن کاغذ را بشویند و بدان آب غسل یا وضو کنند و پیش حاکم روند هر چه گویند مقبول افتد
و بر خصم ظفر یابند و پیوسته در دل خلق محبوب و شیرین باشند و اگر زهره در اول میزان بود و ماه در حوت
متصل بزهره در وقت طلوع آفتاب بر کاغذ کشند و هم در آنوقت در موم گیرند و بر بازو بندند با هر کس نشینند
ننکیید و او را دوست دارد و اگر وقتی که عطارد در جوزا بود و قمر همچنان متصل بزهره این شکل برکشند
در دوستی اثری عظیم کند و اگر در آنوقت که بکشند مشتری با راس در وسط السما باشد در هر کار که شروع کنند
باسانی برآید و پوشیده‌ها بر او روشن گردد و اگر مشتری در بیست و هشت درجه جوزا باشد این شکل را
برکشند و در میان بازو بندند از دزد ایمن باشند خاصیت هفده در هفده چون مشتری بشانزده درجه سرطان
رسد آن را از مشک و زعفران بر کاغذ کشند و با خود دارند در دل مردمان شیرین شود و مقبول القول باشد در
مرادی که دارد زود حاصل شود و چون مشتری در بیست و سه درجه سنبله باشد و ماه در سه درجه ثور این
شکل بر لوحی کشند از قلعی و در سینه بندند خفقان را بکلی زایل کند خاصیت هژده در هژده چون آفتاب
باول سرطان رسد و زهره بیازده درجه جوزا آنرا بر کاغذ کشند و با خود دارند کارها دارنده گشاده شود خاصیت
نوزده در نوزده چون زحل به بیست و هفت درجه جدی رسد آنرا بر لوحی از سرب کشند و در هر مقام که دفن کنند
مار و کژدم و حشرات موذی از آنجا بگریزند و گفته‌اند که اگر با خود دارد و کامل شود خاصیت بیست در بیست چون
راس ببرج حوت رسد و زهره بعقده راس این شکل بر حریر کشند و چون زهره بدرجه شرف رسد بر مصروع بندند

شفا یابد خاصیت بیست و یکم در بیست و یکم اگر بوقت آنکه ماه در میزان باشد با سماک رامح آن را بر لوح آهنین کشند در
روز مصاف دارنده آن را هیچ گزندی نرسد و اگر این شکل را بشویند و بر آن خمیر کنند هر که از آن نان بخورد
در مردانگی مشهور گردد خاصیت بیست و دوم چون ماه بچهارده ثور رسد این شکل را بر کاغذی کشند و بر گردن		در بیست و دوم
اسب بندند چندانکه برانند مانده نشود و خطا نکند و اگر ماه از اتصال مریخ در رود بمشتری نزدیک بنظر دوستی
این شکل را بکشند و بشویند و بهر دو بدهند هم با یکدیگر دوست شوند هر چند دشمن هم باشند خاصیت بیست و سیم در بیست و سیم
چون راس به سه درجه جوزا رسد این شکل بر کاغذ کشند و چون عطارد در پنج درجه سنبله رسد در پیچند هر کس که
با خود دارد زهر بر او کار نکند خاصیت بیست و چهارم در بیست و چهارم چون عطارد در شرف بود و ماه را با عطارد نظر
مودت بود و از نحوس خالی این شکل را بر اطلس زرد یا بر کاغذ کشند هر علمی که خواهند بزودی بیاموزند خاصیت
بیست و پنجم در بیست و پنجم چون آفتاب بعقده راس رسد و ماه در سرطان بود این شکل بمشک و زعفران بنویسند
و بر سر بندند درد سر برود و اگر زهره در بیست و هشت درجه جوزا باشد و ماه از طریقه محترقه دور بود در وقت
طلوع زهره بنویسند و در زیر سر نهند نیک خوی شوند و نکر بیند و از برای صیت و شهرت در علم نیک باشد خاصیت
بیست و ششم در بیست و ششم این مخصوص است بدفع وبا از چهار پایان و در زمانیکه آن کوکب که آن چهارپای با
بدو تعلق دارد مسعود باشد بر او بندند وبا از و دفع کند خاصیت بیست و هفتم در بیست و هفتم چون آفتاب بشرف مریخ و
یا شانزده درجه رسد یا به بیست و هفت درجه جدی رسد و ماه در پانزده یا بیست رسد با عقده یا پانزده یا شانزده
یا بعقده قوس آن را بر حریری زرد کشند و در شرف زهره بپیچیده در موم گیرند و در اطلس دوزند و با خود دارند
هر چند مجامعت کنند ضعیف نشوند خواص این شکل بسیار است خاصیت بیست و هشتم در بیست و هشتم چون مشتری در شرف
باشد و ماه مسعود بر کشند و با خود دارند پیش قضاة و اشراف محترم و مقبول القول باشند و دارنده این شکل
در هر کار که شروع کند بمقصود رسد و اگر بوقت مجامعت با خود دارد فرزندی که آید نرینه بود و اگر بر او ورد مانده
نشود خاصیت بیست و نهم در بیست و نهم چون مریخ در شرف و ماه در تحت الشعاع باشد این شکل بکشند هر که با خود دارد
از کید دشمن ایمن بود و دشمن او را نه بیند خاصیت سیم در سیم چون آفتاب بحمل خواهد رسید بر کشند و سیم در آن وقت
در هم پیچند و در موم گیرند و با خود دارند روز بروز مرتبه زیاده شود و صاحب خلق و نیکو سیرت گرداند
و از مکاره ایمن خاصیت سی و یکم در سی و یکم چون زحل بعقده راس رسد در برج حمل یا بیست و هشت درجه
عقرب بر لوحی کشند از مس و بر سر کوهی که در آن ناحیه از آن کوه بلندتر نباشد میلی از آهن فرو بازند و چون آفتاب
بچهارده درجه ثور رسد این لوح را بر بالای آن میل بگذارند و در وقت طلوع آفتاب چنانکه چهار خشت بر بالای
لوح بیش نباشد و همین شکل را بر چیزی دیگر کشند و در چیز سیاهی بپیچند و بر سر میل نهند و باید که شکل مس

کما دردم

کاهدم باشد و در وقت پنهان کردن لوح زهره تحت الارض بود هر کز ملخ دران نواحی نه نشیند و اکر باشد رفع شود خاصیت
سی دو در سی و رود چون ماه بدوازده درجه حوت یا بیست و هشت یا نوزده درجه حمل رسد و مسعود باشد این صورت
این شکل بر چند پاره آینه نقش کنند و سالی که باران نیاید بر سر کوهی برند و چشمهای آن بسیار بود و سر پایه بسازند و بر
نهند چنانکه روی او سوی آسمان باشد باران بقیاس بیاید چنانکه اکر نکیرند بجزایی انجامد خاصیت سه و سه در سی و سه چون
زحل در شرف باشد یا نوزده درجه میزان و زهره در شرف یا در اوج عطارد یا در سنبله و میزان و دور از احتراق بر اطلس سیاه
کشند و با خود دارند در هر کار که شروع کنند باسانی بر آید و در چشم مردم شیرین باشد و تخمی که کارند نیکوتر آید و درختی که
نشانند زود بر آید و بسیار بماند خاصیت سی و چهار در سی و چهار اکر خواهد که میان دو کس دوستی افتد در وقتی که کوکب
محبت در شرف رود و بدرجه طالع یا وسط السماء رسد بر پارهٔ حریر سفید یا کاغذ نیک کشند و در موم آن نرسیده صورت
محب و محبوب بسازند و در ساعت نیک این دو صورت را در آن حریر پیچند و در میان چهار راه دفن کنند بیشتر از سه روز میان
ایشان دوستی افتد چنانکه از یکدیگر نشکیبند خاصیت سی و پنج در سی و پنج چون آفتاب بدرجه ثور رسد یا با ول حوت
یا بسه درجه قوس و از زحل و ذنب دور باشد بر کاغذ کشند بر کردن هر چهارپای که بندند رام شود و دشموسی نکند و اکر وقتی که
آفتاب در حمل یا در ثور باشد بر پوست آهو کشند یا بر لوحی سفید نقش کنند و آن را بشویند و بصاحب قولنج یا خناق
دهند نیک شود خاصیت سی و شش در سی و شش چون مشتری در شرف باشد و از احتراق دور و نحوس از او
ساقط و عطارد و ماه در سرطان یا در ثور بر پوست آهو کشند و بر در سرای پادشاه ظالم دفن کنند یا بجای که گذرگاه او
باشد ظلم از و مرتفع شود و اکر خواهی یک تا صد در صد نویسیم بتطویل انجامد والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم فن یازدهم
از مقاله پنجم از قسم دوم از کتاب نفایس الفنون علم حیل که آن عبارتست از معرفت اصولی که بدان بر اظهار امور غریبه
از حرکات و آلات قادر باشند و علم نقل میاه و جر اثقال و آلات حرب درین فن داخلند و ما در چهار فصل بعضی از آن
اشارتی کنیم فصل اول در آلات حیلی که ابنای موسی محمد و حسن و احمد استخراج کرده اند اکر خواهیم قدحی سازیم که چون
مقداری از آب یا شراب در آنجا ریخته باشیم اکر مقدار مثقالی بر آن زیادت کنیم هر چه در آن قدح از آب یا شراب باشد
ریخته شود قدح اب فرض کنیم و بر دو انبوبه حرکاسا زهیم چنانکه طرف انبوبه را که بر در رقم ا است با سفل او ملصق
کنیم و طرفی دیکر را که بر دو رقم د است باعلی و انبوبی دیکر مثلاً که آن انبوبه ح ز باشد بر دو سازهیم چنانکه علاقه
انبوبه ه و باشد و طرف ح مسدود و طرف ز مفتوح قریب باسفل قدح و از وضعی که کردیم معلوم شود که چندان که آب یا غیر آن
درین قدح ریزند مرتفع شود و از هیچ ریخته نشود تا برقم ح رسد که طرف انبوبه ه و است و چون چیزی اثقال بمقدار
مثقالی زیاده کنند در انبوبه ه و از ه و روان شود و بعضی مر بعضی را جذب میکنند تا هر چه در قدح باشد همه بیرون آید
بواسطه آنکه یکطرف انبوبه ه و از طرف انبوبه ح ز فراتر است صورت آن اینست و اکر خواهیم بریقی سازیم که مقداری آب

علم حیل
در بعضی [illegible]

که هرچند کنیم اگر متصل ریزند قبول کند و اگر در میانه ریختن را قطع کنند دیگر هرچند ریزند قبول نکند ابریق ا ب فرض کنیم
و بر سر او صفحه ه ز الصاق کنیم و بر صفحه ح ک انبوبه از داخل انبوبه د که سد و دو الطرفین برو ملصق گردانیم و در میان صفحه
ثقبه ع باز کنیم و از این انبوبه ط ک که داخل با انبوب د ر شود و منفذ او بطرف اسفل ابریق رود اخراج کنیم و با انبوب د ح
پیش نقطه ر الصاق کند و بر طرف انبوب ط ک انبوبی فراختر از آن سازیم که آن انبوب ح ل باشد چنانکه طول او نصف
انبوب ط ک باشد یا نزدیک بدان و از اینجا روشن میشود که چون آب در ابریق از ثقبه ب ریزند در انبوب د ر رود و انبوب
ط ک را پر کند مادام که بر سبیل اتصال ریزند مقدار متحمل قبول کند و چون ریختن را قطع کنند آنچه از هر دو انبوب ط ک و د ر
باشد در انبوب ح ل ریزد و آنچه در نصف اعلی بوده باشد فارغ شود و هیچ چون از ثقبه خواهند چیزی در وی ریزند قبول
نکند بواسطه آنکه انبوب ک ر پر باشد و صورت او اینست و از جمله آنچه ایشان استخراج کردند چراغیست که فتیله آن
بخودی خود روشن شود و چراغی که در صحرا نهند و بادی هرچند قویتر جهد آن چراغ فرو ننشیند و ابریقی که از یک انبوب آن آب
و عسل و شراب بیرون آید و هیچ یک به دیگری مختلط نشود و غیر از این از آلات غریبه که شرح و بسط آن در مقام
تعذری دارد فصل دوم در حیلتهای که از فروع ریاضی نیستند اما بواسطه اطلاق اسم حیلت بر و اینجا
ذکر کرده شد اگر خواهند که از انگشتان آتش فروزند قدری برزه کابلی لسبر که تر کنند و قدری کف
دریا با آن بیامیزند و در انگشتها مالند و نفط بر آنجا ریزند پس اگر در مجلسی که شمع یا چراغ سوزد آن انگشتها را
پیش چراغ برند آتش درگیرد و انگشت نسوزد و اگر خواهند آتش در دهان یا در دست گیرند نسوزد
طلق را بگدازند و در دست یا زبان مالند چون آتش بردارند دست نسوزد و اگر دستارچه یا رکوی را
با نمک بشویند و جامه و نیز به سوی مالند چون آتش در رو کنند نسوزد و اگر دست به سیر چغر بندایند در
جوشان فرو برند نسوزد و اگر از پیه کشف و بوره ارمنی در روغن کتان فتیله سازند و بر روغن زیت
تر کنند و چراغ برافروزند چنان نماید که هرچه در آنخانه باشند در کشتی نشسته اند و اگر سر خرچنگ را
با آفتاب خشک کنند و آن را نیک بسایند و با قدری زیت برآمیزند و بجوشانند و خرق سیاه بدان
روغن بیامیزند و فتیله از کتان از چراغ کنند و بدان روغن برافروزند چنان نماید هر که در آنخانه هست
پای همی کوبد اگر خواهند که دو قدح را که هر دو پر آب باشند آب یک قدح را در دیگری ریزند و آن آب که
در قدح بوده باشد همچنان باشد و هیچ ریخته نشود یک قدح آب زلال پر کنند و قدحی دیگر از آبی دیگر و در
آن آب زلال را آهسته آهسته در قدح دیگر بریزند تا آن تمام هوا شود و آب این قدح همچنان باقی
باشد گویند اگر ریوند چینی را بکوبند و در آب ریزند و سرش را مهر کنند چون روز دیگر سرش بگشایند
و اندر کوزه دیگر همچو شرابی صاف بیرون آید و اگر مرداسنگ کوفته در سرکه اندازند در حال بخرد

در حیلتهای که از فروع ریاضی نیستند

واگر کوکرد ولشبانند ولشراب کهنه بیاغارند و در موی سیاه مالند سپید شود واگر آب برگ طرخون بیشانند دلبر شند
و در موی سفید بمالند همچو خون سرخ شود واگر خواهند که زنجیر و قفل ببرند بلج هندی بگذارند و آبکرم در زنجیر مالند
چون قوت کند بگسلد واگر خواهند که رسنها قوی پاره کنند باید که آن رسن مخالف تافته باشد و تنوری گرم کنند و
خشت پخته در وی نهند و آن رسن بکمیز ترکنند و در آن تنور بران خشت نهند و چون خشک شود باز بکمیز ترکنند و همچنین
تا سه نوبت رسن سست شود و قوی و سطبر نماید چنانکه هرکه ببیند پندارد که آن رسن از لیف سست پس هرجا که خواهند
بگسلانند زود پاره شود واگر خواهند که بشت سنگ را خرد کنند سنگی در تنور نهند تا آتش در و اثر کند و اندک
آب بر روی زیر زنند آن سنگ را بشت خرد توان کرد ولی باید مدتی مدید در آتش بگذارند تا مقصود برآید انشاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم فن دوازدهم از مقاله پنجم از قسم دوم از کتاب نفایس الفنون علم رمل عبارتست از معرفت
طرق استدلال بر وقایع خیر و شر از اشکال مخصوصه و کیفیت استخراج دلالات آن و آنچه درین قسم
والتر آن اهم باشد در چند فصل بیان کنیم فصل اول در بیان واضع و کیفیت وضع او اما واضع مشهور
چنانکه دانیال پیغمبر علیه السلام بفرموده و آنچه گویند این علم معجزه اوست چنان بود که چون او مدتی خلق را بحق
دعوت میکرد هیچکس بدو نمیگروید و التفات بسخن او نمیکردند از آن شهر بیرون شد و بشهری که او را
نمی شناختند رفت و تخته حاصل کرد و ریگ سرخ برانجا ریخت و در دوکانی بنشست و خطی چند برانجا میکشید
و از احوال گذشته و آینده مردم را خبر میکرد و تمامت خبایا و دزدیده بیرون می آورد تا مدتی بر این بگذشت
و آوازه او بپادشاه آن اقلیم رسید او را طلب داشت و بر سبیل امتحان چیزی چند بپرسید چون از همه چنانچه
واقع بود خبر داد ازو درخواست کرد تا ملازم او باشد و او را این علم بیاموزد دانیال التماس او را مبذول دا
داو را با چهار کس از ملازمان او ارشاد میکرد و تعلیم میداد تا ایشان درین قسم ماهر شدند چنانکه از تمامی مخفیات
اخبار میکردند روزی دانیال پیغمبر با ایشان گفت رمل بزنید و بنگرید تا درین عصر هیچکس هست که پیغمبری را
شاید یا نه ایشان رمل زدند و احتیاط کردند گفتند هست گفت بنگرید تا کدام اقلیم است احتیاط کردند
و گفتند درین اقلیم است گفت بنگرید تا در کدام شهر است گفتند درین شهر است گفت در کدام محلت گفتند درین
محلت است گفت در کدام خانه است گفتند درین خانه است گفت اکنون حلیه او را بنویسید تا کدام است ایشان
صورت و شکل او بنوشتند و نوشتها برگردند همه صفت او بود گفتند پیغمبر تویی در حال برو بگرویدند و خلق را
بمتابعت وی فرمودند و در آن وقت جمیع احوال خیر و شر ازین علم معلوم میکردند و از ابو الاسود الدیلی نقلست
که از پیغمبر علیه السلام پرسیدند ما تقول فی خط الرمل قال علیه السلام ان شاد من الانبیاء کان
یاتیه الامر علی خط الرمل فمن وافق خطه علم باذن الله و از عبد الله بن عباس روایتست که گفت هو اثر

علم رمل
فصل اول در بیان وضع و کیفیت وضع

من جملة الآثار التی ذکرها الله تعالی حیث قال ائتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین و دلالة
وضع او بر چهار نقطه است چنانکه ترکیب عالم کون و فساد از چهار عنصر است بدین وجه : نقطهٔ اول را
ناری و دوم را هوائی و سیم را آبی و چهارم را خاکی خوانند بر ترتیب وقوع عناصر و چون وضع او از مفردات
بود و بعد از آن ترکیب کردند بر مثال شکل :: جماعت نام نهادند و بعد از آن نقصان میکردند و می افزودند
تا شانزده خانه که حاصل ضرب چهار در چهار است حاصل شد پس هر شکل را که نقطهٔ فرد بود اگر آن نقطه
در اول باشد همچو لحیان آتشی خوانند و اگر در آخر همچو انکیس آن را خاکی و اگر در وسط باشد اگر بجای هوا بود
هوائی و اگر بجای آب بود آبی و اگر دو باشد همچو اجتماع ممتزج و قبض الداخل دو نقطه دارد هوائی و خاکی اما او را
خاکی خوانند جهت آنکه نقطهٔ هوا میان آتش و آبست و او را از هیچ یک یاری نبود بخلاف خاک پس قوة نقطهٔ خاکی
بیشتر بود خاکی خوانند و علی هذا القیاس فصل دوم در معرفت رمل زدن اول چهار خانه از خطوط بنهند هر خانه
چهار خط و باید که نقطه های خطوط نشمرند و گفته اند باید که هر خطی کمتر از شش نقطه و بیشتر از دوازده نباشد
و بوقت رمل زدن از دست چپ آغاز کنند و از آنجا که آغاز کرده باشند دو دو طرح کنند تا آنکه دو بماند
یا یکی پس آنچه در آخر خطوط بماند از هر خطی خانه بیرون آورند و آنچه اول زده باشند در اول بنهند از دست
راست و خانه دیگر را بهمین ترتیب تا آخر و ازین چهار خانه چهار شکل دیگر را بیرون آرند چنانکه از اول هر شکلی
از امهات یکی بر دارند و خانه پنجم بیرون آرند و از دوم هر یکی ششم و از سیم هر یکی هفتم و از چهارم هر یکی هشتم
و بعد از آن از اول و دوم در زیر هر دو نهم بیرون آرند چنانکه اول یکم و اول دوم را با هم جمع کنند اگر فرد باشد فرد
باشد فرد بنهند و اگر زوج باشد زوجی و همچنین تا آخر و از سیم و چهارم بهمین ترتیب دهم بیرون آرند و از پنجم
و ششم یازدهم و از هفتم و هشتم دوازدهم بعد از آن از نهم و دهم سیزدهم بیرون آرند و از یازدهم
و دوازدهم چهاردهم و از سیزدهم و چهاردهم پانزدهم پس از این شکل پانزدهم که میزان رمل است و از اول
شانزدهم بیرون آرند و اگر یکی از این اشکال که خانه که لحیان است و انکیس و حمره و بیاض و کوسج و نقی الخد
و عتبهٔ داخل و عتبهٔ خارج در پانزدهم افتد رمل خطا بود و شرط این آنست که زوج از دو فرد حاصل میشود
و از دو فرد و زوج حاصل نشود الا از زوج و فرد و چندان نقطه که در امهات باشد هم چندان در بنات
بود پس آنچه از بنات حاصل آید مساوی آن باشد که از امهات حاصل شده باشد پس سیزدهم که
نتیجهٔ نتایج امهاتست و چهاردهم که نتیجهٔ نتایج بناتست مساوی یکدیگر باشند و چون این هر دو بفرد ره
مساوی باشند نقاط شکل پانزدهم فرد نتواند بود و هرگاه فرد باشد خطا بود و اما هرگاه که زوج باشد
لازم نیست که صواب باشد و باید دانست که مجموع نقاط اشکال شانزده گانه زیادت از نود و شش و

در معرفت رمل زدن

کمتر از آن نتواند بود زیرا که اشکال کمتر از رباعی و زیاده از ثمانی چنانکه بدان اشارت کرده شد نیستند و
آنچه محتوط اللقد یا خماسی باشند یا سداسی یا سباعی و رباعی یکی بیش نیست و آن طریق است و ثمانی نیز یکی بیش
نیست و آن جماعت است و خماسی چهار اند عتبه خارج و کوسج و نقی الخد و سداسی شش اند قبض الداخل و قبض
الخارج و نصرة داخل و نصرة خارج و اجتماع و عقله و سباعی چهار لحیان و انکیس و حمره و بیاض و مجموع این
شانزده است و شانزده را در وسط اشکال که سد اسلیت ضرب کنند نود و شش حاصل شود و از اشکال رمل
هر آنچه اول او فرد بود و آخر او زوج آن را خارج خوانند و آنچه اول او زوج باشد و آخر او فرد بود داخل و هر آنچه اول
و آخر او فرد بود منقلب و آنچه اول و آخر او زوج باشد آن را ثابت خوانند فصل سیم در معرفت اشکال شانزده
گانه و طبایع و جهات ایشان لحیان صورت او یکی زوج است و سه زوج این چنین قبض الداخل و او زوج است و فردی لیس
زوجی و فردی چنین قبض الخارج فردی و زوجی پس فردی و زوجی جماعت چهار زوج کوسج
دو فرد زوجی و فردی عقله فردی و دو زوج و فردی انکیس زوج و فردی حمره زوجی و فردی و دو
زوج بیاض دو زوج و فردی و زوجی نصرة خارج دو فرد و دو زوج نصرة داخل دو زوج
دو فرد عتبه خارج سه فرد و زوجی عتبه داخل زوجی و سه فرد اجتماع زوجی و دو فرد و زوجی طریق
چهار فرد نقی الخد فردی و زوجی و دو فرد و در ترتیب اشکال و تسکینات ایشان خلاف بسیار است اکثر
ارباب این صناعت بر آنند که بر این وجه است که نهاده شد و از این اشکال حمره و نقی الخد و نصرة خارج و قبض الخارج
آتشی اند و مشرقی و لحیان و عتبه داخل و اجتماع و کوسج هوائی اند و مغربی و بیاض و قبض الداخل و طریق و جماعت
آبی و شمالی و نصرة داخل و انکیس و عتبه داخل و عقله خاکی و جنوبی فصل چهارم در معرفت صواحب اشکال و سعادت و نحوست
و دلالات هر یکی لحیان مشتری تعلق دارد و از بروج بحوت و سعد است و دلالت کند بر نباتات و از لون سفیدی که
با زردی و سرخی زند و بر کوه های بلند و بنای عالی همچو قلاع و قصور و بر مفتیان و قاضیان و زهاد و اشراف که دراز
بالا و خوش لقا و پهن روی و کشاده چشم و دراز موی و خوش خلق باشند و از معادن بر جام و از ملبوسات بحلاد
و از مشمومات بوی های خوش و چون در خانه ضمیر افتد چنانکه در آخر بدان اشاره کرده شود ضمیر از سعی کردن بود
در طلب حق و راستی یا پیش قاضی رفتن یا مشورتی با صاحب رای کردن یا سوال از غایبی و فرزندان خویش
قبض الداخل نیز بمشتری تعلق دارد و مذکر است و سعد و دلالت دارد بر چند نباتات نباتات و در رنگ سفیدی
مایل بزردی و چیزهای ترش و شیرین و بویهای خوش و بر بازار صرافان و بقالان و ارکان و بر مردم کریم نهاد و
طالبان حق و دراز بالا و فراخ چشم و بزرگ سر و خوب صورت و چون در خانه ضمیر بود سوال از مال باشد و از
بستگی احوال یا از زنی نیکو یا از دنیا آیا از چهارپای یا غایبی یا طمع از کسی قبض الخارج بذنب تعلق دارد و نحوست

عتبهٔ داخل

در معرفت اشکال و طبایع و جهات ایشان

صور ۳

[illegible]

زحل افتد کند و نحس دلالت کند بر معدنیات و بر چیزهای سرد و مردمان شریر و فاسق و راه‌زنان و اهل ظلم و سیاه‌چرده
و دیرکرد و تاریک ساقی و سیاه‌موی و نسال خورده و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از نفس خود بود یا از غایبی یا از
چهارپای و غیره یا سفری که خواهد کردن یا از چیزی که از دست او رفته باشد و حاجت بعطارد تعلق دارد
ممتزج الطبیعت است و هم دلالت بر معدن درهم و دینار کند و بر کشتها و ملکی و لشکرها و اهل بازار و جمعی که در مساجد جمع شوند
و مردمان نزار و فربه و ترک چشم و بر باران و سیل و دریاها و نهرهای بزرگ و رعد و برق و اگر در خانه ضمیر افتد
سوال از خریدن چیزی بود یا سفری یا دوستی یا از کاروان که در راه بود یا از لشکریان و خصومت کردن ایشان
یا از زن آبستن و خلاص او و کوسیج زهره متعلق دارد و از بروج بمیزان و سعد است دلالت کند بر چیزهای سرد و تر
و رنگهای سفید و مواضع کریه همچو اصطبلها و بر مردمان کم‌ریش و سبز رنگ و خوش بوی و خوشخوی و بر جنب
و اهل سحق و اهل مکر و سخن‌چینان و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از عشق‌بازی بود یا پنهانی که بر کسی نهاده باشند که آیا
حال او چون شود یا از مالی یا غایبی و تزویجی یا آبستنی یا بیماری یا از برای شرکت و برادر و دوست یا از سفری یا چهارپایی که از
دور باشد یا کسی که در بند و زندان یا گنجی خواهد که برآرد و عقل به زحل تعلق دارد و از بروج بجدی و مذکر است و نحس
و دلالت کند بر چیزهای سرد و خشک و نباتی و ترشیهای و رنگهای سیاه و بر سنگ لاجهای قدیم و زندانها و حصن‌ها و
صندوق و تابوت و کشتی‌ها و بر مردمان فرومایه و کوتاه و دینی کفر و زنان آبستن و دزدان و کنیزکان
سیاه و بر کسانی که محبوس باشند و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از بیمار باشد یا از زنان آبستن و تزویج یا غایبی
که بیاید یا از کسی که محبوس بود. انگیس به زحل تعلق دارد و از بروج بدلو و نحس است و دلالت کند بر چیزهای
سرد و خشک و نباتی و رنگهای سیاه و ترشیها و بویهای خوش و بر جاهای مثل کاریزها و مواضع تاریک و زیر زمینها
و بر مردمان بدن و بربندگان و دهاقین گندم‌گون یا سیاه و بزرگ لب و بدخوی و کج بینی و دراز گردن و باشد که دو
دندان کژ بود و اگر در خانه ضمیر افتد سوال بد بود از زمینی که خواهد عمارت آن کند یا از برای شرکت و تزویج کنیزکی حمره
بمریخ تعلق دارد و از برج حمل و مذکر و نحس و دلالت کند بر چیزهای گرم و خشک و معدن و رنگهای سرخ که با سیاهی
زند و بر مواضع قصابان و سیاستگاه و مطبخها و بر مردمان سرخ و ازرق و تنگ‌چشم و میانه بالا و پلکهای
چشم اندک بود و در هم باریک و بر راه‌زنان و اهل فسق و اگر در ضمیر افتد سوال از زن خواستن بود یا از برای زری که
خواهد قبض کند یا گنجی یا غایبی یا بیماری یا محبوسی یا مرض بر اس تعلق دارد و بشرکت مشتری و مذکر است
و دلالت کند بر معدنیات و چیزهای سرد و تر و رنگهای سفید و بر مردمان سفید پوست و خندان روی و خوش
طبع و بر زنان آبستن و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از رنجوری بود یا از غایبی یا از محبوسی یا از بیع و شرای
بندگان یا از بضاعتی یا نامه که برسد لنفره داخل بقمر تعلق دارد و بقولی بزهره و از بروج ثور و دلالت کند

هم بر معدنیات و هم بر نباتات و چیزهای سرد و تر و شور طعم و رنگ سفید که بسرخی زند و بر مساجد و بر مواضع عبادات
و بر جوانان خوب صورت و فقها و صلحا و پهن سر و پهن روش و باریک پیشانی و دراز بالا و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از
نکاح بود و غایبی که بدو رسد یا از بهر طلبی که بکسی دارد یا از چارپای یا از چیزی که از دست او رود خواهد که باز بدست آید
نصرة خارج با آفتاب تعلق دارد و از بروج با اسد و مذکر است و سعد دلالت کند بر چیزهای گرم و خشک و تلخ و بویهای
خوش و مواضع بلند و بر سلاطین و ملوک و روسا و مهتران با تهور و خردمند و بدخوی و تمام قد و تنک روی و شهلا
چشم و سیاه موی و نیرومند و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از صاحب بود و امیر و پادشاه یا مهتران یا کسی که محجوب باشد
بخود یا از سفری یا غایبی یا چارپایی که ازو رفته باشد و اگر بسیار مکرر شود نیک باشد عتبة خارج براس تعلق دارد
و مونث است و نحس دلالت کند بر معدنیات و نباتات و چیزهای زرد رنگ و بر مواضع دود خورده و خانهای
خراب و بر اهل شر و فسق و میانه بالا و برابر و موی بسیار دارد و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از دزدیده بود یا چیزی که از
دست رفته باشد عتبة داخل تابع لحیان است بعضی گویند بزبره تعلق دارد و سعد است و نیز دلالت کند بر معدنیات
و بر چیزهای گرم و رنگهای زرد و بویهای لطیف و بستانهای خوش و آبهای روان و اهل فضل و سعادت و مردان نیک
سیرت و زیرک و عاقل و میانه بالا و فراخ سینه و تنگ چشم و پهن پیشانی و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از نکاح بود
یا از سرایی که در آنجا مسکن سازد یا از عمل و شغل که خواهد حاصل کند یا چیزی که بمال تعلق دارد اجتماع بعطارد
تعلق دارد و از بروج بسنبله و مشتری جست و دلالت کند بر چیزهای ترش و رنگهای برهم آمیخته و بر مواضع نقش
کرده و چیزها بر آنجا نوشته و بر مردمان اهل ادب و اطبا و خوشخوی و چرب زبان لیکن منافق و شریر باشد و بر مردم
دربانان و طواقان و مکاریان و مسخرگان و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از طلب کتابی یا از نقش کردن جای یا از غایبی که
زود بدو رسد یا از اجتماع قومی یا خصومتی یا دوستی یا بیماری یا نحوستی یا تزویجی طریق نقم تعلق دارد و از
بروج بسرطان و مونث است و سرد و تر و دلالت کند بر چیزهای نباتی و رنگهای سبز که بسیاهی زند و بویهای خوش
و بر بازارها و راهها دور و تاریکیها و مردمان دراز بالا و دراز گردن و کوچک سر و دلیر و خازنان و بوابان
و مکاریان و طواقان و مسخرگان و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از سفر بود یا غایبی که بسفر باشد یا چیزی که از دست
رفته باشد نقی الخد بمریخ تعلق دارد و از بروج بعقرب و دلالت کند بر حیوانات و طعمهای شور و رنگهای اشقر و شهرهای
در معرفت بیوت
بزرگ و بر جمعی که بر روی ایشان موی نباشد و اگر در خانه ضمیر افتد سوال از عاقبت بود یا از تزویج فصل ششم در معرفت
بیوت شکلی را که در اول خانه رمل افتد خانه نفس و مبدا کارها گیرند و از آنجا استدلال باحوال او کنند و دوم را خانه
مال و معاش و معادن و قدوم غایب و اخذ و اعطا و فقر و غنی و سیم را خانه برادران و خویشان و نقل و حرکت نزدیک
چهارم خانه ملک و اسباب و عاقبت کارها و دفاین و پدر و جد و منزل و مقام و پنجم را خانه فرزند و معشوق و خط و خبر و تحفه

و هدایا ششم خانه رنجوری و بندگان و چهارپایان کوچک و زندان و سر پنهان هفتم خانه اضداد و ازدواج و شرکا
و دزدان و غایبان هشتم خانه موت و خوف و جنگ و میراث نهم خانه علم و دین و سفر دهم خانه پادشاه
و عز و جاه و رفعت و سعادت و امر و نهی یازدهم خانه عشق و محبت و امید و طمع دوازدهم خانه دشمن و چهارپای بزرگ
سیزدهم حکم اول و چهاردهم حکم ثانی پانزدهم حکم ثالث شانزدهم حکم رابع فصل ششم در بیان شواهد و

در بیان حکم شکلی بر نسبت

کیفیت حکم شواهد اصلی آنست که بداند که هر شکلی را با شکلی که نسبت بحسب مزاج و سعادت و نحوست و دوستی
و دشمنی چنانکه شکل آتشی شاهد شود بر آتشی و هوائی بر هوای بر خاکی و بر هوائی و آبی بر آبی و بر خاکی و سعد بر سعد
و نحس بر نحس مثلا اگر سوال از نفس و خوشدلی و سلامتی باشد و خانه اول مناسب هشتم باشد گویند شاهد قویست
و سلامتی بود و خوشدلی رسد و اگر سوال از سفر باشد و خانه مناسب نهم باشد گویند شاهد قویست و نیک باشد
و اگر سوال از کسب مال بود و پنجم مناسب دوم باشد گویند شاهد قویست مال و منفعت حاصل شود و اگر سوال
از عاقبت کار بود و اعمال و اشغال باشد و چهارم مناسب دهم شاهد قوی باشد و عاقبت بخیر گذرد و به سبب العمل
نیک شود و اگر سوال از حصول مراد و دوستی باشد و پنجم مناسب یازدهم مراد حاصل شود و اگر سوال از چهارپایان
و بندگان و دشمنان و شقاوت بود و ششم مناسب دوازدهم همچنین و اگر بضد مذکور باشد حکم بضد آن بود و باید که
در شکل احتیاط کند و اگر در انخانه اشتباه بود حکم خطا نکند چنانکه اگر پرسند مال رسد یا نه اگر در خانه مال
شکلی سعد و داخل باشد منفعت برسد و اگر پرسند که مرادش حاصل شود یا نه اگر در خانه یازدهم و پانزدهم شکل داخل
و سعد بود حکم کند که مراد بیرون آید و اگر خارج بود حکم کند که بر نیاید و اگر خارج و سعد بود حکم آن چنان باشد که بعضی از آن
برآید و تمام نشود و اگر سوال کند که این عقد میسر شود یا نه اگر خانه هفتم سعد و داخل بود تمام شود و اگر خارج و نحس باشد
تمام نشود مگر شواهد قوی باشد و همچنین حکم معشوق بر این منوال بود و اگر سوال کند که غایب بیاید اگر هفتم خارج بود
از آن موضع بیرون آمده باشد و الا نه فصل هفتم در بیان استخراج ضمیر در این باب وجوه بسیار گفته اند وجهی که

در بیان استخراج ضمیر

اکثر را اعتماد بر آنست که بنگرند تا شکل اول در کجا مکرر شده است اگر در دوم مکرر شده باشد سوال از مال بود
و اگر در سیم سوال از خویشان و سفر نزدیک و بر این قیاس وجهی دیگر از اول و سیزدهم شکلی بیرون آرد
و از هفتم و چهاردهم شکلی از این هر دو شکلی پس اگر لحیان بود ضمیر از نفس بود و اگر قبض الداخل از مال و اگر قبض الخارج
از برادران و خویشان و اگر جماعت از مادر و پدر و اگر کوسج از عشق و محبت یا از فرزند یا از حمل زنان تا آخر
بر این قیاس چنانکه در فصل معرفت دلالات اشکال در آخر هر یکی بر آن اشاره کرده شد وجهی دیگر آنکه هر شکلی
که در اول افتد و در هفتم خانه شکلی بیرون آرند و از این شکل و سیم شکل دیگر بیرون آرند و از آنجا ضمیر
استخراج کنند چنانکه یاد کرده شد وجهی دیگر آنکه هر شکلی که فرد باشد نقطهای آن را جمع کنند

بجز شانزدهم واز برای هر شکلی دوازده خارج کنند یعنی طرح کنند تا آخر انجا که برسد ضمیر باشد وجهی دیگر آنکه تمامت
نقطهای رمل را جمع کنند و نه نه بیندازند تا آنکه نه بماند یا کمتر پس از اول باقی از برای هر شکلی نقطه می اندازند انجا که
نقطه باخر رسد خانه ضمیر باشد فصل هشتم در بیان آنکه هر شکلی را در هر یک خانه ها چه حکمت لحیان اگر در خانه اول افتد
دلالت کند بر فرح و شادی و بشارت و صلاح کار و بر آمدن حاجت و در دوم بر کسب مال و روزی و بر آمدن امید
و در سیم بر منفعت و نیت سفر و زن خواستن و کسی که بدو پیوندد و در چهارم بر پدر و مادر و اجتماع ایشان بیابد
و در پنجم بر معیشت و روزی و خرمی و هدیه و در ششم بر رفتن چیزها از مال و بر صلاح نخورد و بنده که بادست
آید و در هفتم بر زنان و اهل و عیال و در هشتم بر نیکوی عاقبت و گاه بود که بیم مرگ باشد و در نهم بر سفر خیر و
حج و مانند و در دهم بقوة عمل و دستگاه و علم و پیوستن به بزرگی و در یازدهم بر سعادت و یافتن امید
از بزرگان و در دوازدهم بر سلامتی از دشمنان و در سیزدهم بر سلامتی و سعادت و در چهاردهم
بر حصول امید و نیکوئی حال و در شانزدهم بر حسن عاقبت و صلاحیت کار. قبض الداخل در اول مالی بود که بتعجیل
برسد و در دوم روزی بود یا غلام و چهارپائی که رفته باشد بادست آید و در سیم از خویشان خبر راحت
بود و در چهارم عاقبت بخیر گذرد از مادر و پدر بهره مند شود و در پنجم بر سود کردن در عمل و تجارت و رسیدن
بنعام و چیزهای خویش و در ششم یافتن آنچه از دست رفته باشد و در هفتم منفعت از شرکا و از ازدواج زنی
و کنیزکی که بدو پیوندد و در هشتم میراث و کرامت و در نهم روزی از غایب یا از سفر یا از پادشاه و در دهم بر
منفعت و خیر از بزرگی و در یازدهم محبت بود با کسی و قبض چیزی که از آن سعادت یابد و در دوازدهم روزی بود
یا غلامی یا کنیزکی یا چهارپای که بدو رسد اما مبارک نباشد و در سیزدهم فایده نباشد از سفر که از بزرگان بدو
رسد و در چهاردهم قبض مالی بود بدشوار و در پانزدهم دلیل بود بر نیکوئی حال و در شانزدهم عاقبت بخیر
و حصول امید. قبض الخارج در اول دلیل سفر بود و بخت و سعادت و در دوم نقصانی مال و در سیم دلیل سفر
نیک و در چهارم بر نقل و حرکت و نیکوئی و احوال پدر و املاک و اسباب و در پنجم بر حرکت و سفر نیک و رجوع بسلامت
و در ششم نیک نباشد و در ششم احتیاط باید کرد تا زیانی نرسد اما بیمار شفا یابد و در هفتم قوی حال باشد و
نیز نیکی کند و در هشتم از همه چیزها مکروه خلاصی یابد و مالی از میراث یا وصیت بدو رسد و در نهم سفر بود با امن
و سلامت برگشتن و در دهم مردهی بزرگ بدو پیوندد و در یازدهم خسارت بود و کدورت از دوستان و در
دوازدهم رفتن چیزی بود از دست و نکمی دوستان و در سیزدهم زیانی بود از سفر و حکام و کاری صعب
اما آخر با صلاح آید و در چهاردهم اظهار عداوت دشمن و رنج و ناامیدی از کاری باشد و در پانزدهم پسندیده
باشد از برای عاقبت و از دیده و تلف شده و در شانزدهم پسندیده نباشد. جماعت در اول سلامتی نیکی بود

اما با قبضی و اندوه و در دوم روزی و کسب بسیار و در سیم بدی میان او و میان خویشان او با دید آید و گفته اند دلیل بود
بر رسیدن خبر خیر و در چهارم رفتن مادر و پدر زیادتی در ملک و ضیاع او در پنجم کثرة فرزند و بسیاری سفر و در
ششم بیماری اهل خانه و در هفتم دلیل رفعت و شوکت و زن خواستن و در هشتم دلیل رسیدن مراد و
آمیزش با دشمنان و در نهم سفر کردن با جمعی اما اگر سوال بود از سفر نیک نباشد و در دهم دلیل بود بر مخاصمت
با جماعتی و در یازدهم زیادتی مال بود و بسیاری دوستان و در دوازدهم بکثرت دشمنان اما از ایشان زحمتی
نرسد و در سیزدهم فایده بود از سفر و رسیدن مراد و کاری از قبل حاکم و در چهاردهم دلیل لشکر و مخالطت
با یاران و سفر دراز و حصول مراد و در پانزدهم دلیل کند بر دوستان و در شانزدهم بر نیکوئی عاقبت کوسج
در اول فرح و شادی بود و در دوم بیرون رفتن و چیزی از دست بستدن زنی یا غلامی که بگریزد و در سیم بر
نیکوئی و میل از خویشان و در نکاح آوردن یکی از ایشان و در چهارم بر نیکوئی عاقبت و در پنجم بر نیکوئی احوال
و چیزهای خوش و رسیدن تحفها و هدیه ها و در ششم بر باز آمدن گریخته یا گم شده و در هفتم بر تهمة
بزنا و تزویج کردن و در هشتم بر حزن و بکا و خوف و در نهم بر سفری تعجیل با فایده و در دهم خوف از بزرگان
و خصومت و در یازدهم بر اقبال و سعادت و در دوازدهم بر غدر حساد و در سیزدهم بر شادی از سفر
و بخدومان و رسیدن نامه و در چهاردهم بر اضطراب در امور اما فیروزی یابد و در شانزدهم بر نیکوئی
عاقبت عقله در اول دلیل بود بر ثبات در کار و بر چیزی که از و ممنوع بود یا غایب و در دوم بر بارهای بسته
و جامهای و فیروزی بدشواری و در سیم بر نیکوئی عاقبت و سرگرانی خویشان و در چهارم سفر کردن در یا بدر
یا یکی از خویشان مادر و در پنجم حصول فرزندی یا مالی و در ششم بیماری گران با چارپای و در هفتم اتصال بزنی
باشد یا آبستن شدن زنی و در هشتم پسندیده نباشد و در نهم تاخیر در سفر یا توقف در غربت و در دهم بجا
و حبس از احکام و بعضی گفته اند ضرر بود و اگر در یازدهم شواهد نیک باشد تقویت سعادت بود و الا ضد آن بود
و دوازدهم همچنین و در سیزدهم بیرون آمدن بود از بند و قبض چیزی و در چهاردهم سرگردانی و زحمت اما
چیزی بدست آید و در پانزدهم ثبات کار و حصول مراد و در شانزدهم عاقبت بخیر انکیس در اول غم و اندوه
و بیماری بود و در دوم شکست نیک و حاصل شدن چارپا و در سیم سوال از برادران و دل مشغولی از برای
ایشان بود و در چهارم بیماری مادر و پدر اما از بهر اصطناع نیک بود و در پنجم ناخوشی عیش و اگر شواهد نیک باشد
ظفر یافتن بر دشمن بود و در ششم بیماری دراز بود و گاه بود که بنده یا چارپای بد در رسد و در هفتم دلیل
دل مشغولی بود و در هشتم غیبت از وطن و عقوبت بزرگی و در نهم سفر بود و بدشخواری یار رسیدن غایبی و در
دهم نکبت او باشد از پادشاه و افتادن از مرتبه و در یازدهم سقوط سعادت و در دوازدهم زیان رسیدن

از دشمن و گرفتار شدن و در سیزدهم زحمت از حکام و بعضی گفتند بیرون آمدن از شقاوت و در چهاردهم
زبان اندک و ایمن شدن از ترس و در پانزدهم خرمی و رسیدن و در شانزدهم عاقبت بخیر انجامیدن حمره
در اول خوف و در دوم تهدید بود و مکر و حیله و در سیم رسیدن فایده از غایب و در چهارم بر خصومت میان اقران
و خویشان و در چهارم نبات ملک و در پنجم روزی با فرزندان و در ششم غم با خصومت و در هفتم نکاح زنی
بکر و در هشتم نکبت و جنگ و خون ریختن و در نهم سفر مخوف و در دهم خوف از حکام و در یازدهم اگر گردیدن
دوستان و حذر از دشمنان و در دوازدهم بدی احوال و بعضی گفتند بیرون آمدن از غم بود و در سیزدهم
اگر بیماری بود به تحقیق بیم باشد و الاّ بحسب شواهد حکم باید کرد و در چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم پسندیده
نباشد . بیاض در اول سوال از نفس بود و در دوم رسیدن نامه و در سیم رسیدن چیزی بد و در دوم شرف و منزلت و در سیم رسیدن
برادر یا خواهر و در چهارم بر عاقبت نیک اما اگر بیماری بود پسندیده نباشد و در پنجم فرزندی بود یا مکتوبی
و در ششم بیمار را خوف بود و در هفتم بواسطه زن چیزی از دست برود و در هشتم نیک نباشد و در نهم غایبی
یا مسافری یا نامه برسد و در دهم خیر و لذت رسید از بزرگان و دزدیده باز آید و کیمیا نیک شود و در یازدهم
شغلی بود یا منفعتی یا مکتوبی که برسد و عاقبت بخیر باشد و در دوازدهم بیم از آفتی یا تهلکه بود و در سیزدهم
رسیدن بوصل مطلوبی یا دوستی و در چهاردهم مخلوط شدن از عیشی و صحبتی و در پانزدهم حکم ثالث دارد
و در شانزدهم حکم رابع . نصرة خارج در اول صحت و قوة و حکم با بخت و در دوم بنده یا اسبی بد گوهر رسد
بیت المال نیک نکو و در سیم خوشی از خویشان و قرابتان آرد و در چهارم نیکویی عاقبت بود و در پنجم
بشارت رسیدن از غایب یا فرزند و در ششم شفا یافتن بیمار و در هفتم پیوستن بزنی بزرگ مستوره که از او
فایده یابد و در هشتم نعمتی بود از میراث که بدو برسد و درازی عمر و در نهم روزی و شرف از سفر و در دهم عمل و
دولت از بزرگان و در یازدهم سعادت دایم و اتفاق دوستان و در دوازدهم بیرون آمدن از مشقتها و در سیزدهم
پیوستن بزرگان و در چهاردهم سفر از جانب حکام و حصول امید و در پانزدهم رفعت و جاه و در شانزدهم عاقبت
بخیر . نصرة داخل در اول صلاح حال نفس و بدن و در دوم روزی و کسب و مال و در سیم ترویج و منفعت برادری و
در چهارم عاقبت خیر و صلاح حال و در پنجم معیشت و کسب و چیز بسیار و چیزی که بدان خرم شود و در ششم حصول
چهارپایی و اگر بیماری بود شفا یابد و در هفتم از لشکری یا زنی فایده رسد و در هشتم مال و نعمت بود و در نهم روز از
سفر یا رسیدن غایبی یا سفری با بشارتی و در دهم حکومت و قدر و جاه و در یازدهم حصول امید یا و در دوازدهم
حاصل شدن چهارپایی و در سیزدهم از پریشانی بیرون آمدن و در چهاردهم درازی عمر و حصول امید و در پانزدهم
بر آمدن حاجتها و در شانزدهم عاقبت بخیر انجامد . عتبة خارج در اول سفر بود و زحمت و در دوم تلف شدن مال و در سیم

عداوت برادران و خواهران و در چهارم خرابی خانه و بدی عاقبت و در پنجم فساد خانه و اسباب و در ششم خوب بیماری خرج
بر بیماری چهارپای و در هفتم طلاق زن و خرابی ولایت و در هشتم دلیل موت و در نهم توسط حال سفر و در دهم
دلیل فوت و موت و در یازدهم توسط حال عمل و دولت و در دوازدهم جنگ و نحوست و در سیزدهم عداوت
و گریختن از حکام و در چهاردهم عداوت دوستان و زیان در خریدن و فروختن و در پانزدهم و شانزدهم بر
بدی عاقبت . عتبه داخل در اول خوبی و سعادت بود و در دوم اول روی فرح و در سیم توسط حال خویشان
و در چهارم عاقبت بخیر و در پنجم بغایت نیک باشد و در ششم کنیزک حاصل شود و در هفتم زنی صالحه را در عقد آرد
و از وی نفع بیند و در هشتم سلامتی از همه چیزها و در نهم رسیدن غایب اما سفر دشوار بر آید و در دهم درجه وزارت
و در یازدهم سعادت و در دوازدهم دشمنان دوست شوند و در سیزدهم غایبی برسد و در چهاردهم با بزرگان پیوندد
و در پانزدهم و شانزدهم سعادت بود و هم عاقبت بخیر . اجتماع در اول صورتها از هر نوعی واقع
شود و در دوم مال و فواید بسیار و در سیم اجتماع با مادر و پدر یا مکتوب و اندیشه و در چهارم حصول مال
و در پنجم فرزند بود و طلب علم و مکتوب و در سیم رسیدن خبر خوش و در ششم بیماری گران و حصول بنده یا چهارپایی
بزرگ و در هفتم اجتماع بزن یا دوست و در هشتم پسندیده نیست و در نهم رسیدن غایب و در دهم خصومت و رفتن
پیش حکام و در یازدهم پیوستن بکسی که از وی فایده یابد و در دوازدهم جمعیت خاطر بعد از پریشانی و گاه بود که خصومت
باشد و در سیزدهم حصول مراد و در چهاردهم پیش آمدن کاری مشکل اما عاقبت بخیر گذرد و در پانزدهم و شانزدهم
عاقبت خیر و صلاح کما ینبغی بود . طریق در اول سفر با سلامت و در دوم رفتن چیزی از دست و در سیم سفر بزرگ و رنجوری
برادر یا خواهر و در چهارم خرابی خانه و ولایت اما عاقبت بخیر بود و در پنجم سفری نزدیک بفرح و سعادت و در ششم
رنجوری و تلف چهارپایه و در هفتم خالی ماندن فراش بطلاق زن یا بمردن او و در هشتم سلامتی بیمار و سفر
و در نهم سفر دور با سلامت و در دهم سفر از قبل بزرگان و بامر ایشان یا افتادن از جاه و مرتبه و در یازدهم سفر
پسندیده و در دوازدهم سفری منغص و خصومت و در سیزدهم سفر نزدیک با سلامت و در چهاردهم فایده و سعادات
و اگر شود انشاءالله نیک باشد و الا شقاوت و رنج و در پانزدهم و شانزدهم سفری دراز و بر آمدن حاجت و رسیدن
غایب و عاقبت میانه بود . نقی الخد در اول اتصال بود بزنی و در دوم رفتن چیزی و حاصل شدن غلامی یا زنی
و در سیم پیوستن بدوستی و در چهارم عاقبت بخیر و در پنجم عشق و محبت و در ششم حاصل شدن چهارپایی یا بنده
و در هفتم از دوستی مراد حاصل کردن و در هشتم بیم تلف یا نهمت بزنا و در نهم رسیدن غایب و در دهم قوة و
مرتبه پیش از بزرگان و در یازدهم اتصال بدوستی و در دوازدهم احتراز از دشمن و در سیزدهم دوستی کردن
با کسی یا سفر و در چهاردهم خریدن چهارپای و در پانزدهم و شانزدهم خیر بودن عاقبت والله اعلم

علم ملاعب

بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم فن سیزدهم از مقاله پنجم از قسم دوم از کتاب نفایس الفنون علم ملاعب که عبارتست از اوضاعی که زیرکان از برای تشحید خاطر یا دفع ملالت اختراع کرده باشند و انواع تلاعب هرچند بسیارست اما بعضی از ان که بیشتر بزرگان و ارباب دولت را بان رغبتی باشد و درو فواید بسیار از زیادتی بصیرت و انتباه فکرت و شناختن اسباب حرب از مکر و خدیعه و انتهاز فرصت و غیر آن مندرج بود در چند فصل اشارتی کنیم

فصل اول در شرح احوال شطرنج

گویند از ابن سیرین پرسیدند که شطرنج باختن چونست گفت شطرنج باختن ذهن صافی کند و فکر قوی گرداند و عقل بیفزاید و از سعید بن جبیر نقل کنند که او گاه گاه تماشای باختن شطرنج کرده است و بمذهب شافعی در باختن او فی الجمله رخصتی آمده و در مذاهب دیگر مطلقا حرامست و گویند واضع شطرنج صصه بن داهر که یکی از حکمای هند بوده است و اظهار آن لجلاج که از فرزندان او بود نمود و سبب اظهار او آن بود که ملکی از ملوک هند را که بمحاربه و جهانگیری و مبارزت و لشکرکشی مشغوف بودی علتی پدید آمد که بر اسب نشستن متعذر بود حکما و زیرکان را حاضر کرد و گفت میخواهم که تدبیری اندیشید بی آنکه باسب نشینم بحرب و کارزار مشغول شوم از ین علت خلاص یابم لجلاج خدمت کرد و گفت این تدبیر کار پیش منست برخاست و بخانه رفت و شطرنج بیاورد و پیش ملک آورد و کیفیت لعب آن بر وی عرض کرد ملک را آن وضع بغایت پسندیده آمد و او را بنواخت و از و باختن آن بیاموخت و پیوسته بدان مشغول می بود تا وفات یافت و از نسل او کسی که سزای تخت باشد نماند مگر زنی که ازو آبستن بود و آن زن باتفاق مهتران ملک بتدبیر مملکت مشغول شد تا وعده وضع حمل در رسید و فرزند نرینه بیامد ملکه نام او شاه نهاد و در تربیت او بکوشید تا بزرگ شد و بجهانگیری شروع کرد و تمامت مملکت پدر را در قبضه تصرف آورد و بهر طرف که قصد میکرد ظفر او را بود تا بعد از مدتی در بعضی از حروب مجروح گشت و بدان وفات یافت و هیچ کس را مجال آن نبود که حال او بملکه عرضه دارد یکی از بزرگان او که بلعب شطرنج اطلاع داشت روزی در پیش او رفت و او را بغایت ملول یافت و از سبب ملالت و تکدر خاطر سوال کرد ملکه گفت مدتها است که از شاه خبری نیامد و هیچ معلوم نیست که حال او بچه رسید آنشخص گفت ملکه را معلوم باشد که اشتغال پادشاهی و مهمات جهانگیری را از مشقت سفر و شدت غربت چاره نباشد و در اثنای محاوره بحکایت لعب شطرنج را در میان آورد و ملکه را بدان شغف شده ازو درخواست کرد تا شطرنج را حاضر گرداند و او را تعلیم دهد آن شخص شطرنج را حاضر گردانید و لعب آن او را بیاموخت و او را بدان مشغول گردانید چنانکه در باختن استوار شد روزی با او شطرنج می باخت غلبه ملکه را بود ناگاه شاه خواست چون شاه را جای نداشت ملکه گفت شاه مات است آن شخص گفت ملکه را بقا باد مدتیست تا این حالت واقع شده و هیچ کس را قدر آن نبود که اعلام دهد تا هم بر لفظ ملکه گذشت ملکه را احوال فرزند معلوم شد بواسطه شطرنج و واقعه چنان

مایل بر او آسان گذشت و از آن وقت باز شطرنج در دیار هند منتشر شد اما در مملکت ایران کسی را بر آن وقوفی نبود
و گویند سبب آوردن او با ایران آن بود که چون بملک انوشیروان رسید و آوازه فضل و دانش حکیمانی
که ملازم او بودند باطراف منتشر گشت یکی از ملوک هند که معاصر او بود بر سبیل امتحان با تحف و هدایای بسیار پیش
انوشیروان فرستاد و نامه نوشت که در این ملک زیرکان باشند این وضع استخراج کردند اگر از اوضاع آنجا باشند
این باشد بعرض رسید انوشیروان و ملازمان او چون این وضع ندیده بودند از عهده آن بیرون نتوانستند آمد و بوزرجمهر
حکیم را در آن مدت میل کشیده بودند و در حبس بود بعد از آن تاسف نمود و او را طلب داشت چون بوزرجمهر حاضر شد
انوشیروان از و عذر میخواست بوزرجمهر گفت پادشاه چون بر بنده غضب کند باید که چیزی از و بستاند که باز چون بسر
مرحمت آید آنچیز بدو تواند داد انوشیروان خجل شد بوزرجمهر گفت بدولت پادشاه هنوز در چشم من اندک روشنائی
مانده است انوشیروان بدان شاد شد و شکر گذارد و آن رسول را طلب داشت چون او بیامد و شطرنج به بوزرجمهر عرض کرد
بوزرجمهر گفت بیا تا من با تو بیاموزم آن شخص پیش آمده یک نیمه شطرنج را نهاد بوزرجمهر نیز همچنان برابر او بنهاد و دست
اول قایم کرد و دست دوم بر او غالب شد پس بخانه رفت و نرد را استخراج کرد و بعضی گویند نرد پیشتر از و نیز بود
اما بوقت یکعبتین دو بود و لعب فارد و خانگیری و یک کعبتین و پنج منصوبه دیگر که اکنون هست در افزود و بمملکت
هند فرستاد آداب شطرنج آنست که چون شطرنج فرو ریزند بگذارند تا آنچه حریف خواهد بردارد و بگذارد تا اول
او ببازد و اگر حریف در برداشتن و باختن الحاح کند مبالغه ننمایند بلکه سیاه را با او بگذارد که بزرگان بیشتر بسیاه
باختن عادت کرده باشند و در شطرنج بسیار سخن نگوید که حریف از آن ملول شود و خاموش نیز نباشد که
بر گرانجانی حمل افتد و چون حریف دیر بازد در نرد و باختن الزام نکند اما خود زود بازد که از دیر باختن حریف
حاضران ملول شوند و اگر بر حریف چیزی زیادت شود نگوید ببردم یا ببرد که چیزی نمیشود یا مانند این که از آن
رنجش و ملالت خیزد و اگر حریف بر او چیزی زیادت شود چنانکه از روی دانش بردن یا قایم کردن را
امید نباشد بتصدیع ندهد و برخیزد و اگر حریف گوید که قایم است فرو ریزد و اگر کسی حریف را تعلیمی دهد
خصم را از باختن آن و آن شخص را از تعلیم دادن منع نکند چه او را با هیچ یک از ایشان حکم نرسد اما شرط ناظر نیز آنست
که بهیچ وجه تعلیم کسی ندهد چه گاه باشد که هر دو از تعلیم او برنجند و گویند در هند عادت بود که اگر کسی را بوزارت
یا خدمت و ملازمت ملوک امتحان کردندی پیش او شطرنج باختندی اگر خاموش نظاره کردی بر کفایت
او حکم کردندی و آن منصب بدو دادندی و اگر تعلیم کردی بر بی ثباتی و بی کفایتی او حمل کردندی و اگر در میان
دو خصم خلاف افتد و از و گواهی طلبند اگر چه داند شرط آنست که نگوید مگر از برای آن که آن کار نشسته باشد بل گوید ندیدم
و اگر از ناگفتن او دشمنی متصور بود راست بگوید و باید که چندانکه تواند براست باختن عادت کند و اگر حریف

بگوید

بسهو یا بعمد بازی مقرر بباز دنکوید کز باختی بلکه اگر خواهد بگوید همانا سهو باختی و اگر حریف منکر شود و لجاج کند و بهیچ حال کار
بجای نرساند که وحشت تولد کند و اگر کسی بهتر بازد و نگوید طرح میدهم مگر حریف درخواست کند و چون او درخواهد اول
منع کند و بعد از آن ابتدا بطرح یک پیاده کند و همچنین بدانچه حد طرح باشد و حریف راضی شود و مع هذا عذر بخواهد که بسبب اشارت
میدهم و اگر خصم بهتر بازد طرح پس آرد و شرم ندارد و اگر کسی رخی یا اسپی طرح دهد بر او حکم نکند که یک بیک نمی باید زدن
هر چند طرح گرفتن و یک بیک زدن ناپسندیده است و بهیچ حال تکرو نبازد و اگر گرو برده باشد و در گرفتن گرو مبالغه نماید
و اگر نماید بی توقف بدهد و از برای شطرنج باختن سوگند نخورد و چون شطرنج تمام شود پیش از حریف دست بشطرنج نکند
بلکه بگذارد تا حریف برای اسباب نهادن شروع کند و اگر بعد از باختن از وی پرسند که برد اگر هم او برده باشد نگوید که
من بردم بلکه گوید بعضی من و بعضی او و فی الجمله شطرنج چنان بازد که سبب مودت شود نه موجب وحشت

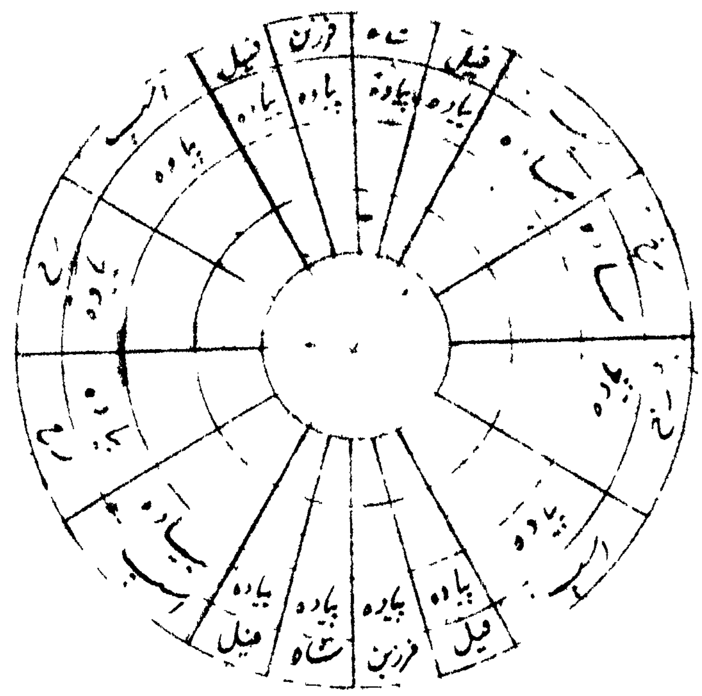
فصل دوم در انواع شطرنج

در انواع شطرنج

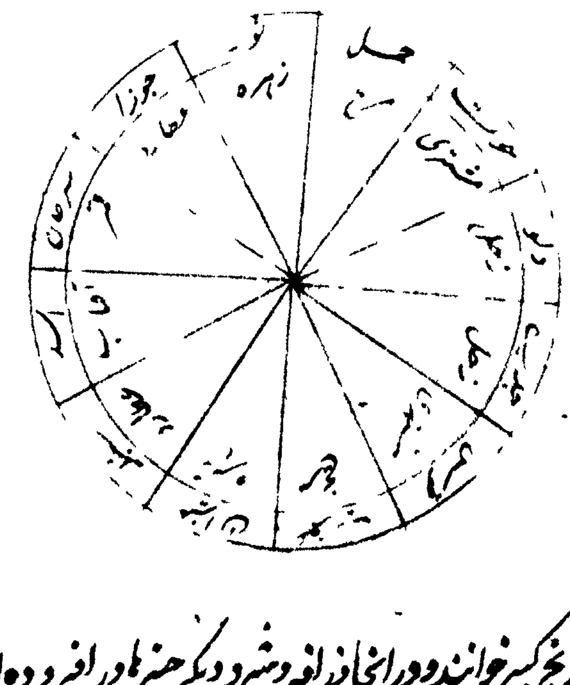
از انجمله یکی شطرنج ذوات الحصون است و آن شطرنج ده در ده باشد و بر کنارهای او از چهار گوشه چهار خانه دیگر باشد
که آن را حصن خوانند و در وی چهار دبابه آورده اند هر مثال رخ رود و لیکن
بانحراف و هرگز در این شطرنج بیذق فرزین نشود و باختن او همچو باختن
شطرنج مربع مشهور است اما هرگاه که شاه درماند اگر تواند در آن
حصنها رود و هیچ چیز بر وی نفتد الا آنکه راه او گرفته شود که در حصن
نتواند رفتن و صورت شطرنج ذوات الحصون اینست د شطرنج دیگر است
که آن شطرنج چهار در شانزده است و آلات او را وجهی که در بیان
صورتست باید چید و باختن او بکعبتین است اگر چون کعبتین
بزنند یکی آید پیاده بباید و اگر دو آید رخ و اگر سه آید اسپ و اگر چهار فیل
و اگر پنج فرزین و اگر شش آید شاه و البته آن باید باخت که
در کعبتین است و کعبتین را یکبار او اندازد و یکبار حریف و صورت
او اینست د شطرنجی دیگر و آن آنست که دایره نهاده اند در میان
دایره دایره کوچکی گذاشته اند که هرگاه شاه درماند در آن دایره
رود و آنجا هیچ چیز بر وی نفتد مگر از آنجا بیرون آید و پیاده در بیان
شطرنج نیز فرزین نشود و فیلها بیکدیگر رسند و چون دو پیاده از یک روی برابر آیند یکدیگر نزنند و باختن او
همچو شطرنج مربع معروف است و وضع بر این صورت

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
دبابه	رخ	اسپ	فیل	شاه	فرزین	فیل	اسپ	رخ	دبابه

فیل	فرزین	شاه	فیل
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
رخ	اسپ	اسپ	رخ
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
رخ	اسپ	اسپ	رخ
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
فیل	فرزین	شاه	[illegible]



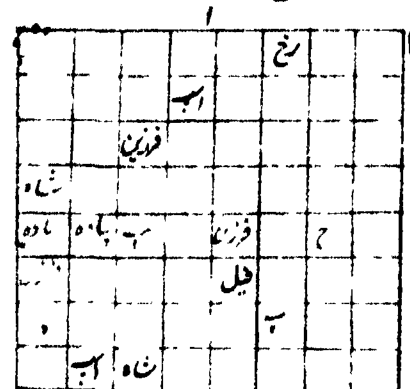
شطرنجی دیگر هست که بر هفت کوکب و دوازده برج نهاده اند و بروج را بر کواکب قسمت کرده اند چنانکه خانهای ایشانست و عدد سیر هر یک بمرتبه فلک او نهاده چنانکه زحل هفت خانه رود و مشتری شش و مریخ پنج و آفتاب چهار و زهره سه و عطارد دو و ماه یک و مهره را در میان نطع بنهند و کعبتین بر بندند هر کرا آید آغاز باختن کند و یک مهره بر دارد و بهر کدام از آن خانها خواهد بنهد چنانکه اگر زحل باشد خواهد در جدی نهد و اگر خواهد در دلو و علی هذا پیوسته یکی او یکی حریف باز دهند تا مهره تمام بنهند آنگه هر مهره که خواهد بر دارد و بهر خانه که خواهد بنهد پس اگر بخانه که آن کواکب را در آنجا نه رجعت بود چنانکه آمده است باز پس آید و هم برین وجه می بازند تا آنکه شمس و مشتری بیکجا باز آیند و مریخ و زحل بجانب خصم و بردن او اینست و چون این بر مثال دایره است بر دوازده برج قسمت کرده شد و بر سر هر برج نام آن کوکب که صاحب آن خانه است نوشته صورة او نهادیم



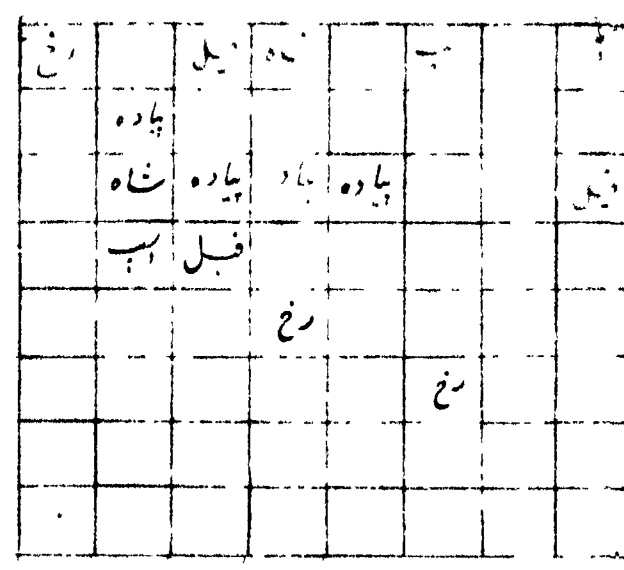
شطرنج دیگر هست که آنرا شطرنج کبیر خوانند و در اینجا فرزانه و شیر و دیگر چیزها در افزوده اند که اگر بشرح آن و کیفیت او

شروع در منصوبه‌بازی

وصورت بساط آن شروع رود کتاب مطول شود از آن اعراض نموده منصوبه چند از شطرنج که مشهور است اکتفا کردیم فصل سیم در منصوبه‌های بازی که در این صورت نهاده است بازی سرخ راست واو برد سرخ رخ خود در انخانه اسب نهد وشاه گوید اگر سیاه رخ سرخ را بفیل بردارد بدو بازی مات شود واگر برندارد بناچار یک خانه بطرفی نشیند باز سرخ شاه خواهد سیاه را لازم شود که بشاه بردارد پس بدان فرزین که بسیم خانه رخ است شاه گوید یک خانه پایین رود دیگر فرزین شاه مات شود ۲ صورتی دیگر که بازی سیاه راست واو گرد در صورت سیاه بدان رخ که بسیم خانه فیل است اسپ رخ را بردارد و شاه خواهد که سرخ بضرورت بفیلش بردارد و الا مات بود سیاه بدان رخ دیگر که بچهارم خانه شاه است پیاده بردارد و شاه خواهد سرخ را لازم شود بفیل دیگر باز رخ سیاه را برداشتن والا بشاه رخ اسپ مات شود پس سیاه به پیاده که بسیم خانه فرزین است شاه خواهد شاه بضرورة یکخانه از آنسوتر رود

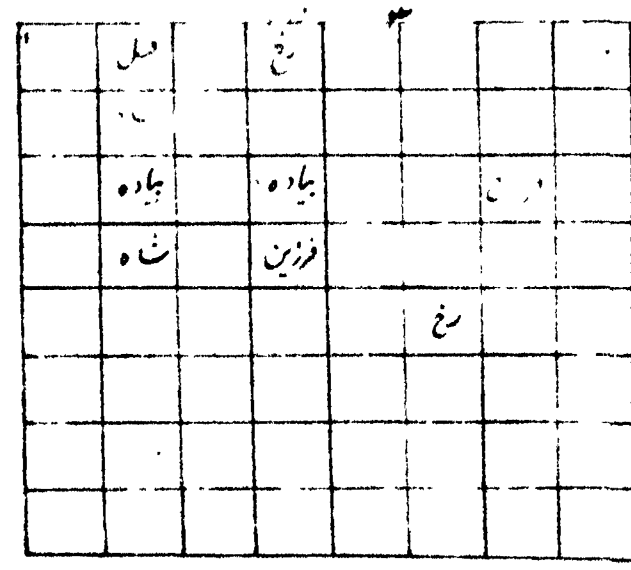


۲

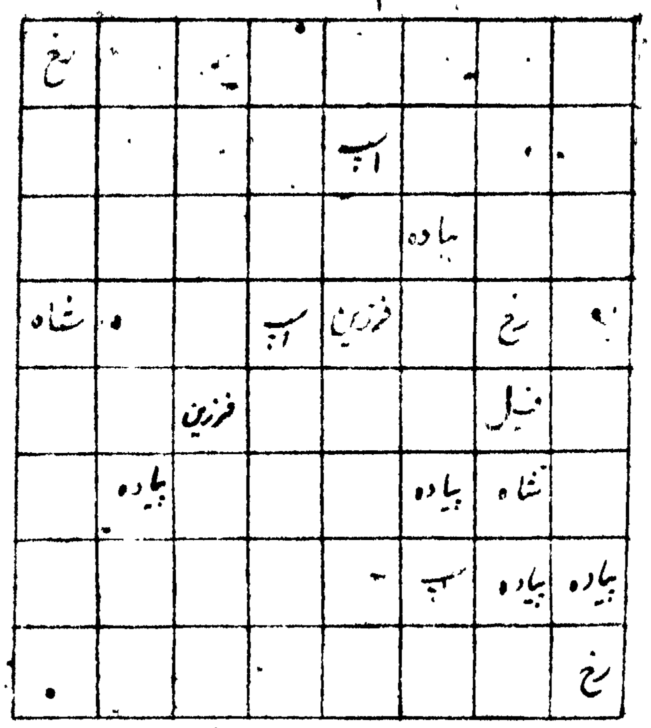


وسیاه فیل با اسب بردارد و شاه خواهد مات شود ۳ صورت دیگر بازی سیاه راست واو برد سیاه آن یک رخ را که دارد بدوم خانه پیل آرد و شاه خواهد سرخ بفرزین رخ را بردارد اگر برندارد زودتر مات شود سیاه فرزین با بسیم خانه فیل اندازد و شاه خواهد شاه سرخ را جز دو خانه نماند یکی خانه پیل و دوم خانه رخ و اگر بخانه پیل رود پیاده سیاه که در پیش شاه است مات شود و اگر بخانه رخ شود و اگر بخانه رخ شود شاه سیاه بسیم خانه رخ رود و سرخ هرچه خواهد بازد وهمان پیاده که گفتیم مات شود ۴ صورت دیگر بازی سرخ راست واو برد سرخ پیل را از میان شاه سیاه و رخ سرخ بردارد و در میان رخ انداز و از غری شاه خواهد شاه سیاه جز آنکه بخانه رود چاره دیگر ندارد سرخ آن رخ که پیل از پیش او برخاست بخانه پنجم رخ سیاه نهد و شاه خواهد آن را شاه بردارد و بدین رخ دیگر مات شود

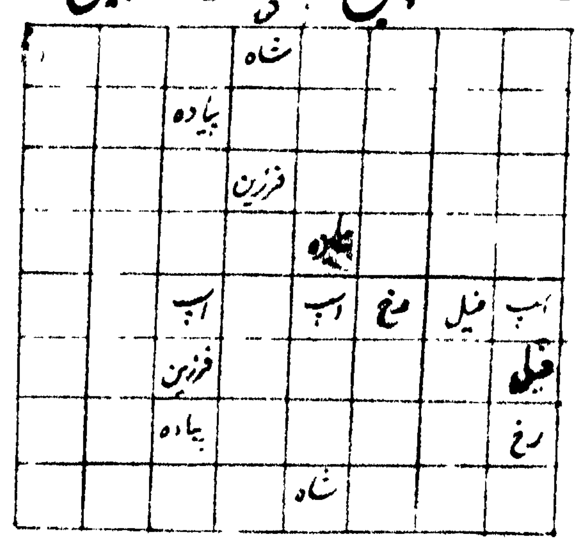
۳

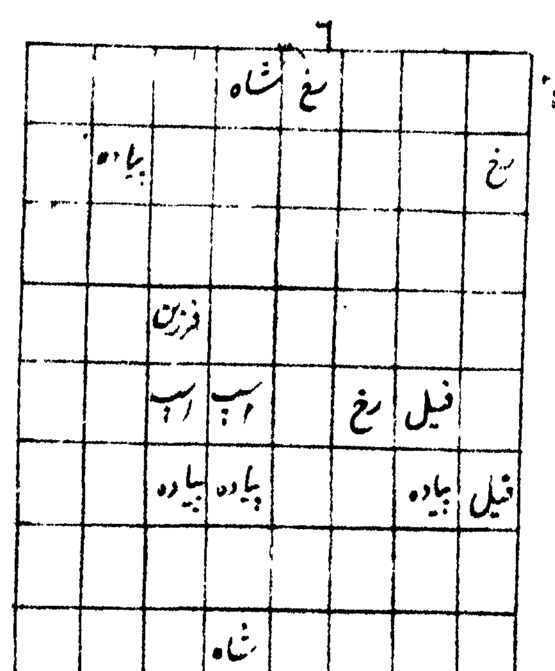


صورت دیگر بازی سیاه راست داو برد سیاه آن ۴
رخ را که در خانه چهارم پیل است بخانه او نهند و شاه
خواهد سرخ را لازم شود که پیل بردارد و الا مات بود
سیاه برخ دیگر در میان شاه و پیل سرخ شاه خواهد
آن را نیز شاه بردارد سیاه بپیاده که بسیم خانه
شاه است شاه خواهد شاه سرخ بهمان خانه او این بود
و از اسپ سیاه بسیم خانه فرزین مات شود و صورت
دیگر که بازی سیاه راست واو برد سیاه آن رخ را
که بدوم خانه رخ است بخانه اصل آرد و شاه خواهد



سرخ بضرورت پیل در عرض کشد سیاه بفرزینی که در سیم خانه پیل است شاه خواهد شهرخ کجا نه بطرفی شود
و سیاه پیل را برخ بردارد و شاه خواهد سرخ برخ رخ سیاه
را بردارد سیاه اسپ بسیم خانه فرزین اندازد و شاه
خواهد مات شود و صورت دیگر بازی سیاه و راست
داد برد شاه سیاه باید بخانه پیل آید و شاه سرخ نزدیک بنزد
فرزین سیاه آید چه شاه سیاه نیز اگر بنزدیک فرزین
سرخ آید بازی قایم شود پس شاه سیاه از خانه پیل بدوم
خانه پیل آید تا شاه و رخ بضرورت بخانه سیم است
خود رود و شاه سیاه بنزدیک فرزین رخ آید و اگر شاه
سرخ بچهارم خانه رخ بنزدیک فرزین سیاه آید شاه
سیاه بنزدیک او درمیان هر دو فرزین نشیند تا شاه
سرخ دور شود پس فرزین بردارد و غالب شود
و صورتی دیگر بازی سیاه راست و داو برد سیاه
رخ خود را بخانه چهارم خود آرد و شاه خواهد سرخ
بضرورت رخ مدد برابر کشد شاه سیاه بسیم خانه
فیل آید و رخ را یکان یکان رها کند اگر رخ سیاه بر اسپ رخ





از عوض شهمات شود و اگر نه رخ سرخ رایگان برود ۲

رایگان برابر برد بهر وجه که باشد مغلوب کم رود و صورت دیگر بازی

سرخ راست واو برد اگر برخ آن پیاده سیاه را که بدوم خانهٔ اسپ

ست بردارد سیاه شاه را بچهارم خانه پیل آرد اگر سرخ رخ را رخ

بردارد شاه سیاه نیز رخ را بردارد و شاه سرخ همان تواند کرد

که بدوم خانه پیل آید سیاه بچهارم خانه پیل رود هم حال شاه

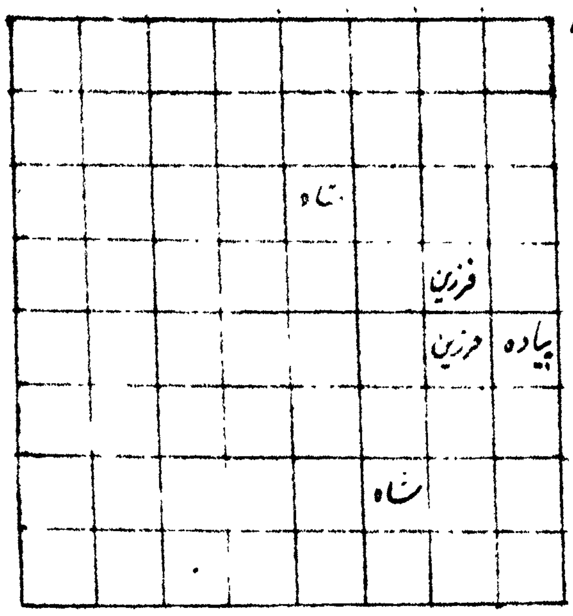
رخ به پیاده خود رسد و سیاه را ببرد و صورت دیگر بازی

سیاه راست و سرخ میبرد سیاه برخ شاه گوید شاه میبرد سیاه

برخ شاه گوید شاه سرخ هر جا که رود اسپ بچهارم خانه شاه

رود و شاه خواهد شاه سرخ بهر جا که رود اسپ سیاه بسیم خانه پیل رود و سرخ بدان رخ که بدوم خانه اسپ است بدوم خانه

٧



رخ شاه خواهد سیاه رخ را باسپ بردارد پس سرخ به پیاده

که بسیم خانه اسپ است شاه خواهد مات شود و صورت

بازی دیگر سیاه راست واو برد سیاه بدان اسپ

که بسیم خانه پیل است بچهارم خانه اسپ سرخ

شاه خواهد سرخ بناچار آن را به پیاده بردارد سیاه

بدان رخ که بخانه پیل است بسیم خانه پیل شاه خواهد

آن را نیز به پیاده بردارد سیاه بدان رخ دیگر که بخانه

پیل سرخ است پیاده را بردارد و شه مات گوید و صورت

دیگر بازی سرخ راست واو برد سرخ بدان رخ

که بدوم خانه رخ است بدوم خانه شاه آید و شاه خواهد

سیاه بضرورت آن را بفرزین بردارد و سرخ بدان

پیاده که بسیم خانه فرزین است شهمات گوید.

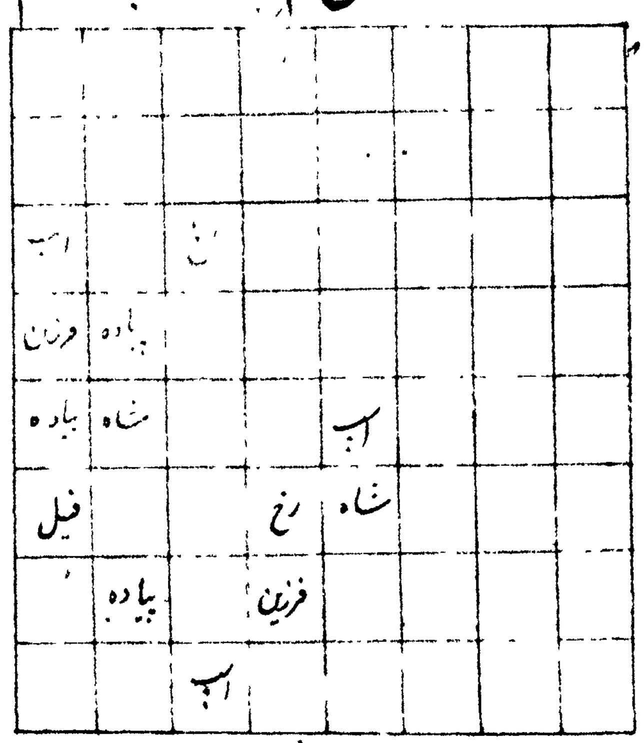
و صورت دیگر بازی سیاه راست واو برد شاه

سیاه بخانه پیل آید شاه سرخ را بهتر از آن نباشد

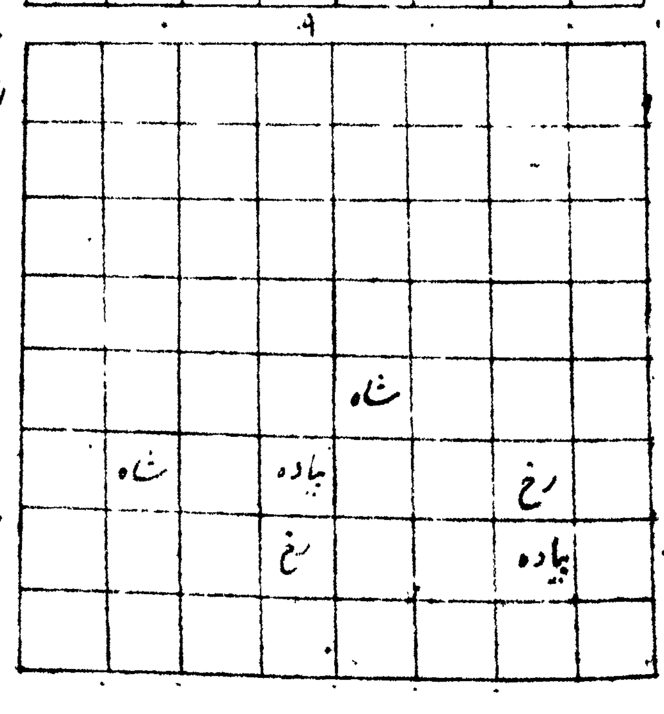
که به پنجم خانه پیل آید چه شاه سیاه اگر نزدیک فرزین

سرخ آید شاه نیز نزدیک فرزین سرخ آید شاه نیز

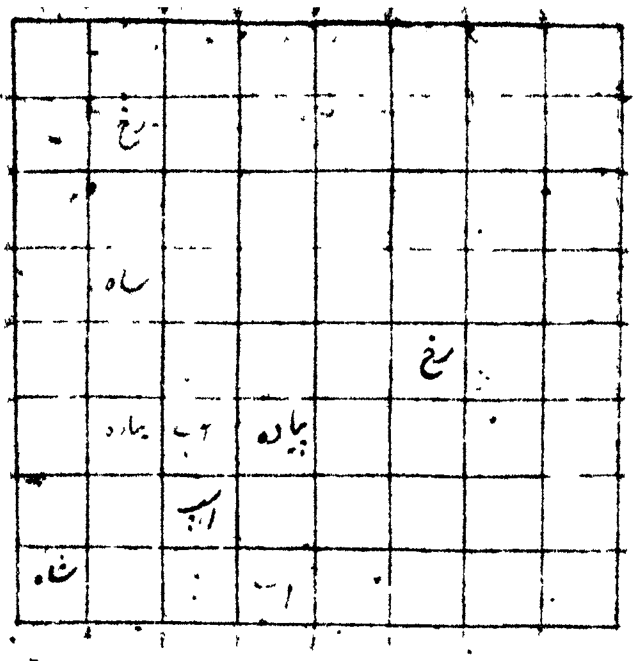
٨



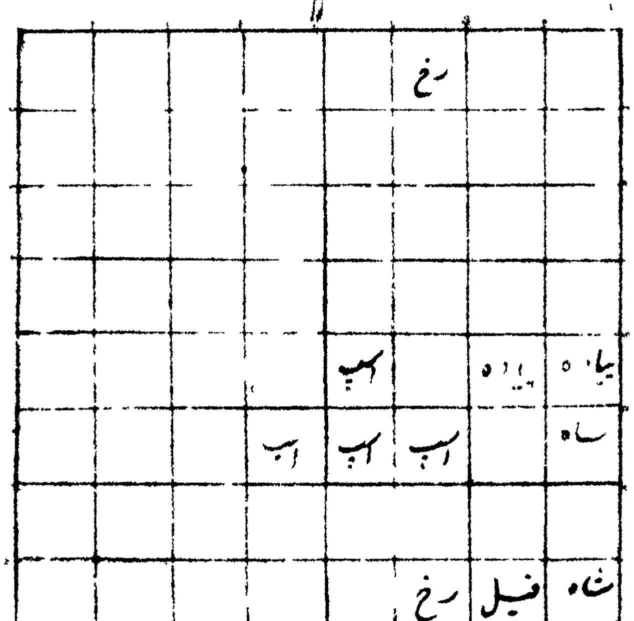
٩



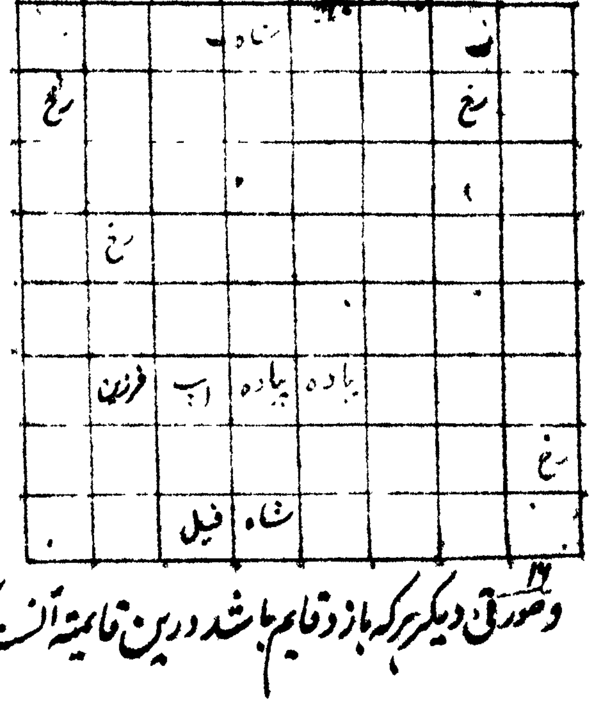
نزدیک فرزین سیاه آید واو برد پس شاه سیاه از
خانه پیل بدوم خانه پیل آید تا شاه سرخ بخانه چهارم است
خود رود و شاه سیاه نزدیک فرزین سرخ آید و
اگر شاه سرخ بچهارم خانه رخ پیش فرزین سیاه آید شاه
سیاه به پیش فرزین سرخ نشیند تا شاه فرزین را رخ
بردارد پس او نیز فرزین بردارد و غالب شود صورتی
دیگر بازی سیاه راست واو میرود سیاه رخ بچهارم خانه
شاه آرد و شاه خواهد سرخ بضرورت رخ را درعرض کشد
شاه سیاه بسیم خانه پیل آید و رخ را رها کند اگر سرخ
رخ را برایگان بردارد و بفرزین شهمات شود و اگر نه
رخ برخ رایگان برود بهر وجه که باشد مغلوب گردد
صورت دیگر بازی سرخ راست واو برود سرخ اگر رخ
آن پیاده سیاه که بدوم خانه اسپ است بردارد سیاه
شاه را بچهارم خانه پیل اندازد اگر سرخ رخ را برخ بردارد
سیاه شاه بردارد و شاه سرخ همان تواند کرد که
بدوم خانه پیل آید شاه سیاه بسیم خانه پیل رود بهمه
حال شاه سرخ به پیاده خود رسد و سیاه را ببرد



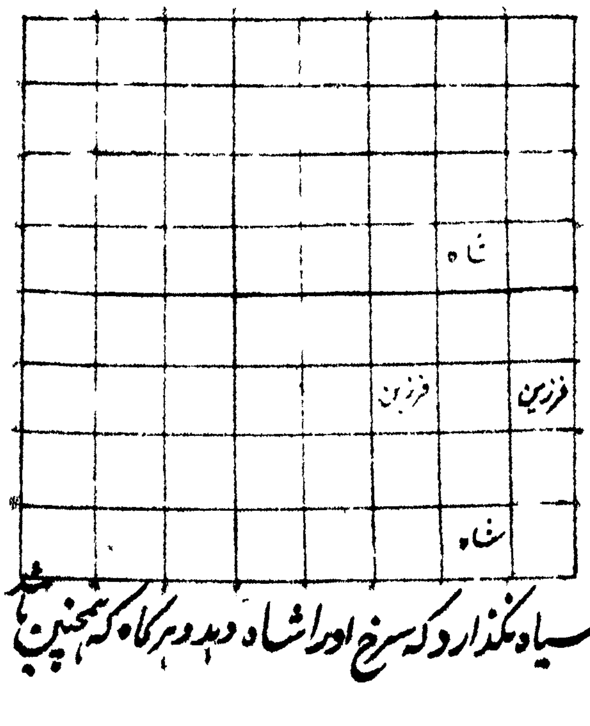
۱۱



۱۲



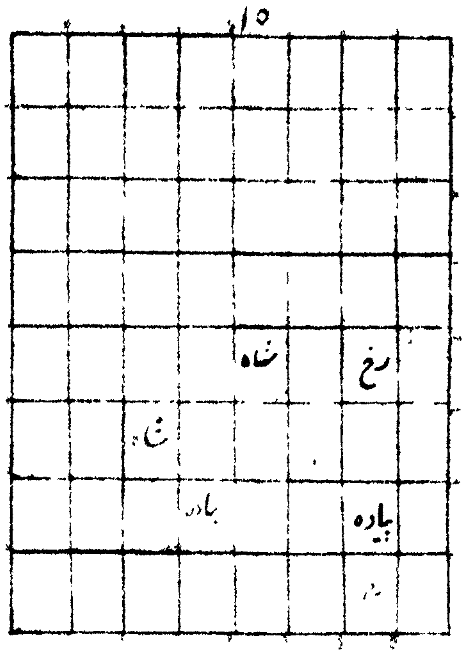
۱۳



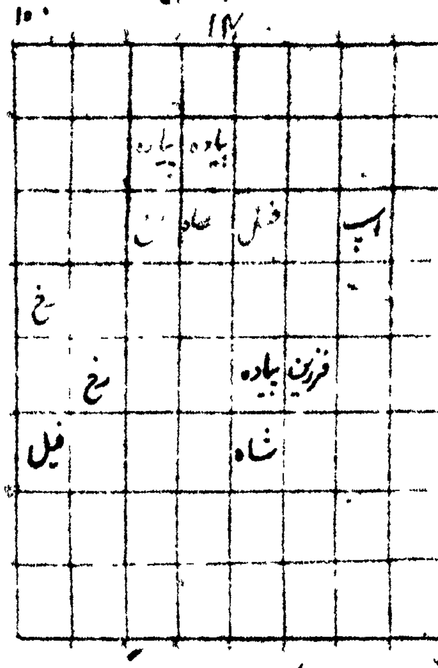
۱۴ صورتی دیگر هر که باز قایم باشد درین قایمیه آنست که سیاه نگذارد که سرخ او را شاه دهد و هر گاه که همچنین با

کہ نہاده است بازی سیاه را
بعد فرزین بسیم خانه خود آید
واز سرخ شاه خواهد سرخ
هرجاکه بعد فرزین بجای
اولین خود باز آید قایم باشد
وصورتی دیگر بازی سیاه
راست و قایم باشد سیاه
بیک رخ هر کدام باشد سرخ را

١٥

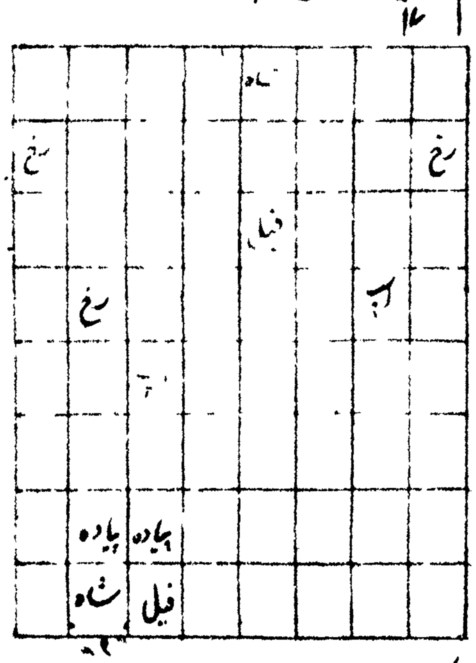


١٤

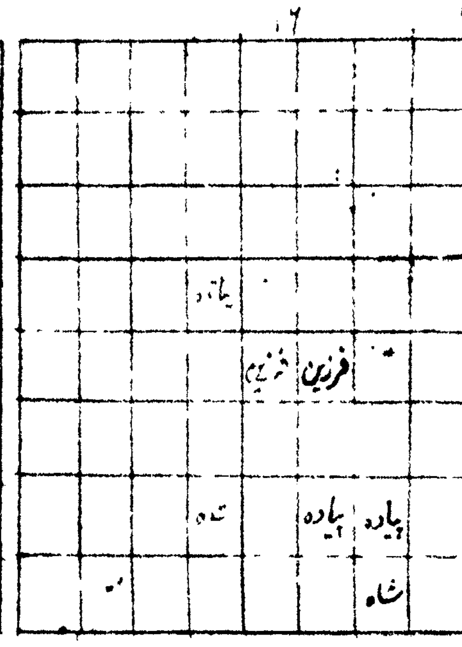


شاه دهد سرخ پیل را بر و کشد سیاه آن دیگر رخ بیاورد و در خانه دوم فرزین برابر رخ او نهد و شاه خواهد سرخ اگر رخ
سیاه را بردارد و بدان رخ [illegible]
دیگر سیاه پیل را بردارد
و شاه گوید پس اسپ را
بردارد قایم شود اگر سرخ
رخ سیاه برندارد و بضرورة
ازانجا برخیزد شاه سیاه
بیرون آید و غالب گردد
الا بطریق اول تمام باشد
وصورتی دیگر بر که بازد

١٧

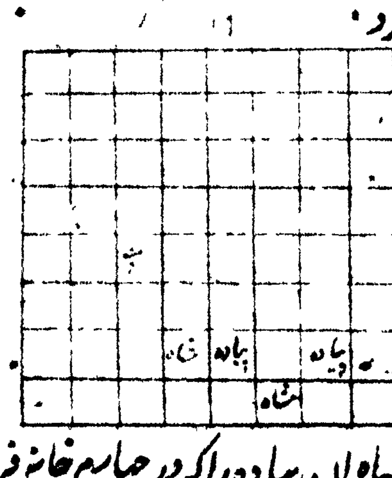


١٦



سیاه قایم کند و درین بازی صعوبه آنست که شاه سیاه
از خانه پیل بدوم خانه پیل آید و از دو خانه پیل بجای
پیل آید والبته ازین دو خانه بیرون نرود و هرگاه شاه
یا اسپ سرخ ازین دو خانه یکی را نگاه دارند سیاه
پیاده بازد والا بضرورت قایم شود و صورتی دیگر بازی

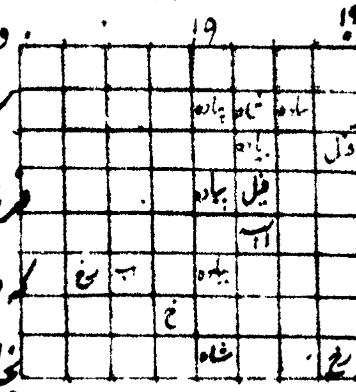
١٨



سیاه راست و او ببرد و سیاه ان پیاده را که در چهارم خانه فرزین هست بالا کند و شاه خواهد سرخ چاره دیگر جز آنکه
بخانه اسپ آید ندارد سیاه برخی که بسیم خانه اسپست بخانه اسپ شاه خواهد سرخ بضرورت پیل را در عرصه کشد آن
سیاه رخ که در خانه رخ هست بازد و در خانه رخ خصم نهد و شاه گوید تا او بر ایشان بر دارند و بدین رخ دیگر پیل را

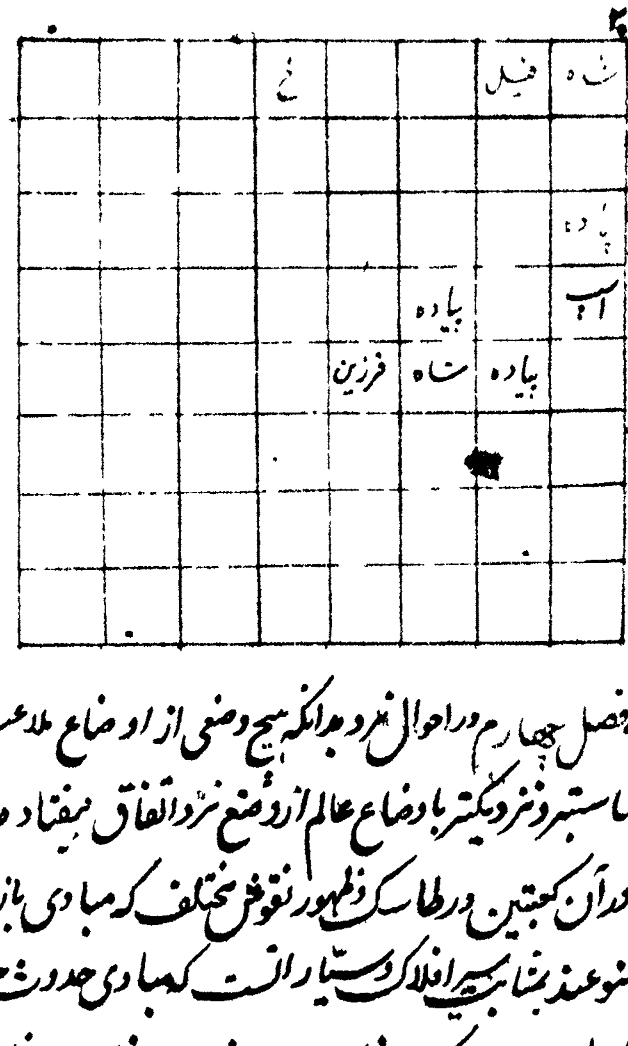
بردارد شهمات شود ۱۹ | در صورتی دیگر بازی سرخ رخ بالا رود و سیاه آن پیاده را

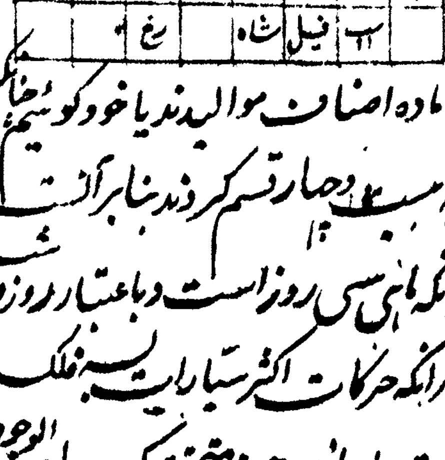
که در پنجم خانه پیل است بالا کند | سرخ هیچ نتواند کرد الا آنکه بخانه پیل آید و شاه گوید سیاه



فرزین فرعی کشد سرخ هرچه خواهد بازد و سیاه را پیاده
که در چهارم خانه اسپ یک خانه بالا آید رخ سرخ بفرزد(؟)
بخانه اسپ آید بر پیاده نشیند سیاه همان پیاده شاه
گوید سرخ رخ پیاده را بردارد و سیاه فرزین بچهارم خانه اسپ آرد سرخ را هیچ بازی نماند جز آنکه یا فرزین یا پیاده را
برخ بردارد پس سیاه غالب شود

۲۱ در صورتی دیگر بازی سرخ راست و هم اومی برسرخ
بدان رخ که بدوم خانه رخ است بدوم خانه فرزین شاه
خواهد اگر سیاه رخ را با اسپ یا فرزین بردارد بدان
پیاده که بدوم خانه فیل است شاه خواهد شاه بخانه
خود رود و اسپ سرخ بسیوم خانه فرزین شاه گوید مات شود
و اگر در اول شاه سیاه رخ را یا اسپ یا فرزین بر
ندارد و بخانه خود رود همان اسپ شهمات شود





فصل چهارم در احوال نرد بدانکه هیچ وضعی از اوضاع ملاعب
مناسبتر و نزدیکتر باوضاع عالم از وضع نرد اتفاق نیفتاده زیرا که
دوران کعبتین در طاس که ظهور نقوش مختلف که مبادی بازیهای
متنوعند بمثابت سیر افلاک و سیارات است که مبادی حدوث حادثاتند
و ارباع بساط او که محل ظهور انواع افاعیلند بمثابت عناصر اربعه که ماده اصناف موالیدند یا خود گوییم چنانکه
فصول سال چهارند بساط نیز بچهار متساوی قسمت شده و آنکه او را بسبب چهار قسم کردند بنابر آنست
که ساعات شبانروز بیست و چهارند و عدد مهره سی نهاده اند بنابر آنکه ایام ماهی سی روز است و باعتبار روز و شب
یکنیمه از آن سفید کردند و یکنیمه سیاه و عدد کعبتین سه نهادند بنابر آنکه حرکات اکثر سیارات بسه فلک
تمام شود مثل خارج مرکز و تدویر یا خود بنابر آنکه وجود کواکب و حرکات بعد از سه چیز متحقق گردد واجب الوجود
تعالی و تقدس و عقل کل و فلک و در کعبتین در مقابل یک نقطه شش نهادند و در مقابل دو پنج و در مقابل سه چهار

بنا برانکه خواستند نقش را از بالا و زیر چون جمع کنند از هفت که عدد بسیارات تجاوز نکند و شک نیست درانکه اکر دجهتی
هفت نقش کیرندی نقوش مختلفه صورت نبستی پس طریقه کردند که دایما آن هفت مرعی باشد و نقوش مختلف نباید
و کعبتین را مسدس کردند بنا برانکه جهات بحسب مشهور شش اند و حکمت درانکه مهره چون دو شود و از زدن سلامت
یابد تعلیم انفات و معاضدت مردم است بر یکدیکر تا هر که عاقل باشد پند کیرد و بدانکه در دنیا بی معاضدی و معاونی
زندکانی میسر نشود و عدد منصوبات بر هفت نهادند . غاره . دزیا د . دو سنا . ده هزار . دخانه کیر . دطویل . و منصوبه
چون این هفت تمام شود باز از سر کیرند بنا برانکه ادوار باعتبار کواکب سیاره هفت اند دور زحل . و دور مشتری و دور
مریخ . و دور شمس . او دور زهره . و دور عطارد . و دور قمر و هر وقت که دور قمر باخر رسد باز ابتدا از دور زحل
کنند و منجمان ابتنی در ترتیب حمل و غیره اعتبار کنند و انکه عدد خصل زیاده از هفده نباشد بنا بر آنست که عدد منازل
دورترین مهره از خانه خود هفده است خانه اول که انجاست چنانکه معهود است حساب کنند و از انجا تا سر کوچه ربع هر یک از مقام
هفده باشند پس بعدد هر منزلی خصلتی کرفتند و نیز انکه نقش کعبتین از هجده درنکذرد همین است با دقیقه که بر زیرکان
پوشیده نباشد فصل پنجم در استخراج ضمایر اکر کسی دو انکشتری یکی از زر و یکی از نقره در دست کیرد و سوال کند
که بکو انکشتری زر و در کدام دست و نقره در کدام بکویند تا آن دست که انکشتری زرین باشد عددی زوج کیرند
و با آن که نقره باشد عددی فرد و چون این کرفته باشند بکویند تا آن عدد که در دست راست ست در زوج ضرب کنند
و آن عدد که با دست چپ است در فرد و همه را جمع کنند و تنصیف کنند پس اکر کسر داشته باشد زرین در دست راست باشد و نقره
در دست چپ و اکر نداشته باشد بعکس این و باید که عدد اندک کیرند تا حساب آسان شود اکر کسی عددی ضمیر کند
و خواهند بدانند که عدد چندست بکویند تا آن عدد را بدو نیمه کند و بپرسند که کسر داشته یا نه بکویند تا آن را
تمام کند و آن را بر سر آن عدد کیرند که ضمیر کرده بود و بار دیکر بکویند تا آن مجموع را دو نیمه کند و دیکر باره بپرسند که
کسر داشته باشد دو عدد جهته کسر دوم بر سر آن یک عدد کیرد و بکویند تا آن یک نیمه را که صحیح است بر سر آن مجموع
کیرد و جمله را جمع کند و نه نه طرح کند تا کم از نه بماند و در برابر هر نه چهار عدد کیرند و آن عدد کیرند و آن عدد که از کسور حاصل
شده باشد بر سر او نهند آن عدد باشد که ضمیر کرده بود و مثلا یازده عدد ضمیر کرده بود چون بدو نیمه کنند کسر باشد
آن را صحیح کند تا شش شود و بر سر یازده نهند و یک عدد از برای کسر اول نکاه دارد و دیکر باره هفده را بدو نیمه کند باز
کسر باشد آن را نه کیرد و بر سر مجموع نهند تا بیست و شش شود و از برای کسر دوم دو نکاه دارد و از بیست و شش نه نه طرح
کند و هر یکی چهار کیرد هشت حاصل شود و سه را که از برای کسور کرفته بود بر سر آن نهند یازده شود مثال دیکر که
که کسر نباشد هشت ضمیر کرد چون بدو نیمه کرد کسر نداشت یک نیمه را از انچه از اول کرفته بود افزود دوازده شد
دیگر بدو نیمه کرد کسر نداشت شش را که نیمه بار بر مجموع افزود هژده شد نه نه طرح کرد و هر یکی چهار کرفت هشت که ضمیر بود

دار د یا نه اگر کسر

دارد یا نه اگر کسر

حاصل شد. و اگر از آلات شطرنج یا غیر از آن چیزهای که از یکدیگر متمایز باشند سه قطار نهند هر قطاری نه عدد یکی گویند تا
یک کس یا بیشتر از جمله آن بیست و هفت عدد یکی را ضمیر کند و از هر یک پرسند که آنچه ضمیر کرده است اگر آنجاست دست
راست باشد هم رقم کنند و قطار میانین را لو قطار دست چپ را آ و اگر ضمیر کنندگان بسیار باشند نام ایشان
بنویسند و علامت هر قطار که در وی ضمیر آنکس باشد آن حرف را در زیر نام هر یکی بنویسند آنگه یک عدد از هر قطاری که
برگیرند و بجای دیگر نهند اما چنانکه آنچه از قطار دست چپ باشد بالا نهند و آنچه از قطار میانین در میان و آنچه
از قطار دست راست زیر تر و بدین ترتیب آن را قطار کنند و دیگر باره از هر یک پرسند آنچه ضمیر کرده بودند در کدام
قطار است و علامت آن قطار در پهلوی آن حرف که اول نهاده باشند بنهند تا هر یک را دو حرف حاصل شده باشد
پس بار دیگر آن قطار را بوجهی که اول کرده بودند نقل کنند بر سه قطار دیگر و باز پرسند که ضمیر تو کدام است چون قطار
معین شود از این بیت که ملکنا با مملکة المعانی لا قمر ام للهو لا بمال که نه کلمه نهاده اند بهر عددی کلمه بگیرد هر جا که آن
دو حرف در اول کلمه باشد آنچنین که آن کلمه بروی افتد ضمیر آنکس باشد. اگر شخصی در باغی رفت که هشت در دارد
و چندان سیب برداشت که بر هر دری چون نیمه آنچه با او بود بداد و قتی که بیرون آمد یک سیب با او بیش
نماند آن سیبها چند بوده باشد دو صد و پنجاه و شش بوده باشد والله اعلم بالصواب تمام شد کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون

بسم الله الرحمن الرحیم حمد بیحد معبودی را که عظمت کبریایش را سزد که موافق و مخالف بعبودیتش در سجود آیند و شکر بی عد مالک
الملکی را سزد که طباق افلاک را بسراج کواکب ثوابت مزین و منور کردانید که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و درودی
نامیون و فرش بوقلمون را بازهار کوناکون بیاراست فتبارک الله احسن الخالقین و درود نامحدود بر خاتم پیغمبران
و پیشوای اهل ایمان و مقتدای انس و جان و مسافر سفر سبحان الذی اسری اعنی ابو القاسم محمد مصطفی صلوات الله
علیه و آله و سلم تسلیما اما بعد این کتاب در معرفت عمل تقویم کواکب سبعه سیاره است در طول و عرض و میل و جهت
و نطاقات و آنچه بدین تعلق دارد و در دوازده فصل و خاتمه فصل اول در استخراج اوساط آفتاب و دیگر کواکب
که آن را باصطلاح اهل تنجیم سر سال کویند اگر عمل جهت اول سال بود و در غیر آن اوساط نامند و طریق عمل
آنست که از تاریخ هجری معلوم کنیم اگر سالهای ناقصه مابین سیصد و چهل و یک و ششصد و هفتاد و یک بود جهت
تقویم آفتاب مرکز و اوج بازای آن سالها برگیریم و اگر بیشتر یا کمتر باشد بازای سالی که مابین او و سال مطلوب
سی سال بود یا تضعیف آن برگیریم و نگاه داریم و جهت سی سال از جدول سنین مجموعه برگیریم و از آنچه نگاه
داشته ایم بکاهیم اگر تاریخ مطلوب کمتر باشد و بیفزائیم اگر بیشتر تا مرکز و اوج آفتاب در اول سال مطلوب
حاصل آید پس بازای ماه از جدول شهور هم مرکز و اوج برگیریم و با حاصل آن جمع نمائیم و بازای روز از جدول ایام
ناقصه برگیریم و با مجموع اول جمع نمائیم و چون یکسال شمسی اعتبار از تحویل آفتاب گیرند باول ثانیه حمل تا باز بهمین موضع
رسد و آن در سیصد و شصت و پنج روز و قریب ربع شبانروزی باشد پس در هر چهار سال و گاهی در پنج سال
یکروز نیک باشد و در آن سال سیصد و شصت و شش روز بود و چون زیج الغ بیکی منوط است قمری و آن در سیصد
و پنجاه و چهار روز است و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه پس گاهی در دو سال و گاهی در سه سال یکروز از جهت
کبیسه در آخر سال قمری زیاده کنند تا سیصد و پنجاه و پنج روز شود بترتیب پس تفاوت میان سال شمسی
و قمری گاهی ده روز بود که کبیسه قمری باشد و شمسی نه و گاهی یازده روز بود که هیچکدام را کبیسه نباشد یا هر دو را کبیسه باشد
و گاهی دوازده بود که شمسی را کبیسه بود و قمری را نه پس هر سال آن مبلغ از ایام که ضرورت شود در جدول ایام ناقصه
مرکز و اوج برگیریم و با جمع ثالث جمع کنیم تا مرکز و اوج مطلوب در نصف النهار روز مذکور بطول موضع رصد که آن [illegible] است
حاصل آید پس اگر بطول شهری دیگر خواهیم بازای التفاوت مابین الطولین که در زیج مرقوم است مرکز و اوج برگیریم و بازای
دقیقه یکی [illegible] و بازای ثانیه دو بار اگر طول شهر مطلوب کمتر باشد از موضع رصد پس آن شهر بجانب مغرب اقرب باشد
این تفاوت بر موضع رصد باید افزود تا طول آن شهر حاصل آید و اگر بیشتر باشد از موضع رصد نقصان باید کرد تا طول آن شهر حاصل آید
در نصف النهار و در وقت غیر نصف النهار خواهیم ساعات بعد آن وقت از نصف النهار برگیریم و بازای آن بعد از جدول
ساعات مرکز و اوج آفتاب برگیریم و اگر با ساعات دقایق باشد هم از این جدول منحط بگیریم و همچنین دار توانی دو بار در دقا

سه بار و براین قیاس هرچه حاصل شود از مرکز و اوج از نصف النهار بکاهیم اگر وقت مطلوب پیش از نصف النهار باشد و بیفزائیم اگر بعد از نصف النهار باشد تا مرکز و اوج آفتاب در وقت مطلوب در شهر مطلوب حاصل شود و بجهة قمر در هر دو حال مرکز و خاصه و وسط قمر و وسط راس بر کیریم و بجهة دیگر کواکب مرکز و خاصه و اوج براین ترتیب که در شمس گفته شد حاصل کنیم و نشان صحت این عمل آنست که چون اوساط عمل شود باید که بار وز آخر سال گذشته از دستور موافق بود و اگر دستور ماضیه در سال کبیسه باشد و اگر باشد یکروز بر آخر دستور گذشته باید افزود تا موافق سال آینده باشد و ایضا یک نشان صحت سال آنست که مرکز شمس ح ثمد باشد و زهره در برج جدی و عطارد در برج اسد باشد مثالش در سنه ظلسر ناقصه هجری موافق روز دوشنبه سیزدهم جمادی الآخر بحسب ابراد وسط بطول شیراز یعنی فح ٮا از اصول رصد الغ بیکی بازای ظلسر مرکز شمس ح به بر لو اوج ب سه حد نو بازای جمادی الآخر مرکز کمه ىىد اوج ٮا ٮا کا با هم جمع کردیم شد مرکز ح ٮام ح اوج ب سه بر بازا چهاردهم ماه مرکز ٮا سه ح و اوج ٮا ٮا ٮا سه با هم جمع کردیم مرکز ح سلمد ٤ بر اوج ب سه لط لط تفاوت ما بین الطولین بود مرکز ٮا ٮا ا ٮا اوج ٮا ٮا ٮا ٮا با هم جمع کردیم شد مرکز شمس در نصف النهار روز اول سال ح سمد له و اوج ب سه له لط و عمل باقی کواکب این قیاس باید کرد و صورت دستور چنین باشد فصل دوم

	شمس		قمر				زحل		
	مرکز	اوج	مرکز	خاصه	وسط	جوزهر	مرکز	خاصه	اوج
جمادی الآخر	ج ه جر بو و کد مـ	ح ب مد نو ٮا ٮا ٮا کا	ٮا لطح کو ٮا ح کو مح	ه ع ا که د لح لو ب	و کب ٮا ی ه ٮا ی کا	ٮا ٮا کو نو ٮا ره لم	ٮا لطح حـ ی ن ط	و کب ٮا ح د ی مه ح	ح ٮام کب ٮا ٮا ٮا کا
جمع چهاردهم ماه	ح ٮام ح ٮا سه ح سو	ح ب له س ٮا ٮا ٮا	ٮا کو لو سه ب لو کر لد	ٮا و لح کر ه لده ط	ٮا ل و کط ه کا سر له	ٮا ح ع ط ٮا ٮا ٮا لح	ه مد له ٮا ٮا ٮا کو ه	ط ب لو ح ٮا ب کد م	ح ٮام ح ٮا ٮا ٮا ب
جمع	ح لد سه ر ٮا ی ا ٮا	ح ب له لط ٮا ٮا ٮا ٮا	ٮا مد لح صد ٮا ٮا حه حط	ی کو کط ح ٮا ٮا کد ب	ه لح کد ی ٮا که هه	ٮا ط ط کو ٮا ٮا ٮا س	ه مد ما لو ٮا ٮا لم ی	ط که لح ما ٮا ٮا ی ح	ح ٮام له ٮا ٮا ٮا ٮا
[illegible]	ح کد ره	ح ب له لط	ٮا له لط لح	ی کو لح م	ه لح مط لط	ٮا ط ط صد	ه مد صد ا	ط که ی کط	ح ٮام له

و در تقویم کواکب هفتگانه و راس و ذنب اما در آفتاب چون مرکز از جدول سال نقل کنند حرکت کمابیش مرکز که ٮا سمط لد و اسب بر مرکز افزایند تا سرها پیدا شود و همچنین حرکت ده روزه مرکز که ٮا سه بر مرکز افزایند تا حرکت ده روزه معلوم شود و حرکت شش روزه جهة خمسه مسترقه که ٮا ر له ٮا است باید افزود و باید که چون حرکت یکساله که آن ست ٮا سمط مح بر سال افزایند روز آخر سال حاصل آید تا عمل صحیح باشد و الا خطا بود و بمرکز تعدیل الایام بر کیرند یعنی بازای برج و درجه مرکز در جدول تعدیل الایام هرچه آید و دقیقه و ثانیه مرکز را در تفاضل بین السطرین جدول تعدیل الایام ضرب کنند و حاصل ضرب در زاید بر عدد جدول افزایند و در ناقص نقصان کنند آنچه حاصل آید در هر دو صورت در جدول دستور نقل نمایند و

بر مرکز افزایند تا مرکز معدل حاصل شود و بمرکز معدل در جدول تعدیل شمس درآیند و بازای برج و درجه و دقیقه مرکز معدل تعدیل نقل نمایند
و از جهت تعدیل ثانیه مرکز معدل اگر خواهند آنچه از سی کمتر باشد طرح کنند و از سی زیاده را بدقیقه مرکز رفع کنند و اگر تدقیق زیاده
خواهند بتفاضل ما بین السطرین عمل کنند تا تعدیل حاصل شود و تفاضل ما بین السطرین در دیگر تعدیل گفته شود پس تعدیل
شمس بر مرکز معدل افزایند مرکز مقوم شود و مرکز مقوم را بر اوج شمس افزایند تقویم شمس حاصل شود و اوج را مثل مرکز
باید راند اما حرکت یکماهه اوج اینست یا یا یا و حرکت ده روزه این یا یا یا و حرکت یکساله این یا یا یا و چون شمس را ده روز عمل کرده میشود
سطر بالا را از سطر زیرین چون نقصان کنند تفاوت را بیست ده روزه شمس گویند و چون آن تفاوت را در دو ضرب کنند عشر البیت حاصل شود
و عشر البیت که عبارتست از بیت یک روزه از سر کمتر و از آن زیاده نبود و عشر البیت را ده نوبت مرة بعد اخری بر تقویم روز اول افزایند
روز یازدهم حاصل آید و بر همین نسق عمل کنند تا آخر سال و بیست را در بیست خمسه ضرب باید کرد و تقویم شمس را باین طریق راندن
نظم طبیعی گویند و اگر میان بیست سابق و لاحق تفاوت حسی باشد تقویم الخلاف عمل باید کرد و عمل قوس الخلاف گفته شود ان شاء الله تعالی
و تقاویم شمس میل و غایت ارتفاع و ساعات النهار بر دارند هر یک از جدولی که در زیج مرقوم شده و طریق عمل درین است آنکه بازای برج
و درجه تقویم شمس در آن جدول درآیند در سطری که محاذی این دو باشد و دقیقه و ثانیه شمس را در تفاضل ما بین السطرین ضرب کنند
و حاصل ضرب را در زاید بر حنس السطر افزایند و بر ناقص نقصان کنند آنچه در هر دو صورت حاصل آید در دستور نویسند مثالش
در روز اول فروردین بود مرکز شمس سمد له حرکت ده روزه ما ط نا کب بر او افزودیم شد مرکز روز یازدهم ط د کب
و باز همین حرکت بر اوج افزودیم شد روز بیست و یکم ان ط مد لح سمط باز همین حرکت را افزودیم شد اول اردی بهشت این ما سمد
جهت اعتماد صحت حرکت یکماهه که بود ما سمط کد و بر اول فروردین افزودیم شد اول اردی بهشت این ط سید بنا بر صحت عمل اعتماد
بهم رسید و تا آخر سال عمل همین باشد و اوج را نیز مثل این باید راند اما بحرکت خودی و در قمر مرکز و خاصه و وسط و در راس مثل این باید راند
اما بحرکتی که نموده میشود و در باقی کواکب مرکز و اوج و خاصه مثل این باید راند اما بحرکاتی که در جداول بعد ازین نموده شود ان شاء الله تعالی
و بازای مرکز یعنی برج از بالا و بدرجه از یمین در صفحه جدول حصه تعدیل الایام درآمدیم در محاذی ایشان در سطر عدد یافتیم ما لط ح
پس دقیقه و ثانیه مرکز بود له مه از تفاضل ما بین السطرین جدول که بود ما مع ضرب کردیم حاصل ضرب شد ما سمد نو ثالثه چون
جدول در نقصان بود این عدد را از عدد جدول نقصان کردیم باقی ماند ایح مح سمد بعد از رفع در دستور ما لط نوشتیم تا بلغز
و عمل تعدیلات کواکب هم برین وجه باشد اما بعضی بمرکز معدله و بعضی بخاصه معدله و غیره چنانچه مذکور باشد در آن جدول درآیند
و خصص اختلاف را نیز مثل این عمل باید کرد پس تعدیل الایام که بود ما لط ثانیه بر مرکز افزودیم شد مرکز معدل ایح سمد لا حه
پس باین مرکز معدل در جدول تعدیل شمس درآمدیم در صفحه قوس محاذی درجه سمد و دقیقه لب بعد از رفع یافتیم تعدیل شمس
پس تعدیل را بر مرکز معدل افزودیم شد مرکز مقوم ح سه و پس اوج که بود لط با مرکز مقوم جمع کردیم شد تقویم مثل ما
لح لو و تقویم روز یازدهم شد ما سحط و پس تقویم روز اول از یازدهم نقصان کردیم ماند ط مر این بیست شد این را در دو عشر البیت

یا نقطه و چون این عشر الهیت را ده نوبت و بعد اخری بر تقویم متقوم افزاید تقویم موخر بعینه حاصل آید این را بسط کوکب گویند بنظم طبیعی پس
بازای تقویم شمس [illegible] بود درجدول میل شمس در آمدیم و بطریقیکه در عمل تعدیل الایام گفته شد عمل کردیم یافتیم میل شمس را که
شمالی صاعد زاید و مثل همین عمل کردیم در جدول غایة الارتفاع یافتیم غایة الارتفاع این روز را [illegible] و باز مثل این عمل کردیم
در جدول ساعات یافتیم ساعات نصف النهار درین روز [illegible] و طریق کشیدن دستور شمس چنین باشد اما در استخراج
تقویم قمر مرکز تعدیل اول برگیرند و بر خاصه افزایند تا خاصه معدله شود و بخاصه معدله تعدیل دوم و اختلاف برگیرند و نگاهدارند
پس اگر خاصه معدله از اول حمل باشد تا آخر سنبله دقایق حصص مرکز برگیرند از جدولی که پیش از جدول اختلاف موضوعست
و اگر خاصه معدله از اول میزان باشد تا آخر حوت دقایق حصص مرکز برگیرند از جدولی که بعد از جدول اختلاف موضوعست
پس دقایق را در اختلاف ضرب کنیم مضروب حاصل شود آن را بر تعدیل دوم افزائیم تعدیل معدل بود و تعدیل معدل را بر وسط
افزائیم وسط مقوم شود و بتقویم شمس تعدیل ایام برگیریم و از وسط مقوم نقصان کنیم تا تقویم مایل حاصل شود و تقویم مایل را بر وسط
راس افزائیم حصة العرض شود و بحصة العرض تعدیل ثالث برآرند و در زاید بر تقویم مایل زیاده کنند تعدیل ثالث را و در ناقص نقصان
کنند تا تقویم ممثل قمر حاصل آید و چون سطر بالا را از پایینی نقصان کنند بهت حاصل شود و بهت قمر از [illegible] زیاده و از [illegible] کمتر نباشد
و اگر از ان زیاده و ازین کمتر شده باشد غلط بود و اگر در بهت نسق نباشد در غیر دقایق باهم غلط شده باشد تصحیح باید کرد و چون
طریقه راندن مرکز و خاصه و وسط و راس و راندن مرکز و اوج شمس گفته شده بود در طریقه عمل التعدیلات در عمل تعدیل الایام شمس گفته شده بود
درین مقام احتیاج بمثال نبود اما طریق ده روزه تقویم قمر کشیدن چنین باشد اما در کواکب خمسه متحیره بمرکز تعدیل اول چنانچه
مذکور شد بگیرند و بر مرکز افزایند و از خاصه نقصان کنند تا مرکز و خاصه هر دو معدل شود پس بخاصه معدله تعدیل دوم و اختلاف
برگیرند و نگاهدارند پس اگر خاصه معدله از اول حمل باشد تا آخر سنبله دقایق حصص مرکز معدله از جدولی گیرند که قبل
از جدول اختلاف و اگر خاصه معدله از اول میزان باشد تا آخر حوت دقایق الحصص مرکز از جدولی که بعد از جدول اختلاف
موضوعست برگیرند و آنچه حاصل شود در اختلاف ضرب باید کرد تا مضروب حاصل شود و مضروب را بر تعدیل ثانی افزایند
تا تعدیل معدل حاصل شود و تعدیل معدل را بر مرکز افزایند مرکز مقوم یافت شود و مرکز مقوم را بر اوج افزایند تقویم ممثل
آن کواکب حاصل آید اگر آن کوکب مستقیم باشد سطر بالا را از زیر نقصان کنند و اگر راجع باشد بر عکس تا بهت آن کوکب حاصل
شود و چون این کواکب غیر عطارد ده ده روز یکروز عمل میشود و این بهت ده روزه باشد پس چون بهت را در ده ضرب کنند
بهت یکروزه حاصل شود و عطارد چون پنج روزه عمل میشود بهت او را در پنج ضرب کنند تا بهت یکروزه حاصل شود و بهت
خمسه مستدقه کواکب را هم در [illegible] ضرب کنند و با این بهت اگر مستقیم بود بیفزایند و اگر راجع بود بکاهند تا تقویم کواکب حاصل شود
و این را بنظم طبیعی گویند و اگر میان بهت سابق و لاحق تفاوت فاحش باشد باید بقوس الخلاف عمل نمود و عمل قوس الخلاف که
آخر فصل گفته شود ابطای کواکب در حالت استقامت زحل از [illegible] تا [illegible] باشد و مشتری از [illegible] تا [illegible] و مریخ از [illegible] تا [illegible] و زهره از [illegible] تا [illegible]

بسط راس

صورت ... مشتری در سنه ... هجری

شهور	ایام	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...	...
[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ا	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

و در عطارد از ... ابهات کواکب در حالت رجعیت زحل را از ... مشتری را از ... مریخ را از ... زهره را از ... تا ... عطارد را از ... باشد و چون عمل ... استخراج شمس گفته شد احتیاج بعود عمل نیست و چون عمل در استخراج این پنج کوکب ... بود یکسال کافی باشد و در عطارد پنج روزه عمل باید کرد و در بواقی ده روزه و تقویم مشتری را دستور ... طریق ... راس و ذنب قمر چون وسط راس که ... دستور عمل شده از دور که آن ... است نقصان کنند آنچه حاصل آید تقویم راس باشد بدرجه و دقیقه و ثانیه اگر خواهند هر روزه چنین و اگر خواهند هر ماه چنین عمل کنند هر روزه ... ثانیه از دور کم کنند تا تقویم هر روز حاصل آید ... مثالش روز اول فروردین در دستور بود وسط راس این ... از دور که بود ... نقصان کردیم شد ... این تقویم راس باشد و ... چنین باید که نموده شد و تقویم ذنب در اول فروردین ... باشد و اما راس و ذنب ... در سنه ... هجری بر این منوال بود راس زحل ... ذنبه ... راس مشتری ... ذنبه ... راس مریخ ... ذنبه ... راس زهره ... ذنبه ... راس عطارد ... ذنبه ... و چون خواهند که هر ساله رانند حرکت یکساله اوج شمس ... این ... بر این مواضع باید افزود تا تقویم راس و ذنب در سال دیگر حاصل شود و اگر هر ماه خواهند این ... افزایند حرکت خمسه ... افزایند تا تقویم ایشان در سال و ماه حاصل آید و این جدول وضع شده تا حرکت یک روزه و شش روزه و ده روزه و یکماهه و یکساله از جهت آنکه راندن مرکز و اوج و خاصه و وسط کواکب از آن معلوم شود ... قوس ...

ده روزه و در ابتدای عمل بهت سابق بر آن و بهت لاحق بر آن از جدول عشر البهت دستور هم برگیرند و آنچه در برابر بهت نوشته ... بعد از آن نوشته و تفاوت میان ایشان بگیرند و آن تفاوت را در ... ضرب کنند تا خمس تفاوت معلوم شود بعد از آن جدولی بکشند ده سطر و خمس تفاوت را در بالای جدول نویسند و بهت سابق در اندرون جدول در سطر اول از طرف یمین

بهت سابق از جدول بهت دستور هم برگیرند آن بهتی که در برابر تقویم کوکب نوشته شده ...

خط فارق میان بهت و تقویم اگر بهت لاحق زیاده از بهت سابق بوده باشد خمس تفاوت را بر بهت سابق افزایند و اگر بهت لاحق کمتر از بهت سابق بوده باشد خمس تفاوت را از بهت سابق ...

حرکت یکساله	حرکت یکماهه	حرکت ده روزه	حرکت پنجروزه	حرکت یکروزه	اسامی
ا مط مد مر نط	ا کح ط لد ه لد	ا لط نا کا ضب	ا و ند م کو	ا ا نح ح ما	مرکز شمس
ا ا ا ا نا کو	ا ا ا ا د مد	ا ا ا ا لد که	ا ا ا ا ا نص	ا ا ا ا حح	اوج شمس
ح لط مد ع	ا نا کو ا	ح ح ع ند	ا اند کو	ا کذ کب لح	مرکز قمر
ب ج ح و	ا ا ر غ	ل ح لح ند	ه لط ل	ا لح ح ند	خاصه قمر
بط عره نو	اه بل نو	ا ما صه م لح	ه ب ند ط	ا لح ع لا ب	وسط قمر
ا نط لط م	ا الد لط	ا ا لا مر	ا ا له کح	ا ا ا ح ما	وسط راس
ا ما ب ه نا	ا ا ند من	ا ا کح ه	ا ا ا ب	ا ا ا ب ما	مرکز زحل
ا یو لا لح نا	ع لح ف نا	ا کد لا ب	ا د مد لط	ا ا مر ح	خاصه زحل
ا ا ا نا نا کو	ا ا ا د مد	ا ا ا ا که	ا ا ا ا ا ص	ا ا ا ا ا ح	اوج زحل
ا ا لط ح ما	ا ب کمط لد	ا ا حط ما	ا ا کد نز	ا ا ا ط لط	مرکز مشتری
ب کمط که ه نا	ا کو ر ب	ا ا ط ا لا	ا مرل ما	ا ا ا ند لط	خاصه مشتری

بقیه جدول حرکت مرکز و اوج کواکب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اوج مشتری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مرکز مریخ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خاصه مریخ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اوج مریخ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مرکز زهره
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خاصه زهره
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اوج زهره
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مرکز عطارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خاصه عطارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اوج عطارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	راس جوزهر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سیر ...

کم کنند و با این طریق بهت را باید راند و باید که بهت روز پنجم موافق بهت لاحق باشد و بهت روز ششم مثل بهت روز پنجم یعنی مکرر باید نوشت
و بعد از آن بهت را اتمام کنند و در صورتی که بهت لاحق کمتر از بهت سابق باشد خمس تفاوت از و نقصان اگر ممکن نشود یکی از
عدد باید آورد و عمل کرد و باقی دور را احتیاج باز آوردن نیست و این در مبدأ رجعت و استقامت باشد و در غیر این
دو صورت هم یافت شود و تقویم محقق که در دستور عمل شده در جدول مذکور در سطر دوم از طرف یسار خط عارضی
بنویسند مرا بهتی که اول مرتبه حاصل شده از خمس تفاوت بهت یعنی یک سطر منحط از بهت سابق و این بهت که حاصل شده بر تقویم
کوکب افزایند اگر کوکب مستقیم بود و نقصان کنند اگر کوکب راجع بود تا تقویم کوکب بعمل قوس الخلاف حاصل شده باشد و این چهار
صورت ممکن بود اول آنکه خمس تفاوت را بر بهت سابق افزایند و بهت لاحق از تقویم نقصان کنند و این در صورتی باشد که بهت لاحق زیاده باشد
از بهت سابق و تقویم راجع باشد دوم آنکه خمس تفاوت را از بهت سابق نقصان و بهت لاحق را بر تقویم افزایند و این در صورتی بود
که بهت لاحق از بهت سابق باشد و تقویم کوکب مستقیم شود سیم آنکه خمس تفاوت را از بهت سابق نقصان کنند و بهت لاحق را بر تقویم
افزایند و این در صورتی باشد که بهت لاحق از سابق کمتر باشد و تقویم کوکب مستقیم چهارم آنکه خمس تفاوت را از بهت سابق
نقصان کنند و بهت لاحق را نیز از تقویم نقصان کنند و این در صورتی باشد که بهت لاحق از بهت سابق کمتر باشد و تقویم کوکب راجع باشد
و بعد از شروع در عمل قوس الخلاف باز بهت سابق بهتی بود که در آخر جدول قوس الخلاف نوشته از طریق بهت و بهت لاحق باز از دستور از جدول
عشر البهت گیرند و تقویم کوکب از آخر تقویم قوس الخلاف بر باید گرفت و عمل کرد مثالش عمل قوس الخلاف در یازدهم فروردین ماه روز دهم
فروردین تقویم آفتاب یط نا مه روز یازدهم ی ح لط ا س ی نز نط ا این بهت سابق است روز دوازدهم ا ا لز بهت لاحق ا لح ا ز
تفاوت بین البهتین لط لو خمس تفاوت یط چون لو خمس صحیح ندارد له گرفتیم بود و خمس لو و مح و چون لو هم خمس صحیح ندارد له گرفتیم بود
ز برج مح افزودیم شد له و خمس آنکه از لو ید باقی بود شصت گرفتیم و ستد چنانکه مجموع چنین باشد ز سه و این خمس لط لو ا
و عمل کردیم چنانچه مذکور شد و طریقه اسهل در خمس تفاوت بهت پیدا کردن آنست که تفاوت بین البهتین را در بست ضرب باید کرد که خمس
حاصل میشود و صورت جدول عمل قوس الخلاف ده روزه اینست مثال قوس الخلاف عطارد و چون عطارد را پنجروزه عمل میکند
ثلث تفاوت باید گرفت و بهت سابق و لاحق بطریقی بود که مذکور شد و تفاوت بین البهتین را در بیست ضرب باید کرد تا ثلث تفاوت
حاصل شود مثالش در قوس الخلاف عطارد مستقیم و تقویم عطارد در روز اول ح ط یط ا و در روز ششم ح له ه ا بهت سابق
ا ا نه بهت لاحق که آنرا بهت حاصل هم خوانند ا ا ی تفاوت ی ی دو ثلثه ا ا ه این را بر بهت سابق افزایند بدین دستور و در عطارد
راجع بعکس این عمل کنند همچنانکه در کوکب دوروزه راجع عمل میکنند اما در ثلث گرفتن مستقیم و راجع تفاوت نمیکنند فصل
در عروض کواکب سبعه اما در قمر از جدول عرض او بحصه العرض برگیرند بان طریق که برج و درجه حصة العرض بجدول عرض در آیند
و بازای دقیقه آنچه اقرب باشد نقل کنند و عرض قمر در حمل و ثور و جوزا حصة العرض شمالی صاعد زاید باشد و در سرطان و اسد و سنبله
حصة العرض شمالی هابط ناقص و در میزان و عقرب و قوس جنوبی هابط زاید و در جدی و دلو و حوت جنوبی صاعد ناقص مثلا در روز

خمس تفاوت بهت

	ا ا نز نط	
1	ا لح و نه س	[illegible]
۲	ا لح ید ه کد	ا ز لط ا ا
۳	ا لح کح م مه لو	ا س لو مه لو
۴	ا لح لب م ح	ا س [illegible] مه لو
۵	ا لح یح لو ا	ا لح له کد له س
۶	ا لح یح لو ا	ا ب یط نو س ا
	ا لح مو یه س	ا له لا له مح
	ا لح مد لو کد	ا لو لح کد ا
	ا لط س کا لو	ا یو نه نه
	ا لط س لو مح	ا لح کو ند کا لو
	ا له مه ا	ا لط کو لو س
	ا لط که س	ا ک کو ا ا
		ا کا که که س
		ا کد که لط

ا ا ه ثلث تفاوت

ا ا نه	
ا ا کا	ح ط لط
ا ا ه	ح س لط
ا ا ی	ح ا کد
ا ا یه	ح س لو
ا ا ک	ح یح مه
	ح یه ط

۴۲

اول فروردین بود حصة العرض سه لا آن پس برج و درجه حصة العرض در جدول عرض در آمدیم ودقیقه اقرب به لا بود آن پس محاذی را
درجه اول دقیقه در صفحه برج سنبله عرض قمر یافتیم یا مد این عرض قمر باشد شمالی هابط ناقص و برین قیاس هر چند که بخواهند عمل کنند
واما بجهة عرض کواکب علوی یعنی زحل و مشتری و مریخ بمرکز معدل دقایق نسب بر کیریم اگر دقایق نسب از بروجی باشد که در صفحه شمالی
مرقوم ست میل شمالی بر کیریم بدرجات خاصه معدله و اگر دقایق نسب از بروجی باشد که در صفحه جنوبی مرقوم ست میل جنوبی بر کیریم تا
بدرجات خاصه معدله و میل را در دقایق نسب ضرب کنیم حاصل ضرب عرض شمالی باشد یا جنوبی و بیشتر یا پستر بر وزی چند عرض
حاصل کنیم تا معلوم شود که زاید ست یا ناقص و زاید شمالی و ناقص جنوبی صاعد بود و ناقص شمالی و زاید جنوبی هابط مثال شمس و در اول
فروردین مرکز معدله مشتری بود د ها کابمرکز معدله در جدول عرض مشتری در جانب جنوب در آمدیم و بازای برج میزان صفر
درجه تفاضل ما بین السطرین یافتیم ها ح در دقیقه مرکز معدله که بود کا ضرب کردیم شد حاصل ضرب نا ح بعد از رفع ثانیه بر نط
سمه افزودیم زیرا که در تزاید است شد دقایق نسب نط سه جنوبی و خاصه معدله درین روز بود ما کر د و بازای خاصه
معدله هم درین صفحه در آمدیم یافتیم اه و این میل مشتری باشد جنوبی و میل را در دقایق نسب ضرب کردیم شد حاصل ضرب از
سمه و این عرض مشتری باشد و الموافق بر این قیاس باید کرد و دستور الیشان را بعد از عشر البیت جداول باید کشید در اول
دقایق نسب باید نوشت و در ثانی میل کوکب در ثالث عرض معدل اما بجهة عرض سفلین یعنی زهره و عطارد مرکز معدله
که در دستور عمل شده نقل نمایند و بآن هر یک از عرض اول و دقایق نسب عرض دوم و سیم بر کیرند و عرض اول زهره دایم
شمالی بود و از عطارد جنوبی و علامت شمال و جنوب هر یک از دقایق نسب دوم و سیم نگاه دارند و باز خاصه معدله که هم در دستور عمل شده از این
صفحه نقل نمایند و بآن هر یک از میل و انحراف بر کیرند چنانچه در تعدیلات عمل میکنند یعنی بتفاضل بین السطرین و میل و انحراف بر کیرند
و در دقایق و ثوانی خاصه معدله ضرب کنند و حاصل ضرب را اگر عدد جدول در تزاید باشد بر آن افزود و نقل نمایند و الا نقصان کرده نقل
نقل نمایند و علامت شمال در هر دو نگاه دارند پس دقایق نسب دوم در میل ضرب کنند تا عرض دوم حاصل شود پس اگر بنگریم بهر دو
علامت و دقایق نسب اگر موافقه باشد در شمال و جنوب عرض دوم شمالی باشد و اگر مخالف باشد جنوبی پس دقایق نسب عرض سیم را در
انحراف ضرب کنند تا عرض سیم حاصل شود و جهة او هم مثل جهة عرض دوم باشد یعنی اگر هر دو موافق باشند در شمال و جنوب عرض
شمالی باشد و اگر مخالف باشند عرض سیم جنوبی بود و چون هر سه عرض حاصل شود اگر هر سه عرض در یک جهة باشند جمع کنند عرض معدل
مجموع باشد و جهة او جهة مجموع بود و اگر مخالف باشد جهة کمتر را از جهة بیشتر نقصان کنند آنچه باقی ماند عرض معدل باشد و جهة او جهة باقی
باشد و چون این عرض معدل و جهة معلوم شد اگر جنوبی باشد ناقص صاعد باشد و اگر جنوبی زاید باشد هابط بود و اگر شمالی زاید بود صاعد باشد
مثل کواکب علوی مثال عرض زهره در سنه طلس هجری در اول فروردین ماه جلالی بود مرکز معدل او طا و ما بمرکز معدل در جدول عرض
اول بر نسب ثانی و ثالث در آمدیم یافتیم عرض اول ها و علامت شمال بر سر او نوشتیم و دقایق نسب دوم نه شده و ح بر سر او نهادیم
و دقایق نسب سیم و د شه بر سر او نهادیم و بخاصه معدله که درهمین روز بود د نط تو در جدول میل و انحراف در آمدیم بازای

برج و درجه یافتیم تفاضل ما بین السطرین ۃ در ثوکه دقیقه خاصه معدله بود ضرب کردیم حاصل ضرب شد ۃ هم چون جدول میل عقرب در نقصان بود حاصل ضرب را از ـــ ر نقصان کردیم ماند ـــ ســـ و این میل جنوبی باشد و چون در سطر انحراف تفاضل معدله یافتیم انحراف جنوبی ـــ سط پس دقایق لب دوم که بود ســـ در میل که بود ـــ ضرب کردیم شد حاصل ـــ و این عرض دوم باشد شمالی زیراکه جهت هر دو متحد بود باز ضرب کردیم دقایق لب سیم که بود در انحراف که بود ـــ سط شد حاصل ضرب ما ند بعد از رفع ما له و این عرض سیم باشد جنوبی زیراکه جهت مختلف شد و چون عرض اول و دوم شمالی بود و عرض سیم جنوبی عرض سیم که کمتر بود از بیشتر نقصان کردیم باقی ماند ا قر و این عرض مجموع معدله زهره باشد درین روز شمالی ما لط ناقص و صورت دستور عرض زهره اینست فصل چهارم در نطاقات و مقامات آفتاب و دیگر کواکب در فلک اوج چهار نطاق بود و مبداء

[illegible]	اقسام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ا ا کا	وسط لو وسمو ط ح ـ که	ط و ا ط له له ط کد صد	ا ا ـ	سه ع ر	ـ ـ الـ ا ا	[illegible]	ـ ـ الصر ا ء	و لو کد	ـ که ـ کو ـ و	[illegible]	ا له ا لط ا ا	ا طر ا ط ا و	[illegible]
[illegible]	ا ا کا	ح ح ح له ء ح سمو کو	ـ ه سو ـ له ح ـ کر م	ح ه ر	مط ـ له	ا له ا لد ا ر	[illegible]	ا صـ ا کد ا ء	له مـ مط	ـ لو ـ ما ـ ا	[illegible]	ا ک الـ ا ح	ا مد ا ح ا کو	[illegible]

دستور عرض عطارد اینست

[illegible]	اقسام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جهفض
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شصد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شهفض

نطاق اول اوج باشد و مبداء نطاق سیم حضیض و مبداء دوم و چهارم اگر بحسب سیر گیرند انجا بود از فلک اوج که تعدیل بغایت رسد و این انجا بود که سیر نه سریع و نه بطی باشد و اگر بحسب بعد گیرند انجا بود که بعد آفتاب یا مرکز تدویر از مرکز عالم و مرکز خارج مرکز متساوی بود و غیر آفتاب از سیارات را در فلک تدویرهم چهار نطاق بود و مبداء اول و سیم ذروه و حضیض مرئی بود و مبداء دوم و چهارم بحسب سیر انجا بود که سیر بحسب مرکز تنها بود و بحسب بعد انجا که بعد کوکب و مرکز تدویر از مرکز عالم مساوی بود و کوکب در نطاق اول اوجی ما بطا است و زاید در عدد و تعدیل و ناقص در حساب و نور و عظم و بطی السیر است و ذاهب السیر او و مستعلی الا زیاده نور ماه و وقتی بود که از ربع اول گذشته باشد و بدوم نرسیده باشد و کوکب در نطاق دوم اوجی

ابطا است بخفیف و زاید در عدد و نور و عظم و ناقص در تقدیل و حساب و منخفض و ذاهب است بسیر اکبر و در نطاق سیم اوجی صاعدات
و در عدد ناقص و زاید در تقدیل و حساب منخفض است و سریع السیر و ذاهب از سیر اکبر بسیر اوسط و در نطاق چهارم اوجی
صاعد است و ناقص در عدد و تقدیل و زاید در حساب و مستعلی است و ذاهب از سیر اوسط بسیر اصغر و کوکب در نطاق اول تدویری
ابطا است و زاید در عدد و تقدیل و حساب و مستعلی است و در نطاق دوم ابطا است و زاید در حساب و عدد و ناقص در تقدیل و منخفض است و در
نطاق سیم تدویری صاعد است و ناقص در عدد و حساب و زاید در تقدیل و نور و عظم و منخفض است و در نطاق چهارم تدویری صاعد
و ناقص در عدد و حساب و تقدیل و مستعلی است و سریع السیر در استقامت و ما از جهت نطاقات اربعه اوجی و تدویری جدولی
وضع کردیم تا از آنجا نطاقات بردارند اما جهت نطاقات اوجی نیز در این مرکز مطلق برگیرند در متحیره بمرکز معدل و اما جهت نطاقات
تدویری بخاصه معدله برگیرند و مثالش در اوایل این سال مرکز شمس که در دستور نوشته شده بود و سه معدل [illegible] پس در
نطاق سیوم اوجی باشد و در روز یازدهم مرکز شمس ط ی ک بود و اول نطاق چهارم اوجی در زیج ح لب ه پس شمس در نطاق
چهارم اوجی باشد اما در قمر روز اول فروردین مرکزش بود ما له لط لج و مبداء نطاق چهارم اوجی او ح و ما در
زیج پس در آخر نطاق چهارم اوجی باشد و روز دوم فروردین مرکز قمر بود ما ط مسه و مبداء نطاق اول اوجی
او ما ما پس در اوایل نطاق اول اوجی باشد و در روز اول فروردین خاصه معدله قمر بود و ح ما و مبداء نطاق دوم
تدویری او سح ما پس در آخر نطاق دوم تدویری باشد و روز سیم فروردین خاصه معدله او بود و ما ی و مبداء
نطاق سیم تدویری او ما ما پس در اوایل نطاق سیم تدویری باشد و بر این قیاس در کواکب باقی در جمیع سال و این عمل
در میان دستور نشان باید کرد و نطاق اوجی را در میان جدول مرکز نویسند در شمس و قمر در میان مرکز معدل نویسند
و در خمسه متحیره همچنین و نطاق تدویری در میان جدول خاصه معدله و بعد از آن در تقویم در بالای جدول تقویم آن کوکب ثبت
نمایند عمل معرفت نطاقات و بجهت مقامات نیز جدولی وضع کرده ایم که بمرکز غیر معدل هر کوکبی غیر شمس و قمر در آن جدول
در آیند اما بشرط آنکه بر مرکز غیر معدل زحل هفت درجه و بر مرکز غیر معدل مشتری شش درجه و مریخ دوازده درجه و زهره
دو درجه و عطارد چهار درجه افزایند و بااین مرکز که حاصل شده از غیر معدل و بااین درجات در جدول مقامات در آیند
و بسرخی برج و درجه قریب آن پیدا کنند و محاذی آن از تحت هر کوکب که مطلوب باشد آن رقم که باشد نقل نمایند و اگر
تفاصل بین السطرین گیرند بهتر باشد و چون خاصه معدله بان مقدار رسد مقام اول باشد و مبداء رجوع و چون آن را از تمام
دور نقصان کنند یعنی از ما ما ما آنچه حاصل شود مقام دوم باشد و مبداء استقامت و چون کوکب در رجوع آید
مقام باشد و خواهیم بدانیم که کی میرسد یا کی رسیده بود میان کوکب و مقام بکریم و بر حرکت یکروزه خاصه معدله
قسمت کنیم تا معلوم شود مثالش روز اول شهریور ماه سنه [illegible] هجری بر مرکز غیر معدل مشتری که بود دو هفت و شش
درجه افزودیم شد و [illegible] وبااین در جدول مقامات در آمدیم یافتیم در محاذی [illegible] تحت مشتری [illegible] مقام اول با

در بالای دستور نوشتیم و در همین روز ملاحظه کردیم خاصهٔ معدلهٔ مشتری بوده ما زکح پس خاصهٔ معدله ازین مقام گذشته باشد
پس تفاضل میان روز بیست و یکم مرداد که بود خاصهٔ معدله قریب یک درجه باشد که کسر پس بحر روز بر روز بیست و یکم مرداد
افزودیم و گفتیم که روز بیست و ششم مرداد مقام اول مشتری است و مبدا رجعت درین در تقویم مشتری رجعت باید نوشت
و چون مقام اول اگر نبود و صح از [illegible] که در رجعت نقصان کرده ماند و عوض این مقام ثانی مشتری است و مبدا استقامت
پس ملاحظه کردیم روز اول ماه خاصهٔ معدله ... گذشته در روز بیست و یکم خاصهٔ معدله ... است رسید تفاضل
میان ایشان گرفتیم شده پس هم درانجا هر روز قریب یک درجه خاصهٔ معدله سیر کرده باشد پس گفتیم که روز بیست و چهارم
آذرماه جلالی مبدا تقویم مقام ثانی مشتری است و اول استقامت او در تقویم درین روز استقامت مشتری بنویسند فصل
پنجم در عمل اجتماعات و استقبالات اجتماع مقارنهٔ نیرین باشد و استقبال مقابلهٔ ایشان چون خواهیم که وقت اجتماع یا استقبال
بدانیم طریقهٔ عمل اجتماع و استقبال آنست که تقویم نیرین در نصف النهار روزی که اقرب باجتماع یا استقبال باشد از تقویم بر باید
گرفت و نوشت و بهت هر یک در پهلوی او باید نوشت پس اگر تقویم شمس را از تقویم قمر نقصان کنند بعد مستقبل بود و اگر تقویم
قمر از تقویم شمس برگیرند بعد ماضی بود و آنچه بماند در هر دو صورت آن را بعد گویند و بهت شمس و بهت قمر هم از تقویم برگیرند
و بهت شمس را از بهت قمر بردند آنچه بماند آن را سبق قمر گویند و بهت معدل و آن مساوی بعد ماضی و بعد مستقبل بود
پس بعد را در ستمد ضرب کنند و بر بهت معدل قسمت کنند تا ساعات بعد بیرون آید طریقهٔ عمل بجدول چنانکه سبق از کنار
و بجز و بعد از بالا در جدول ممازجات در آیند آنچه بازای درجه باشد نقل نمایند و بازای دقیقه اگر زیاده از ده باشد در بجاآت
حاصل درجه ثبت نمایند و اگر رقم ده باشد یا کمتر از ده منحط گیرند آنچه از جمع آن حاصل شود آن را ساعات بعد گویند و ساعات
نصف النهار از تقویم نقل باید کرد در همان روز پس اگر ساعات بعد ماضی بوده زیاد و زیاده از نصف النهار اما کمتر از مجموع ساعات
شب و نصف النهار از و نقصان کنند باقی ساعات بود گذشته از اول شب آینده و اگر برابر مجموع باشد تحویل یا اتصال در اول روز آینده
واقع شود و اگر زیاده از مجموع باشد بقدر زیادتی ساعات گذشته باشد از اول روز آینده و اگر کمتر از نصف النهار باید
افزود تا آن قدر ساعات از روز مقدم حاصل شود و اگر مساوی نصف النهار باشد تحویل یا اتصال در شب آینده باشد
پس اگر ساعات بعد مستقبل بود زیاده از نصف النهار و کمتر از مجموع ساعات شب گذشته و نصف النهار بقدر کمی ساعات گذشته
باشد از اول شب گذشته باشد و اگر برابر باشد در اول شب گذشته واقع شده باشد و اگر زیاده باشد ساعات بعد و نصف النهار
بر هم افزایند و از ستمد نقصان کنند باقی ساعات بود از شب گذشته و اگر ساعات بعد مستقبل بود و کمتر از نصف النهار باشد
بقدر کمی ساعات گذشته باشد از اول روز متاخر و اگر مساوی نصف النهار باشد در اول روز متاخر واقع شود و
مجموع این صور آنچه حاصل شود آن را ساعات اتصال گویند طریقهٔ دانستن صحت ساعات نصف النهار بعد ساعات
اتصال آنست که اگر ساعات اتصال گویند طریقهٔ دانستن صحت ساعات نصف النهار بعد ساعات اتصال آنست که اگر ساعات

الاتصال

اتصال قبل از نصف النهار باشد ساعات اتصال را بر ساعات بعد افزایند ساعات بنصف النهار حاصل شود واگر ساعات اتصال بعد از
نصف النهار بود ساعات اتصال را از ساعات بعد کم کنند مثل ساعات نصف النهار بماند باز ساعات بعد را در جدول [illegible] مقوس کنند
آنچه حاصل شود آن را جزو البعد گویند باز جزو البعد را اگر بعد ماضی بود بر تقویم شمس باید افزود واگر بعد مستقبل بود از تقویم شمس
نقصان باید کرد جزو اتصال حاصل شود یعنی موضعی از فلک البروج که اجتماع یا استقبال در آن جزو واقع شود و جزو اجتماع
همیشه موضع شمس بود در وقت اجتماع وجزو استقبال اگر نهاری بود همان موضع شمس باشد واگر استقبال لیلی بود جزو
اتصال نظیر جزو شمس بود که آن موضع قمر است باز ساعات اتصال را در سه [illegible] ضرب باید کرد تا دایر حاصل شود از طلوع آفتاب
اگر اتصال در روز باشد و دایر باشد از غروب آفتاب اگر اتصال بشب باشد باز مطالع جزو شمس در نهاری یا مطالع نظیر شمس
در لیلی از صفحه مطالع البروج عرض بلد مطلوب بتقویم شمس بر باید داشت وطریقه برداشتن مطالع جزو شمس آنکه چون در صفحه مطالع البروج
مطالع بازای بروج و درجه موضوع است وبازای دقیقه وثانیه عمل نشده باشد وباز از مطالع دقیقه وثانیه نیز احتیاج بود پس بازای
برج از بالا و درجه از یمین در صفحه مطالع البروج در آئیم و تفاضل بین المطالعین بگیریم و در دقیقه وثانیه تقویم شمس ضرب کنیم
مرفوع حاصل ضرب را بر مبسوط مطالع افزائیم تا مطالع تقویم شمس یا نظیر شمس بتحقیق حاصل شود و چون ضرب بجدول
ستین شده احتیاج بنسبت قسمت کردن نیست و مطالع جزو شمس یا نظیر شمس را با دایر جمع باید کرد تا مطالع حاصل
شود باز اگر مطالع طالع را در صفحه مطالع البروج عرض بلد مطلوب مقوس کنند طالع حاصل شود واگر در صفحه مطالع
البروج فلک مستقیم محسوب من اول جدی مقوس کنند عاشر حاصل آید وطریق مقوس کردن چنانست که بمطالعی که داشته
باشد در صفحه مطالع البروج من جانب مطلوب در آیند و برج از بالا و درجه از یمین بردارند واز برای تحصیل دقیقه وثانیه طالع
وعاشر اگر مطالع که در دستور ثبت کرده ایم مثل آن بدرجات ودقایق وثوانی در زیج در جدول مطالع البروج یافتیم
برج و درجه گرفتیم و درین حال بجای دقیقه صفر نهادیم اما اگر مثل یافت نشود در صفحه مذکوره اکثر عددی طلب کنیم که کمتر
بود از مطالع دستور نقصان کردن نقصان کنیم و تفاضل آنرا مقسوم نام کنیم و تفاضل بین السطرین که در صفحه مذکوره
آنرا مقسوم علیه گردانیم خارج قسمت دقیقه وثانیه باشد وطریقه اسهل درین قسمت آنست که عدد مقسوم علیه را از سر جدول
ستین طلب کنیم و مقسوم در تحت او بسیاهی وانچه بازای آن بسرخی نوشته باشد درین جدول خارج قسمت بود و در دقیقه
دستور ثبت کنیم واگر چندی باقی ماند یکبار دیگر همین عمل کنیم تا ثانیه حاصل شود مثال استقبالی که در روز سه شنبه دوم
فروردین ماه جلالی واقع شده موافق چهاردهم جمادی الاخر سال [illegible] تقویم شمس و قمر درین روز از تقویم بر گرفتیم بود شمس
[illegible] قمر [illegible] تقویم شمس از تقویم قمر نقصان کردیم شد [illegible] بعد مستقبل این را جزو البعد گویند باز از تقویم
شمس بر گرفتیم بود [illegible] بسط [illegible] قمر [illegible] بسط شمس از بسط قمر نقصان کردیم ماند [illegible] واین سبق بود و سبق قمر از کنار [illegible]
بجزو البعد از بالا در صفحه ممازجات قمر در آمدیم و بازای [illegible] در برابر [illegible] یافتیم [illegible] و بازای [illegible] یافتیم [illegible]

عدد نوشتیم و بازای ... یافتیم ... نوشتیم واین را مخط نوشتیم و باهم جمع کردیم شد ... لط کو بدین مورد ... لم یو ... ابعد لد

طرح ثانیه در دستور ... لط نوشتیم واین ساعات ... لط کو بعد بود و بازای تقویم ساعات ... لط کو بر نصف النهار بر داشتیم بود د ا

چون ساعات بعد مستقبل و کمتر از نصف النهار از نصف النهار نقصان کردیم ماند اه ساعات اتصال در همان روز بود پس ساعات

بعد که بود ... لط در جدول سمد مقوس کردیم حاصل شد ... واین حصه البعد باشد چون بعد مستقبل بود حصه البعد را از تقویم شمس

نقصان کردیم ماند جزو اتصال ... اگر یعنی موضعی از فلک که در آن موضع این مقابله واقع شده ... اگر اسبابا ز ساعات اتصال که ... بود داست ... در

ضرب کردیم تا دایره حاصل شد که ... از طلوع آفتاب تا وقت اتصال و مطالع جزو شمس از صفحه مطالع البروج عرض سمد کو بر گرفتیم بود

... واین مطالع جزو شمس را با دایره جمع کردیم شد مطالع طالع تحویل واین مطالع طالع را باز در صفحه مطالع البروج عرض سمد لو

مقوس کردیم شد طالع ... باز همین مطالع طالع را در صفحه مطالع البروج فلک مستقیم محسوب من اول الجدی مقوس کردیم شد

عاشر طالع سمد صورت دستور سنه ... اجتماع و استقبال در ... نیست

شهور سنه	اجتماع او استقبال	شهر و روز	ایام [illegible]	تقویم شمس	تقویم [illegible]	تقویم قمر	[illegible]	[illegible]	جزو [illegible]	جزو [illegible]	ساعات بعد	ساعات نصف النهار	ساعات اتصال	حصه البعد	ایام وساعات	جزو اتصال	ا ر	طالع [illegible] شمس	مطالع طالع	ساعات [illegible]	[illegible]
[illegible]	ل	جمادی الاولی	ج	٢ ا لح	نط	و ير	ــ مو لح	لح ا	ــ ل	ل	ء لا	وا	اعت	ا	لح	٢ اكر	كه ل	ا ح	ء لكولح	ا ر ه	ا لا لكد
	ع	جمادی الاولی	لد	ع مك	نط	ع ط كد	ا ل	ــ نا	و ه	ــ	لحز لو	و مد	رب	لح	لد	ا مد ير	مه ل	ده لط	سح ط	ط لو	د ه ك
[illegible]	ل	رجب	ط	ع ا ع	كح	١ ع ا	بد م	لح ا	ــ لط	ــ	ر لط	وكسو	مه	ــ	صد	ا ا لح	ق مه	كا ء	و ير لــ	و لطي	م صد م
	ع	رجب	مو	ا مد	كح	ا ــ ا	ا لط	ا ا	ــ ٧	ــ	ل لط	و لح	مـ لد	مد	مه	ا ر مو	ط ا مه	و ل ــ	ز ند ير	ب لا مر	ح ــ ا
[illegible]	ل	شعبان	لو	١٤١	كح	ركا لط	[illegible]	لو مد	و ــ	ــ	مد ــ	وصو	ه ه	ــ	لو	رسو ٧	لح مه	د ير لب	لكو ح	ــ ر لا	د ه لــ
	ع	شعبان	[illegible]	[illegible]	نحم	ــ كا	ــ لط	ا لا	ــ ــ	ل	ء مد	ر مد	ــ م	ا	مر	ــ لو ٢	٢ ٤	دح لط	و لي لط	[illegible]	[illegible]

فصل ششم در عمل اتصالات کلی و تحویلات کواکب و ممازجات قمر ... و طریق اگر تحویل یا اتصال در نصف النهار واقع شود ساعات نصف النهار

بعینه ساعات آن تحویل اتصال باشد از اول آن روز و اگر در غیر نصف النهار واقع شود بعد کواکب در مواضع تحویل یا انتقال یا اتصال

باید گرفت در نصف النهار مقدم بر تحویل یا اتصال یا انتقال و آن را بعد ماضی گفت زیرا که اتصال بعد از آن نصف النهار گذشته و یا بعد

از نصف النهار موخر از ایشان باید گرفت و آن را بعد مستقبل گفت زیرا که اتصال آینده باشد باین نصف النهار و اگر بعد مثال

دو کوکب باشد اگر کوکب سبک رو را از کوکب سنگین رو کم کنند بعد ماضی باشد و اگر کوکب سنگین رو را از کوکب سبک رو

کم کنند بعد مستقبل باشد و کوکب سبکرو تر از همه قمر است پس عطارد پس زهره پس شمس پس مریخ پس مشتری و در تناظر

زمانی و مطلق تقویم هر دو کوکب با هم جمع کنند اگر دور تمام نشده باشد بعد ماضی بود و اگر از دور زیاده شود بعد مستقبل و

اگر مساوی بود اتصال در همان نصف النهار باشد عمل نباید کرد و ساعات نصف النهار بعینه ساعات تناظر باشد از اول همان

روز و در انعیت ... و مراد بموضع اتصال و وقتی جزو بیست که اگر در آن وقت کوکب را در آن جزو فرض کنند آن اتصال واقع شود

پس اگر مطلوب وقت تحویل کوکب باشد بر آن کوکب بدست آرند و اگر مطلوب وقت اتصال او بکوکبی دیگر باشد بهت معدل بدست آرند
و مراد به بهت معدل آنست که اگر تناظر باشد میان دو کوکب مستقیم یا راجع بهتین جمع کنند و اگر یکی راجع باشد اقل از اکثر
نقصان کنند تا بهت معدل حاصل شود و در اتصالات باقی عکس این باشد یعنی اگر هر دو راجع یا هر دو مستقیم باشد
اقل از اکثر نقصان کنند و اگر یکی راجع باشد و یکی مستقیم باهم جمع کنند تا بهت معدل حاصل شود و چون بعد را در بیست
و چهار ضرب کنند و بر بهتی که بدست آورده اند قسمت کنند خارج قسمت ساعات حقیقی بعد از آن تحویل یا اتصال باشد
و آن البته مساوی مجموع بعد ماضی و مستقبل باشد و در زیج دو جدول آورده شده یکی از برای اتصالات قمر با کواکب
که چون بهت معدل در طول جدول و بعد در عرض ملاحظه کنند در ملتقی هر دو ساعات حقیقی بعد باشد و بجهت دقایق بعد بیشتر
از ده را از بالا برگیرند و ده و کمتر از ده را از موضع اول منحط گیرند و جدولی دیگر بجهة اتصالات سیارات دیگر که چون بعد در
طول جدول و بهت معدل در عرض ملاحظه کنند آنچه بیابند ساعات حقیقی بعد باشد پس از تمهید این مقدمات گوئیم اگر اتصالات
کلی عمل کنند بعد از آنکه ساعات حقیقی بعد ماضی یا مستقبل عمل شده باشد ساعات نصف النهار در آن روز را از
تقویم بر باید داشت و بطریقی که در اجتماعات و استقبالات گفته شده ساعات اتصال در روز و شب آن حاصل کنند و در همه جا
و انتقالات همین نوع ساعات اتصال حاصل باید کرد و همه حالات قمر مثل عمل انتقالات بود مثالش اتصال کلی تسدیس
شمس و زحل در روز پنجشنبه چهارم فروردین ماه تقویم شمس [illegible] تقویم زحل [illegible] تقویم زحل را از تقویم شمس نقصان کردیم
[illegible] دقیقه ماند بعد مستقبل و بهت شمس در این روز [illegible] بهت زحل [illegible] کم از بیشتر نقصان کردیم ماند بهت معدل [illegible]
دقیقه پس بعد از یمین و بهت از بالا در جدول اتصالات کواکب در آمدیم بازای این دو عدد یافتیم ساعات بعد [illegible] باز ساعات
نصف النهار از تقویم برداشتیم بود [illegible] بعد مستقبل بود و کمتر از نصف النهار از نصف النهار کم کردیم ماند [illegible] گذشته از روز پنجشنبه
اما مثال تناظر مطلق زهره و مریخ روز چهارشنبه سیم فروردین ماه جلالی تقویم زهره بود [illegible] تقویم مریخ بود [illegible] باهم جمع
کردیم شد [illegible] دقیقه زیاده از دور باشد و این بعد باقی بعد مستقبل باشد چون تناظر میان دو کوکب مستقیم
است بهتین را باهم جمع کردیم بهت زهره [illegible] و بهت مریخ [illegible] تا بهت معدل [illegible] شد پس بهت و بعد [illegible] جدول اتصالات کواکب
در آمدیم یافتیم ساعات بعد بازای این [illegible] باز ساعات نصف النهار از نصف النهار نقصان کردیم باقی ماند ساعات اتصال [illegible] در روز
چهارشنبه [illegible] اما مثال تحویلات تحویل عطارد بحمل شب دوشنبه پانزدهم فروردین ماه جلالی تقویم عطارد در روز دوشنبه
با سطح بعد ماضی [illegible] تا اول حمل بهت عطارد [illegible] پس بعد و بهت در جدول اتصالات کواکب در آمدیم در ملتقی این دو عدد یافتیم
ساعات [illegible] ساعات نصف النهار [illegible] چون بعد ماضی بود و زیاده از نصف النهار اما کمتر از مجموع ساعات نصف النهار و نصف
از و نقصان کردیم باقی ماند [illegible] گذشته از شب آینده یعنی شب دوشنبه و قاعده در عمل شرف و هبوط کواکب بدانکه ابتدا در
عمل شرف هر کوکب از اول درجه او باید کرد نه از آخر درجه آن پس شرف شمس در [illegible] درجه حمل باید کرد و شرف

قمر از ثور زحل ی تا میزان مشتری هه تا سرطان مریخ کو تا جدی زهره کز تا حوت عطارد یه تا سنبله و شرف راس
ثالث تا جوزا و از ذنب تا قوس و در مقابل هر درجه از درجات شرف کوکب هبوط آن کوکب بود و سبب در ابتدا
کردن عمل از اول درجه جهت آنست که کسانی که بدین عمل نمایند از اول تا آخر این درجه محظوظ شوند و ما در این
کتاب التفاعیل شرف شمس کنیم و طریقه مختر قه از آخر درجه دوم عشر و نیز ه از آخر درجه هجدهم حمل مثال
شرف شمس در شب جمعه نوزدهم فروردین ماه جلالی تقویم شمس در روز پنجشنبه تا بر کالعدش یح درجه لط دقیقه بماند
پس بعد ماضی تا لط بهت شمس ه لط بعد و بهت و بعد در جدول الاتصالات کلیه در آمدیم یافتیم ساعات بعد بازای این دو عدد سه ساعات
نصف النهار بود و به چون بعد ماضی بود و زیاده از نصف النهار اما کمتر از مجموع ساعات شب و نصف النهار ساعات نصف النهار را
از ساعات بعد نقصان کردیم باقی ماند گذشته از شب آینده یعنی شب جمعه و اگر همین عمل بعد مستقبل کنند تقویم شمس روز جمعه
یا لح بعد مستقبل یا یح بهت شمس لط الی بهت و بعد در جدول الاتصالات در آمدیم یافتیم ساعات بعد در ملتقی هر دو عدد
ح و ساعات نصف النهار و سر چون ساعات بعد مستقبل بود و زیاده از نصف النهار و کمتر از مجموع ساعات نصف النهار ساعات
شب که بود مانده و ساعات نصف النهار که بود و سر با هم جمع کردیم شد سر تا ساعات بعد از دکم ست کردیم ماند گذشته
از شب مقدم بر روز جمعه موافق با عمل سابق ماند که تفاوت عمل طالع تحویل شمس برج ساعات اتصال را دایر باید ساخت
اگر نهاری باشد مطالع همان برج بر باید داشت و اگر لیلی بود مطالع برج نظیر و مطالع با دایر جمع باید کرد تا مطالع
طالع حاصل شود و مطالع طالع را در جدول مطالع البروج عرض بلد مطلوب تقویس باید کرد تا طالع تحویل آن برج
حاصل آید عمل احتراقات اگر چه عمل مقارنه باشد در اتصالات کلی تفاوتی اما از جهت مبتدی عمل مبغو احتراق
عطارد در شب سه شنبه سی ام فروردین ماه جلالی تقویم شمس در روز سه شنبه بود یا سمط تقویم عطارد یا سمط لح
تقویم شمس از عطارد کم کردیم ماند تا نه بعد مستقبل بهت شمس یا بهت عطارد واند بهت شمس از دکم کردیم بهت معدل شد
این یا نو پاین بهت و بعد در جدول الاتصالات کلی در آمدیم یافتیم ساعات بعد در ملتقای هر دو دو تمو ساعات نصف
النهار و لکه بعد مستقبل زیاده از نصف النهار اما کمتر از مجموع ساعات شب و نصف النهار ساعات بود ماند ساعات نصف النهار
و سمه با هم جمع کردیم شد سر لد ساعات بعد مستقبل که بود و سمو از مجموع کم کردیم ماند ما ح و این ساعات باشد
گذشته از شب مقدم برابر روز یعنی شب سه شنبه عمل ممازجات قمر مقابله قمر با شمس در روز سه شنبه
دوم فروردین ماه تقویم شمس یا الح تقویم قمر و ی و نصف دور در میان مقابله باشد تقویم شمس از تقویم قمر کم کردیم
ست بعد مستقبل زیرا که سنگین بود از سک رو کم کرده شد بهت شمس یا نط بهت قمر مد و بهت معدل
لح مر لیس بهت و بعد معدل در جدول ممازجات قمر در آمدیم و عدد برابر لح مازای سر گرفتیم سه ه بر ز با زای
مه دقیقه چون زیاده از ده بود بر گرفتیم یا لا مط غیر منحط و بازای ح دقیقه چون کمتر از ده بود بر گرفتیم منحط مد لا

باهم جمع کردیم بدین صورت ... بعد از رفع شد ساعات بعد مستقبل و ساعات نصف النهار که بود و اکنون بعد
مستقبل بود ... تا مر و کمتر از نصف النهار ~~از نصف النهار~~ نقصان کردیم باقی ماند آنست ساعات و دقایق گذشته از اول روز گذشته
و باقی عمل ممازجات بر همین نسق باید کرد اگر بعد میان این دو برج شصت درجه باشد تسدیس این باشد و نود درجه تربیع این
و صد و بیست درجه تثلیث این و صد و هشتاد درجه مقابله اما در تناظر مطلعی هرگاه کوکبی از درجه پانزدهم حوت گذشته
و کوکب دیگر به پانزدهم حمل نرسیده این تناظر بجای مقارنه باشد و اگر کوکبی در نصف اول حوت باشد و دیگری در نصف آخر
حمل این تناظر بجای تسدیس باشد و اگر کوکبی در نصف آخر دلو و دیگری در نصف اول ثور باشد این تناظر تربیع باشد
و اگر کوکبی در نصف اول دلو و دیگری در نصف اول ثور باشد این تناظر تربیعی باشد و اگر کوکبی در نصف اول دلو و دیگری در
نصف آخر ثور باشد این بجای تثلیث بود و اگر کوکبی در قوس یا جدی باشد و دیگری در جوزا یا سرطان این تناظر بجای مقابله بود و اگر
کوکبی در نصف آخر عقرب و دیگری در نصف اول اسد بود این تناظر بجای تثلیث الیسر باشد و اگر کوکبی در نصف اول عقرب و دیگری
در نصف آخر اسد بود و این تناظر بجای تربیع الیسر باشد و اگر کوکبی در نصف آخر میزان و کوکب دیگر در نصف اول سنبله باشد این تناظر بجای
تسدیس الیسر بود و اگر کوکبی در نصف اول میزان در نصف آخر سنبله باشد این تناظر بجای قران بود و همین حکم دارد تناظر زمانی
اما بلفظه انقلاب ملاحظه باید کرد اما در زیج عملی دیگر شده جهت ممازجات و انتقالات و حالات قمر و طریقه عمل چنانست که چون بعد و
جهت عمل شده باشد بجدول بعد اول یا ثانی یا ثالث مالقیه هر یک در آیند و در تحت آن جهت معدل و در ممازجات جهت قمر در حالات
قمر و انتقالات که پیدا شده باشد بعد مطلوب طلب کنند تا آن بعد یا اقرب بآن یافت شود و چون یافت شد در محاذی او از
طرفین بین دو جدول عدد ملاحظه کنند که فی سر نوشته این عدد که باشد در صفحه ساعات النهار آن بعد طلب کنند در تحت ساعات
که در دستور مرقوم شده اگر قمر اکثر باشد از جدول ~~قمر اکثر از جدول~~ قمر اکثر گیرند ساعات لیل و نهار آنچه باشد و علامات لیل و نهار
هم نقل نمایند و مراد بقمر اکثر آن بود که از وقتی که اتصال واقع شده تا از نصف النهار که بعد از و میگیرند قمر اینقدر از محل اتصال
گذشته باشد در زمستان تا دو درجه و نیم زیاده از قمر اکثر برنیاید و در تابستان از سه درجه و نیم و مراد بکوکب اکثر آن بود
که این مبلغ قمر را حرکت باید کرد از نصف النهار که بعد از و گرفته شده تا بموضع اتصال برسد و این نصف النهار روز تا
اول روز دیگر تواند بود پس در کوکب اکثر تا ده درجه و زیاده بر توان گرفت تا هر وقت که باشد و اما در ممازجات اگر قمر از کوکب
کم کنند کوکب اکثر باشد و اگر کوکب از قمر تا هر وقت ~~که باشد~~ اکثر بود اما در انتقالات اگر بعد از آخر برج گیرند کوکب اکثر باشد بروند قمر
و اگر بعد از اول برج گیرند قمر اکثر باشد و اگر نشانه لا در قمر اکثر باشد در هر کدام عمل که بود شب گذشته باشد و اگر در کوکب
اکثر باشد شب آینده و نشانه در قمر اکثر و کوکب اکثر ~~کوکب اکثر~~ هر دو جا مراد همان روز باشد اما در انتقالات
منازل هرگاه که تقویم قمر از منازل نقصان کنیم کوکب اکثر باشد و هرگاه که تقویم منازل از تقویم قمر برداریم قمر اکثر باشد
در کوکب اکثر ملاحظه میشود که قمر کی باین منزل خواهد آمد و در قمر اکثر ملاحظه میشود که قمر کی باین منزل آمده و توضیح این مقال

چنانست که در کوکب اکثر مثلا در محاذی شرطین عمل کند که قمر کی به بطین می رود و در محاذی بطین ثریا و در محاذی
ثریا جبهه و دبران تا باخر بدین منوال بود و در قمر اکثر در محاذی شرطین عمل کنند که قمر کی بشرطین آمده و در محاذی
بطین جبهه بطین تا باخر پس هرگاه که منزل مکرر شود در تقویم منزل اول قمر اکثر باشد باید دید که قمر کی باین منزل آمده
و منزل دویم کوکب اکثر باشد باید ملاحظه کرد که قمر کی ازین منزل بیرون می رود و در نهایت کوکب اکثر کاهی یک منزل
ساقط می شود آن منزل ساقط شده را در جای خود باید نوشت و باید دید که کی بآن منزل قمر آمده و این آخر کوکب اکثر
باشد و کی ازین منزل بیرون می رود و این بدایت قمر اکثر باشد پس هرگاه که بیند که در قمر اکثر از چهار درجه و پنج درجه
میگذرد و در یکبره عمل باید کرد و اول قمر اکثر و این بعد از جبهه آن منزل باشد که محاذی او عمل شده و ثانی کوکب اکثر
و بعد از جبهه منزل بعد ازین بوده باشد و این بدایت کوکب اکثر باشد و چون در کوکب اکثر از ده درجه و نیم زیاده باشد
محاذی آن منزل باید گذاشت و منزل بعد از آن از تقویم قمر نقصان باید کرد تا بدایت قمر اکثر حاصل شود
پس قمر اکثر را و بدایت باشد و در نهایت کوکب اکثر یک منزل مکرر شود اما طریق نوشتن ساعات جهة این
جدول آنست که اول سال گرفته ست نویسند و چون در تقویم ساعت کم شود در دستور بست باید نوشت
زیرا که از نصف لب گذشته و چون در تقویم ست مو شود لح باید نوشت در دستور و چون لح کم شود در تقویم
لط را باید نوشت و چون در تقویم لح مر شود در دستور ید باید نوشت و چون ید کم شود ید ل نویسند و چون ید مو
شود یه ست نویسند و بر این قیاس چون آفتاب از اول سرطان در گذشته باشد و ساعات در تناقص بود مثل همین
عمل باید کرد یعنی چون ساعت در تقویم از ید مو کمتر شود ید ل نویسند و چون از ید کمتر بود ید نویسند و چون از لح
کمتر باشد لط نویسند و بر این قیاس مثالش ترتیب دادن سنه [illegible] هجری در فروردین ماه اول عمل ممازجات
قمر با کواکب سته مقابله قمر باشد با شمس در روز سه شنبه دوم فروردین ماه جلالی تقویم شمس [illegible] تقویم قمر [illegible] و چون
نصف دور از حیثیت برج در میان مقابله باشد پس از برای [illegible] درجه و دقیقه تقویم شمس را از تقویم قمر نقصان کردیم
شد [illegible] قمر اکثر بهت شمس [illegible] بهت قمر [illegible] و بهت معدل [illegible] مر ساعات النهار دستور [illegible] پس بهت معدل
در جدول بقیه بعد اول و بهت معدل در آمدیم و [illegible] را مذکور گرفته در تحت او [illegible] الملک دیدیم در محاذی او سرخی
له یافتیم و این عدد باشد پس این عدد در بقیه جدول ساعات النهار بقیه بعد اول در آمدیم در برابر له در تحت [illegible]
که ساعات [illegible] در جدول قمر اکثر [illegible] یافتیم نقل کردیم و در ما بین قمر اکثر و کوکب اکثر [illegible] سرخی پس معلوم شد که این نظر
بعد از یک ساعت و چهل و پنج دقیقه که از روز سه شنبه بگذرد واقع خواهد شد موافق ساعات عمل اول و در [illegible]
عمل چون [illegible] دقیقه از نصف گذشته ساعت تمام کردیم و چنین نویسیم [illegible] و تثلیث قمر و زحل در [illegible]
روز تقویم قمر [illegible] و تقویم زحل [illegible] چون بعد میان ایشان از حیثیت برج صد و بیست درجه است تثلیث [illegible]

و چون درجه و دقیقه تقویم قمر زیاده از زحل بود زحل را از قمر نقصان کردیم و قمر اکثر باشد بعد ها آمد بهت قمر [illegible] بهت زحل
مستقیم ها و بهت معدل [illegible] ساعات دستور [illegible] پس بعد و بهت معدل از جدول بعد اول و بهت معدل در آمدیم و بهت
معدل را [illegible] گرفتیم و در تحت او [illegible] ملک کردیم در برابر [illegible] لسرخی [illegible] یافتیم و این عدد باشد با این عدد در بقیه جدول
ساعات النهار بعد اول در آمدیم در برابر [illegible] در تحت [illegible] ساعات در جدول قمر اکثر [illegible] یافتیم چون [illegible] دقیقه از شصت
زیاده بود طرح کردیم و در ما بین دو جدول لسرخی [illegible] یافتیم پس چهار ساعت روز [illegible] نوشتیم بدین صورت [illegible] و باقی عمل ما را
برین قیاس عمل باید کرد و عمل انتقالات قمر از برجی ببرجی روز پنجشنبه چهارم فروردین ماه تقویم قمر [illegible] پس
[illegible] از اول عقرب گذشته باشد و این بعد قمر اکثر باشد بهت قمر [illegible] ساعات همان روز [illegible] پس با این عدد و بهت در جدول
بقیه بعد اول و بهت معدل در آمدیم و [illegible] را [illegible] گرفتیم و در تحت آن [illegible] یافتیم در برابر لسرخی [illegible] و این عدد باشد
پس با این عدد در بقیه جدول ساعات النهار بقیه بعد اول در آمدیم در برابر [illegible] در تحت [illegible] در جدول قمر اکثر یافتیم [illegible]
در رقم لسرخی [illegible] پس انتقال بعقرب ساعت [illegible] روز پنجشنبه باشد دیگر در روز چهارشنبه دهم فروردین ماه تقویم قمر [illegible]
بعد از [illegible] از صفر [illegible] کوکب اکثر بهت قمر [illegible] ساعات النهار [illegible] پس در جدول بقیه بعد اول و بهت معدل در آمدیم
بهت [illegible] گرفته در تحت او بعد [illegible] ملک کردیم در برابر لسرخی [illegible] یافتیم و با این عدد در بقیه جدول ساعات النهار بقیه
بعد اول در آمدیم در تحت [illegible] ساعات در جدول کوکب اکثر یافتیم [illegible] پس این انتقال در یازده ساعت روز باشد عمل
انتقال منازل در روز سه شنبه دوم فروردین ماه تقویم قمر [illegible] بود و تقویم اول عقرب [illegible] پس [illegible] قمر اکثر بهت قمر [illegible]
پس بعد و بهت در جدول بعد ثانی و بهت معدل در آمدیم در تحت [illegible] بعد [illegible] یافتیم در برابر لسرخی [illegible] و بعد [illegible] در بقیه جدول
ساعات النهار بعد ثانی در آمدیم در برابر [illegible] در تحت [illegible] در جدول قمر اکثر یافتیم [illegible] دیگر روز چهارشنبه تقویم قمر [illegible] بود
و [illegible] تقویم زبانا بود و [illegible] پس تقویم منزل از تقویم قمر نقصان کردیم شد بعد [illegible] قمر اکثر بهت قمر [illegible] ساعات [illegible] در
جدول بقیه بعد ثانی و بهت معدل در آمدیم در تحت [illegible] بعد [illegible] یافتیم در برابر اول لسرخی و بعد [illegible] در بقیه جدول ساعات
النهار بقیه بعد ثانی در برابر [illegible] در تحت [illegible] در جدول قمر اکثر یافتیم [illegible] شب و این شب گذشته باشد زیرا که در
جدول قمر اکثر [illegible] شب گذشته باشد و باقی عمل را بدین قیاس باید کرد فصل هفتم در معرفت خسوف یعنی گرفتن ماه [illegible] اگر استقبال
که در شب باشد در دو طرف روز و کمتر از دو ساعت و چهار دقیقه گذشته از اول روز یا مانده به آخر روز و بعد جزو استقبال
از عقده کمتر از [illegible] باشد خسوف ممکن بود و برای معرفت خسوف درین مقاله طریق عمل بجدول بیان کنیم و آن
چنانست که اول جزو استقبال که آن را جزو اتصال گویند از جدول اجتماع و استقبال دستور نقل باید کرد
دیگر عقده که اقرب باشد بجزو استقبال نقل باید نمود از تقویم و بعد جزو استقبال از عقده بگیرند و عرض قمر [illegible]

استقبال عمل کنند طریقش آنست که اگر استقبال در شب باشد و قریب نصف لیل یا بعد از نصف لیل ساعات
اتصال را از تمام ساعات شب نقصان کنند آنچه بماند با ساعات نصف النهار جمع کنند و بآن ساعات
از زیج مرکز و وسط خاصه و راس بگیرند و اگر با ساعات دقیقه باشد یکبار منحط و اگر ثانیه باشد دوبار منحط بگیرند
آنچه حاصل شود از نصف النهار آینده نقصان کنند و اگر استقبال بروز یا اوایل شب باشد ساعات اتصال
که آنرا ساعات استقبالی گویند که از روز گذشته باشد مرکز و وسط و خاصه و راس بگیرند پس آنچه حاصل شود
از مرکز و خاصه و وسط و راسی که از نصف النهار عمل شده بکاهند اگر وقت مطلوب پیش از نصف النهار باشد
و بیفزایند اگر بعد از نصف النهار باشد باقی مانده مرکز و خاصه و وسط و راس مطلوب باشد و بقاعده عمل کنند
تا تقویم قمر در وقت استقبال حاصل شود و عرض قمر عمل کنند و از جهت تصحیح باید که اگر تقویم راس در ان ساعات
از تقویم قمر در وقت استقبال نقصان کنند حصه العرض اگر باقی ماند تا اعتماد را شاید و باز از جهت التصحیح اگر ساعات
بعد که در دستورست در بهت قمر ضرب کنند و بر سدس قسمت کنند حصه بعد باشد بر تقویم نصف النهار سابق افزایند
اگر بعد ماضی باشد و بکاهند از نصف النهار لاحق اگر بعد مستقبل باشد تا تقویم قمر در حین استقبال حاصل شود
و این تقویم اگر قریب باشد بتقویمی که عمل کرده اند خود و اگر دور باشد البته در عمل سهوی شده تصحیح باید نمود و اگر
خواهند بعد از آنکه تقویم قمر در وقت استقبال بهت و بعد عمل کنند و تقویم راس همچنین و تقویم راس را از تقویم
قمر بردارند تا حصه العرض حاصل شود و عرض قمر بر گیرند پس باین عرض از کناره و بهت قمر از بالا در صفحه جدول خسوف
در آیند و در ملتقی هر دو چهار جدول باشد اگر در جدول اول کلمه نوشته باشد همه جرم ماه منخسف شود و اگر کلمه
نباشد اصابع معدل باشد که آنرا اصابع قطر نویسند و هر اصبعی نیم دانگ باشد از تمام جرم ماه که گرفته شود
و هر هفت دقیقه و نیم یکجو و هر چهار جو یکدانق و در جدول دوم اصابع جرم ماه باشد و در جدول سیم ساعات
سقوط بود و آن نصف زمان خسوف باشد از ابتدای خسوف تا تمام انجلا و در جدول چهارم هر کجا که کلمه نوشته
ساعات مکث باشد و آن نیمه زمان تمامی انخساف جرم ماه باشد پس ساعات استقبال که در صفحه اجتماع
و استقبال عمل شده و آنرا ساعات اتصال گویند در پنج موضع بنهیم و ساعات سقوط را از اول بکاهیم و بر پنجم
افزائیم و ساعات مکث را از دوم بکاهیم و بر چهارم افزائیم و سیم را همچنان بگذاریم اول ساعات بدو خسوف بود
و دوم بدو مکث و سیم ساعات وسط خسوف و چهارم ساعات بدو انجلا و پنجم ساعات تمام انجلا پس اگر موضع اول را از پنجم
نقصان کنند آنچه بماند ساعات باشد از اول گرفتن ماه تا آن وقت که تمام بگشاید و اگر موضع دوم را از چهارم نقصان
کنند آنچه حاصل شود ساعتی بود که جمله ماه در آن ساعت منخسف باشد و اگر ساعات مکث نباشد ساعات استقبال را

بدین موضع بنهیم و ساعات سقوط از جدول بکاهند و بر سیم افزایند تا اول ساعات بدو خسوف باشد و دوم وسط خسوف
و سیم تمام انجلا و اگر موضع اول از سیم نقصان کنند آنچه بماند ساعات بود از اول گرفتن تا تمام گشادن و اگر ساعات
سقوط از ساعات استقبال کم نتوان کرد ساعات استقبال بر ساعات روز سابق باید افزود و ساعات سقوط را
از و کم کرد و اگر استقبال در شب باشد باقی ساعات روز گذشته باشد و اگر استقبال در روز باشد ساعات شب
سابق بر استقبال باید افزود و ساعات سقوط از و کم باید کرد و باقی ساعات گذشته باشد پس نگاه که عرض قمر
کمتر از دقیقه باشد رنگ منخسف سیاه و تیره گون باشد و تا بیست دقیقه سیاه بسبزی مایل و تا سی دقیقه بسرخی مایل و تا چهل دقیقه
بزردی مایل و تا پنجاه دقیقه بتیره مایل و تا شصت دقیقه باشد مایل پس نگاه کنند اگر ساعات بعد خواه ماضی و خواه مستقبل
مساوی مجموع ساعات نصف النهار و ساعات سقوط بود یا بیشتر همه اوقات خسوف مرئی باشد و اگر مساوی نصف النهار باشد
تنها وسط خسوف با اول روز یا اول شب باشد و اگر مجموع ساعات بعد و ساعات سقوط مساوی نصف النهار باشد بدو یا
تمام انجلا با اول روز یا آخر روز باشد و باقی بروز باشد و اگر مجموع هر دو از ساعات نصف النهار کمتر باشد اوقات
خسوف هیچ در شب مرئی نباشد و خسوف مرئی نباشد و آنچه مرئی نباشد بدان التفات نکنند و طالع خسوف طالع وسط
خسوف باشد و آن بعینه طالع استقبال بود و بعضی طالع بدو خسوف گیرند مثالش در روز سه‌شنبه چهاردهم
جمادی الاخر سنه طنسه موافق دوم فروردین ماه جلالی جزو اتصال بود ... اگر بعد جزو از عقده اقرب که بود ... کمتر گرفتیم
شد ... دقیقه چون استقبال بروز بود و قبل از نصف النهار ساعات استقبال گذشته از اول روز که بود آنچه که در دستور
آنرا ساعات اتصال گویند مرکز خاصه و وسط و راس بر گرفتیم از زیج بدین تفصیل شد مرکزها اصلح خاصه ... و وسط ...
و کم جوزهر ... و این حاصل شده از مرکز و خاصه و وسط و راس از نصف النهار روز مطلوب نقصان کردیم شد مرکز ...
و نوع و خاصه ... و وسط ... و جوزهر ... و عمل را بپایان رسانیدیم شد تقویم قمر در حین خسوف
و ... درجه میزان گرفته شد صحیح بود و عرض قمر در این ساعت ... دقیقه جنوبی پس باین عرض از کناره جهت قمر که بود
بدین ... در جدول خسوف در آمدیم شد اصابع قطر ... دقیقه و اصابع جرم ... و ساعات سقوط ... چنانچه مقدار
شعیر از اصابع قطر ماه منخسف شود و از اصابع جرم یک شعیر و چون از جدول خسوف ساعات مکث نبود ساعات
استقبال را در سه جا نهادیم و ساعات سقوط از اول کم کردیم و بر سیم افزودیم ثانی را بحال خود گذاشتیم بدین صورت

تمام	وسط	بدو
امح	امح	اقو
...	...	...
...	...	...

چنانچه ابتدا تا انتها بیست دقیقه باشد جرم ماه غروب کرده منخسف شود عمل خسوفی که در شب پنجشنبه چهاردهم ذی الحجه
الحرام همان سال واقع شده مطابق بیست و نهم شهر تیر ماه جلالی جزو استقبال که آنرا جزو اتصال گویند
از جدول اجتماع و استقبال دستور نقل کردیم بود ... و دیگر عقده که اقرب بود باین جزو از تقویم نقل کردیم
بود ... بعد جزو از عقده گرفتیم بود ... چون استقبال بعد از اول شب بود و زیرا که ساعات

اتصال را در تقویم ... نوشته‌ایم و ساعات اتصال که بود ... بر ساعات نصف النهار روز مقدم که بود ... افزودیم شد
مجموع ... این ساعات در زیج در آمدیم در جدول اوساط قمر و بازای ... مرکز ... خاصه ... وسط ... راس
... و بازای ... مرکز ... خاصه ... وسط ... راس ... جمع کردیم شد
مرکز ... خاصه ... وسط ... راس ... اما چون وقت مطلوب بعد از نصف روز مقدم بود آنچه حاصل
شد بر مرکز و خاصه و وسط و راس نصف النهار روز مقدم که در دستور عمل شده بود افزودیم شد مرکز ... خاصه
... وسط ... و راس ... در وقت خسوف پس مرکز تعدیل اول از زیج برگرفتیم بود ... و تعدیل را
بر خاصه افزودیم شد خاصه معدله ... [illegible] حصص برگرفتیم ... و بخاصه معدل اختلاف برگرفتیم ...
و حصص را در اختلاف ضرب کردیم شد مضروب ... تعدیل دوم بخاصه معدله برگرفتیم شد ... مضروب ...
نیز بر تعدیل دوم افزودیم شد تعدیل معدل ... تعدیل معدله بر وسط قمر افزودیم شد وسط مقوم ... و تقویم
شمس بجهت وقت عمل کرده‌ایم شده ... و تقویم شمس تعدیل الایام بر داشتیم شد ... و تعدیل الایام را از وسط مایل
نقصان کردیم شد تقویم مایل ... تقویم مایل بر وسط را ... افزودیم شد حصه العرض ... و بحصه العرض تعدیل
ثالث برگرفتیم ... شد ... زاید چون تعدیل ثالث زاید بود بر تقویم مایل افزودیم شد تقویم مثل قمر در وقت خسوف ...
و از جهت اعتماد بر صحت عمل بجهت ... او ساعات بعد ماضی ... در جدول مسیر قمر در آمدیم حصه ساعات بعد حاصل
کردیم و ... بر تقویم قمر مقدم بر خسوف افزودیم شد تقویم قمر در حین خسوف ... موافق تا تقویم مصحح باقرب صحت عمل
اعتماد شد و یک نشان دیگر صحت این عمل آنست که چون تقویم قمر تمام شود باید که برج هفتم تقویم شمس باشد بهمان درجه
دقیقه بسیار دور نباشد و بحصه العرض عرض قمر بگرفتیم شد عرض قمر در حین خسوف ... شمالی صاعد را بدو جهت
قمر در ... از تقویم نقل نمودیم بود پس بدقایق عرض از کنار و جهت قمر از بالا در صفحه جدول خسوف در آمدیم و ملتقی
هر دو یافتیم اصابع قطر ... و اصابع جرم ... و ساعات سقوط ... چون اصابع قطر ... است قریب ... و انگشت از
اصابع قطر ... و نیم دانگ و شعیر بیشتر از اصابع جرم ماه بامر آنکه در عقده راس منخسف گردد و چون ساعات مکث نبود ساعات استقبال
که بود ... حد در ... موضع نهادیم و ساعات سقوط که بود ... از او کم کردیم ساعات بدو خسوف حاصل شد ... و ثانی را بحال
خود گذاشتیم و این وسط خسوف باشد ... حد ساعات سقوط را بر ساعات استقبال افزودیم و این ساعات تمام انجلا
باشد ... که بود ساعات بدو خسوف از ساعات تمام انجلا نقصان کردیم شد ... ساعات از اول گرفتن تا تمام گشادن باز
خواستیم که معلوم کنیم که این خسوف در چه وقت خواهد شد ساعات بعد بود ... ساعات نصف النهار و ... ساعات
سقوط ... ساعات سقوط را با ساعات نصف النهار جمع کردیم شد و ... چون ساعات بعد زیاده از نصف النهار و ساعات
سقوط بود معلوم شد که اوقات تمام خسوف در شب است چون عرض زیاده از پنجاه دقیقه است ... اوایل ...

والله اعلم فصل هشتم در معرفت کسوف هر اجتماع که بروز باشد یا در دو طرف شب و کمتر از یک ساعت و ده دقیقه گذشته
از اول شب یا مانده تا آخر شب و بعد جزو اجتماع از عقده بعد از راس یا بیشتر از ذنب و کمتر از لح مد باشد یا بعد از ذنب
و بیشتر از راس کمتر از یح لط باشد در منطقه مدار کسوف ممکن باشد و بجهت معرفت کسوف درین مقاله طریقه جدول
بیان کنیم و آن چنانست که اول تقویم شمس محیط بر کسوف از تقویم نقل کنند و بهشش بگیرند و بهت شمس از بهت قمر
ببرند تا بهت معدل حاصل شود و اگر تقویم شمس از تقویم قمر ممکن باشد از فضل بعد مستقبل بود و بعکس بعد ماضی و بهت معدل
از کناره و بعد ماضی یا مستقبل از بالا در صفحه ممازجات بر آیند و ساعات بعد ماضی و مستقبل هر دو عمل نمایند و لازان
چون باهم افزایند باید که مسمد شود تا بر صحت عمل اعتماد باشد و باز نصف النهار را از تقویم نقل نمایند و بطریقی که
در عمل معرفت اتصالات گفته شده عمل کنند تا ساعات اجتماع حقیقی حاصل شود و بار ساعات بعد ماضی یا مستقبل
هر کدام که اقرب باشد در بهت شمس ضرب کنند و بر مسمد قسمت نمایند خارج قسمت نمایند جزو البعد باشد و از جهت اعتماد بر عمل
باید که اگر ساعات بعد اقرب در زیر بهتی که مطلوب باشد در جدول مسیر شمس طلب کنند جزو البعد که در زیر بسرخی نوشته باشد
همان بود که عمل کرده اند پس اگر بعد ماضی باشد جزو البعد را بر تقویم شمس مقدم باید افزود و اگر بعد مستقبل باشد جزو البعد
از تقویم شمس موضع نقصان باید کرد تا جزو الاتصال حاصل شود و تقویم عقده که قریب بموضع شمس باشد نقل
کنند بعد جزو الاتصال ازین عقده بگیرند پس اگر بعد جزو اجتماع از عقده بعد از راس یا بیشتر کمتر از یح مد باشد یا بعد از ذنب
و بیشتر از راس کمتر از یح لط باشد کسوف ممکن بود پس بهت معدل را بر مسمد قسمت کنند و در جدول مسمد مقوس کنند
خارج قسمت سبق قمر باشد پس در جدول اختلاف منظر بازای برج جزو الاتصال از بالا و ساعات بعد از بین فرود آیند
و در ملتقای هر دو اختلاف طول و اختلاف عرض قبل از نصف النهار یا وقت نصف النهار یا بعد از نصف النهار
آنچه باشد معدل ساخته باشد نقل نمایند و طریق تعدیل آنست که تفاضل بین السطرین بگیرند و در دقایق ضرب کنند
و حاصل ضرب را بر اختلاف طول یا عرض هر کدام که باشد افزایند اگر در تزاید باشد و بکاهند اگر در تناقص باشد
تا اختلاف طول و عرض از برج حاصل شود که جزو الاتصال در وست پس اگر عقده و جزو الاتصال در یک برج
باشند در اختلاف احتیاج باعتبار دو برج نیست بلکه اختلاف یک برج کافیست و اگر جزو الاتصال و عقده در دو برج
باشند همچنانکه بازای برج جزو الاتصال و ساعات بعد اختلاف طول و عرض برگرفته بودند بازای برج عقده
و همان ساعت اختلاف طول و عرض معدل ساخته بر گیرند و تفاضل بین الطولین گرفته در جزو الاتصال یعنی در برج
و درجه و دقیقه او ضرب کنند و بر ل قسمت کنند و خارج قسمت را از اختلاف طول برج جزو الاتصال نقصان کنند
تا اختلاف طول معدل حاصل آید و تفاضل بین العرضین گرفته در جزو الاتصال ضرب کنند و بر ل قسمت کنند خارج
قسمت را بر اختلاف عرض افزایند تا اختلاف عرض معدل حاصل آید و هر یک از اختلاف معدل طول و عرض

در نصف النهار اقرب و دیگر ثانیه ضرب کنند تا خمس اختلاف حاصل شود و بخاصه معدله قمر در نصف النهار اقرب که در دستور مرقوم شده
دقایق نسبت اختلاف منظر قمر بر گیرند و آن را یکبار در خمس اختلاف طول و یکبار در خمس اختلاف عرض ضرب کنند و حاصل را
بر طول و عرض معدل افزایند و باز این اختلاف طول معدل ثانی را بر سبق قمر قسمت کنند و خارج قسمت را از ساعات
اجتماع حقیقی از اول روز یا شب نقصان کنند اگر چه جزو اجتماع نزدیکتر باشد بطالع و اگر بسابع نزدیکتر باشد بر آن
افزایند تا ساعات اجتماع حقیقی مرئی حاصل آید و آن را ساعات وسط کسوف خوانند و جنس بر جنس افزایند و باین
ساعات تقویم مایل عمل کنند بدان طریق که ساعات کسوف را از نصف النهار نقصان کنند یا بر عکس و آنچه حاصل
شود آن را ساعات بعد معدل خوانند و بدان ساعات بعد معدل در زیج در آیند و مرکز و خاصه و وسط و جوزهر نصف النهار
موخر نقصان کنند و اگر اتصال بعد از نصف النهار باشد بر آن افزایند تا مرکز و خاصه و وسط و جوزهر مطلوب حاصل
شود و عمل با تمام رسانند تا تقویم مایل عمل کرده شود و جهت اعتماد بر صحت این ساعات بعد معدل دیگر بار قمر در جدول
میسر قمر در آیند و حصه بعد حاصل کنند و از تقویم قمر موخر نقصان کنند اگر کسوف قبل از نصف النهار باشد و بر تقویم
مقدم افزایند اگر کسوف بعد از نصف النهار باشد اگر برج و درجه موافق آمد عمل درست باشد و الا غلط شده یا
و الا غلط شده باشد تصحیح باید کرد و بحصه العرض این تقویم عرض قمر بگیرند و اختلاف منظر معدل ثانی تا عرض قمر بر آن
افزایند اگر جهت عرض حقیقی موافق جهت عاشر طالع کسوف باشد از سمت الراس و الا التفاضل میان ایشان بگیرند تا عرض
مرئی حاصل آید و جهت عاشر کسوف از سمت الراس در بلاد شمالی وقتی که عرض بلد از میل کلی زیاده باشد و ایما دو جنوب
از سمت الراس باشد پس اگر جهت عرض حقیقی جنوبی بود باید افزود و اگر عرض قمر شمالی باشد باید کاست پس در بعض
صور ملاحظه باید کرد و اگر قمر بعد از کسوف بعقده خواهد رسید بقدر مدت ساعات کسوف از عرض قمر مجموع یا باقی
کم باید کرد تا عرض مرئی معدل شود و اگر اول بعقده رسیده باین عمل احتیاج نبود پس بعرض مرئی معدل و بست
قمر در جدول کسوف در آیند و اگر با دقایق عرض مرئی معدل ثوانی باشد معدل سازند و در ملتقای بر دو اصابع قطر را اصابع
جرم و ساعات سقوط بردارند و ساعات اجتماع حقیقی را در پنج موضع نهند و اگر ساعات مکث در
جدول نباشد در سه موضع نهند و ساعات سقوط از اول کم کنند و در پنجم افزایند اول بدو کسوف باشد
و پنجم ساعات تمام انجلا و ساعات مکث از دوم کم کنند و بر چهارم افزایند دوم ساعات بدو مکث باشد و چهارم ساعات
بدو انجلا و سیم را بحال خود گذارند ساعات کسوف باشد و بر الصبعی از اصابع قطر نهند آنکه باشد از قطر و از اصابع
جرم نهند آنکه از جرم و بر اصبعی شصت دقیقه باشد و شصت دقیقه نهند آنکه دسی دقیقه لمسوحی و پانزده دقیقه وجود الله اعلم
مثال کسوف بطلعل که در روز جمعه بیست و نهم جمادی الاول سنه ... هجری وقوع می یابد موافق یازدهم اسفندار
ماه جلالی تقویم شمس مقدم بر کسوف ... تقویم شمس موخر ماه ... تقویم قمر مقدم بر کسوف ... تقویم قمر

معدل را در جهت شمس را از بسط نقصان کردیم ماند جهت معدل اگر تقویم شمس در روز کسوف الف تقویم شمس در روز کسوف از تقویم قمر
در روز کسوف نقصان کردیم حاصل شد بعد مستقبل ما که پس جهت معدل از کناره و بعد مستقبل از بالا در صفحه
ممازجات در آمدیم و بازای آن یافتیم لا لا کد و بازای سح یافتیم منحط د د کد را با هم جمع کردیم شد ساعات بعد مستقبل او و عشر باز از
جهت عمل تقویم قمر مقدم بر کسوف از تقویم شمس مقدم نقصان کردیم شد بعد ماضی ما که پس جهت معدل و بعد ماضی در
صفحه ممازجات در آمدیم در برابر جهت در یخت بعد از ان یافتیم کـ لـ ط لو و بازای آن یافتیم سح ح و بازای آن منحط بر داشتیم
لط لو کـ و با هم جمع کردیم شد لسـ لح ح این ساعات بعد ماضی باشد و ساعات بعد مستقبل و ماضی را با هم افزودیم
شد سمه بر صحت عمل اعتماد بهم رسید باز ساعت نصف النهار روز کسوف بود که ح ساعات بعد مستقبل چون کمتر
از نصف النهار بود از نصف النهار نقصان کردیم شد ساعات اجتماع حقیقی در زمان بود … باز ساعت بعد مستقبل که
بود او و عشر در سبب شمس ضرب کردیم … قسمت … خارج قسمت … ثانیه شد و این جزو البعد باشد و از جهت
صحت عمل در صفحه مسیر شمس در تحت … که … آن یافتیم … در صحت عمل اعتماد شد باز چون
مستقبل عمل شده بود جزو البعد از تقویم شمس نقصان کردیم شد جزو اتصال ما … تقویم راس آن روز چون
قمر نصف النهار بود … کردیم … و بعد جزو اجتماع از عقده کردیم یعنی کمتر از بیشتر نقصان کردیم …
باشد … ثانیه چون جزو اجتماع بعد از راس بود و کمتر از یح … کسوف ممکن باشد پس جهت معدل اگر
بود … قسمت کردیم شد خارج قسمت … ثانیه و این … قمر باشد و اگر جهت عمل را در
جدول … کنند همین حاصل شود و احتیاج تقسیم نباشد پس در جدول اختلاف منظر بازای … جزو اتصال
از بالا و ساعات بعد مستقبل که … در … ملتقای … اختلاف طول و اختلاف عرض
از نصف النهار ما … ساعات بود یافتیم اختلاف طول … ثانیه تفاضل بین السطرین … ثانیه پس تفاضل بین السطرین را
در دقیقه و ثانیه و ثالثه ساعات بعد مستقبل ضرب کردیم شد حاصل ضرب بعد از اسقاط زواید … ثانیه چون
جدول در تزاید بود افزودیم مر اختلاف طول پس شد اختلاف طول معدل … ثانیه و اختلاف عرض بود در …
اختلاف طول … ثانیه و تفاضل ما بین السطرین که بود … ثانیه در دقایق و ثوانی و ثوالث ساعات بعد ضرب کردیم
حاصل ضرب بعد از اسقاط زواید … ثانیه چون جدول در تناقص بود حاصل ضرب را از اختلاف نقصان کردیم ماند
اختلاف نقصان کردیم ماند اختلاف عرض معدل … ثانیه چون عقده و جزو اتصال در یک برج بود …
… اختلاف … نبود بلکه یک … اختلاف طول و عرض کافی بود باز اختلاف طول معدل را در … ثانیه ضرب کردیم شد
حاصل ضرب … اختلاف طول … رابعه باز اختلاف عرض معدل را در … ثانیه ضرب کردیم شد حاصل
ضرب … اختلاف عرض … رابعه و خامسه معدله قمر در نصف النهار اقرب که بعد در دستور قمر … لا لا دقا…

ذا اختلاف منظر قمر برگرفتیم شد سه دقیقه و نه ثانیه و این را در خمس اختلاف طول ضرب کردیم شد بعد از اسقاط نه ثانیه ثالثه خمس
اختلاف عرض ضرب کردیم شد بعد از اسقاط زواید سه ثانیه پس بر یک اینک دو ثالثه را بر اختلاف طول و عرض
معدل افزودیم شد اختلاف طول معدل سه ثانیه و اختلاف عرض معدل که ثالثه باز این اختلاف طول
معدل را بر سبق قمر که بود بسط سه ثانیه قسمت کردیم شد خارج قسمت که دقیقه و ثانیه و این خارج قسمت را بر ساعات
اجتماع حقیقی از اول روز که بود لا ثالثه افزودیم زیرا که جزو اجتماع نزدیک تر بود بطالع شد ساعات اجتماع حقیقی مرئی
بر لط لج و این ساعات بسط کسوف باشد و بر ساعات تقویم اول عمل کنیم بدان طریق که ساعات کسوف از نصف النهار
آن روز که بود لح نقصان کردیم شد ساعات بعد از اسقاط زواید و این ساعات در زیج در آمدیم و مرکز خاصه
و وسط و راس قمر برداشتیم شد مرکز ابح خاصه وسط لدله بر راس سه چون اتصال
قبل از نصف النهار بود از مرکز خاصه و وسط و راس که نصف النهار مؤخر از کسوف نقصان کردیم شد مرکز خاصه
ح سه وسط لدراس سرطان باین مرکز تعدیل او برگرفتیم شد سه و تعدیل اول بر خاصه
افزودیم شد خاصه معدل مرکز برگرفتیم زیرا که خاصه معدله از میزان بود تا حمل شد دقایق حصص
و خاصه معدله اختلاف برگرفتیم شد حصص اختلاف درهم ضرب کردیم شد مضروب با خاصه معدله
تعدیل دوم برگرفتیم شد سه و مضروب را بر تعدیل دوم افزودیم شد تعدیل معدل سه و تعدیل
معدل بر وسط قمر افزودیم شد وسط مقوم ماه لط باز تقویم که در حین کسوف عمل کردیم معدوم است فالگر خواهد جزو
اجتماع را تقویم شمس دانست پس شد تقویم شمس به تقویم شمس حصه تعدیل الایام حرکت وسط قمر برگرفتیم شد لط
و این از وسط مقوم نقصان کردیم شد تقویم نهایی مرکز شد تقویم نهایی بر وسط راس افزودیم شد حصه العرض
سه و حصه العرض تعدیل ثالث قمر برگرفتیم شد چون تعدیل ثالث زاید بود بر تقویم نهایی افزودیم شد
تقویم مثل قمر ماه لط چون تقویم قمر در حین کسوف سبع دو درجه او موافق برج و درجه تقویم شمس بود و دقیقه بسیار قدر
بود بر صحت عمل اعتماد شد پس حصه العرض این تقویم عرض قمر برگرفتیم شد له دقیقه شمالی چاره زاید چون جهت
عاشر کسوف جنوبی بود و مخالف جهت عرض حقیقی تفاضل میان عرض حقیقی و اختلاف منظر معدل عرض قمر
که بود سه ثالثه گرفتیم شد عرض قمر مرئی لط ثانیه و بعرض مرئی قمر بیت قمر در جدول کسوف در آمدیم و از آن
بحیا فتیم اصابع قطر و اصابع جرم و ساعات سقوط بگرفتیم چون بادقایق عرض مرئی تو الی بود
معدل ساختیم و طریق تعدیل اینست تفاضل اصابع قطر بود و دقیقه که بود ثانیه عرض مرئی ضرب کردیم
شد حاصل ضرب سه ثالثه بعد از رفع بر قول بعضی از دقیقه باشد و این معدل که تفاضل آنچه ناقص است
نقصان کردیم شد اصابع قطر معدل لط دقیقه و بر همین طریق عمل کردیم اصابع جرم معدل شد و ساعات سقوط

بد و کز ح
و لا لم
ا ما
و لطح

و سه
و لا لح

سقوط وسط اهل باشد چون معدل مکث بساعات مکث شود حاصل اجتماع حقیقی که بود و الا آنکه بعد معرفت مقادیر بصورت
و ساعات حقیقیها از اول کم کرده شد ساعات بدو کسوف نماند و بساعات افزوده شد ساعات بدو انجلاء حاصل شود و ثانی را
بحال خود گذاشتیم شد ساعات وسط کسوف و چون اصبعی از اصابع قطر نیم دانگ است از قطر و از اصابع
جرم نیم دانگ است از جرم پس دو دانگ و طسوجی و شعیری بیشتر از اصابع قطر دو دانگ و طسوجی و سه شعیر بیشتر از اصابع جرم
منکسف شود و در عقود همه این و چون ساعات بدو کسوف را از ساعات بدو انجلاء کم کردیم ماند ساعات یعنی از ابتدای کسوف
تا انتهای آن یک ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد و مراد از ایراد این جدول آنست که معرفت جنس حاصل ضرب و خارج
قسمت حاصل شود دانستن اینجا حاصل ضرب معلوم شود و مراد مبسوط حاصل ضرب نسبت مرفوع اول پس اگر رقم اول حاصل ضرب مرفوع باشد
مرفوع آن جنس است که در هر قسم ... و مراد از مرتبه مقسوم از مرفوع مره و دقایق و غیرها مرتبه است
که به محاذات مقسوم علیه افتد در عین عمل مثلا اگر ده دقیقه خواهند که بر دوازده دقیقه قسمت کنند مقسوم علیه
چون ... باشد و ... قسمت فی محاذات دقیقه ثبت نخواهند کرد بلکه یک مرتبه فروتر از دو ثبت کنند چنانکه مرتبه
ثانیه به محاذات مقسوم علیه واقع شود پس درین صورت مقسوم ثانیه باشد نه دقیقه اگر چه بظاهر مقسوم دقیقه است
و خارج قسمت درین صورت دقیقه باشد نه درجه فصل نهم در معرفت رؤیت اهله بدو طریق اول آنست که تقویم نیرین
بوقت غروب شمس حاصل نمایند و آن چنان باشد که بازای ساعات نصف النهار که آنرا ساعات بعد گویند یعنی از نصف
النهار تا غروب حصه شمس و جزو البعد بگیرند از جدول مشترین در تقویم نصف النهار روز حصه و بهم افزایند تا
تقویم شمس الغروب حاصل شود و قمر الغروب را عمل آنست که حاصل نصف النهار در حصه قمر ضرب کنند و
حاصل بر شصت قسمت کنند و آن جزو البعد بود بر تقویم قمر افزایند قمر الغروب بود و راس الغروب یک دقیقه از تقویم راس نقصان
کنند راس الغروب حاصل شود راس الغروب از قمر الغروب نقصان کنند حصه العرض بود عرض قمر بحصة العرض
بگیرند و برج تقویم قمر الغروب و ساعات بعد یعنی نصف النهار در جدول اختلاف منظر آن عرضی که خواهند درآیند
... نصف النهار آنچه یابند بردارند هم اختلاف طول و هم اختلاف عرض پس اختلاف طول را از تقویم قمر الغروب
نقصان کنند تا تقویم مرئی قمر حاصل شود ... و اختلاف عرض را بر عرض قمر افزایند اگر عرض جنوبی بود
تا عرض مرئی قمر حاصل شود جنوبی و تفاضل میان عرض قمر و اختلاف عرض بگیرند اگر عرض قمر شمالی بود تا عرض
مرئی قمر حاصل آید پس درین صورت که تفاضل گرفته آید اگر عرض مرئی زیاده از عرض اختلاف باشد
شمالی باشد و اگر عرض مرئی کمتر از اختلاف عرض باشد عرض مرئی جنوبی بود پس درین صورت عرض
مرئی جنوبی بود و در یک صورت شمالی باز تقویم قمر مرئی یعنی برج آن و درجات عرض مرئی تعدیل الغروب
از جدول مطلوب بردارند باز تعدیل الغروب را بر تقویم مرئی قمر افزایند اگر عرض قمر شمالی بود و نقصان کنند اگر جنوبی باشد

یا قمر معدل غروب حاصل شود مطالع نظیر شمس مطالع نظیر قمر معدل از غروب نقصان کنیم باقی بعد معدل باشد
شمس الغروب را از قمر الغروب نقصان کنیم باقی بعد سوا بود پس اگر بعد معدل میان ده درجه و دوازده درجه تا دوازده
از ده درجه بیشتر هلال نتوان دید بلکه اگر بعد معدل میان ده و دوازده و چهارده باشد هلال نتوان دید و بعد معدل زیادتر
زیاده از آن بود هلال ظاهر بود و گاه باشد که بعد معدل ده درجه باشد و بعد سوی کمتر از ده درجه بود و هم مرئی شود
و این وقتی بود که در بلاد شمالی عرض قمر در آن شمالی باشد و تغریب ... باشد و عرض قمر در ...
از مغارب باشد و مغارب بروج در عرض ... معد است حمل ... جوزا ...
سرطان و قوس تا اسد و عقرب ... سنبله و میزان ... در آخر این فصل جدولی بیاوریم
که مطالع و مغارب بروج در معظم معموره معلوم شود فایده ذکر کرده اند اصحاب احکام که اگر در وقت هلال قمر متصل
شود بکوکبی سعد او را نتوان دید و اگر متصل شود بکوکب نحس نتوان دید فایده بسیار دیده شده ...
بعد معدل کمتر از دوازده اما کمتر از نه نباشد و عرض قمر جنوبی باشد و در برج کثیر المغارب باشد ...
قمر رؤیت هلال باشد فایده در شیراز وقتی که آفتاب در جوزا و سرطان یا عقرب و قوس باشد ... بعد معدل میان
دوازده و چهارده نباشد هلال را نتوان دید از جهت ارتفاع جبال شمالی ... جمادی
الاخر سال ... هجری خواستیم تا بدانیم که در آخر روز قمر مرئی میشود یا نه در نصف النهار تقویم شمس
و تقویم قمر ... تقویم راس ... نصف النهار که آن ... ساعات بعد بود ...
قمر ... ساعات بعد ... شمس در جدول ... و طلب کردیم ...
درکناره یافتیم ... بر تقویم شمس نصف النهار افزودیم شد شمس الغروب ... ساعات بعد ... تعدیل قمر
در آمد ... از کناره ... محاذی آن ... ساعات ... برداشتیم ... دقیقه ...
... جمع کردیم شد ... تقویم قمر افزودیم شد قمر الغروب ...
یک دقیقه از موضع راس کم کردیم شد راس الغروب ... راس الغروب را از قمر الغروب نقصان ...
حاصل شد حصة العرض ... این حصة العرض قمر گرفتیم ... شمالی ... تقویم قمر
الغروب ... جدول اختلاف منظر عرض ... نصف النهار
یافتیم اختلاف منظر طول ... و اختلاف منظر عرض ... نقل کردیم ... اختلاف طول
از قمر الغروب نقصان کردیم شد تقویم قمر مرئی ... و ... اختلاف ... عرض قمر ...
زیرا که عرض قمر شمالی بود ... عرض مرئی قمر ... و حقیقه ... عرض ... اختلاف عرض
مرئی شمالی باشد ... تقویم قمر مرئی ... عرض ... جدول تعدیل الغروب ...

قمر در جدول

در آمدیم یافتیم یا کد دقیقه نقل کردیم باز تعدیل الغروب بر قمر مرئی افزودیم زیرا که عرض قمر شمالی بود شد قمر معدل تا کم
مریح مطالع نظیر شمس غروب بود و لوکر در صفحه مطالع البروج عرض سط کر بر گرفتیم شد قسط ج باز مطالع
نظیر قمر معدل از همین عرض بر گرفتیم شد ذ ر ح پس مطالع نظیر شمس غروب از مطالع نظیر قمر معدل نقصان کردیم باقی
ماند بعد معدل یح که باز شمس الغروب را از قمر الغروب نقصان کردیم باقی ماند بعد سوی ر ما چون بعد سوی کمتر از ده
درجه است و شرایط مذکوره ندارد در شب پنجشنبه هلال نتوان دید و در شب جمعه نجابت بلند و روشن نماید و دستور
چنین باید کشید طریقه دوم آنکه تقویم نیرین بوقت غروب چنانکه مذکور شده عمل نمایند یعنی ساعات نصف النهار
و بهت شمس جزو البعد بر گیرند و بر تقویم شمس افزایند شمس الغروب حاصل آید و ساعات نصف النهار و بهت قمر
در جدول مسیر قمر در آیند و جزو البعد چنانکه مذکور شد عمل نمایند و آن را بر تقویم قمر افزایند تا قمر الغروب حاصل آید
یک دقیقه از تقویم راس کم کنند راس کم کنند راس الغروب حاصل آید و راس الغروب از قمر الغروب نقصان کنند
حصة العرض حاصل آید و بحصة العرض قمر بر گیرند باز عرض قمر در کو که آن را خمس گویند ضرب کنند تا آنچه حاصل آید
اگر عرض جنوبی بود انحراف از قمر الغروب نقصان کنند و اگر شمالی بود افزایند تا قمر معدل حاصل آید باز مطالع
نظیر شمس را از مطالع نظیر قمر معدل نقصان کنند بعد معدل حاصل آید و شمس الغروب را از قمر الغروب [illegible] بعد
سوی حاصل آید پس اگر بعد معدل میان ده درجه و دوازده درجه باشد بعد سوی از ده درجه بیشتر توان
دید باریک و اگر بعد معدل میان دوازده و چهارده باشد هلال معتدل بود و اگر میان چهارده و شانزده
باشد هلال روشن پیدا باشد و اگر میان شانزده و هجده بود هلال ظاهر باشد و اگر بیشتر باشد هلال
نیک ظاهر باشد و جهت هلال جهت عرض قمر بود فائده در بعضی از زیجات مسطور است که اگر بعد معدل کم
از بره باشد که مذکور شود وقتی که قمر بدین بروج بود هلال نتوان دید و اگر مثل این باشد توان دید اما
باریک و اگر زیاده باشد توان دید روشن و تفصیلش اینست حمل طا لط ثور یح جوزا ام سرطان یج
اسد لو سنبله لح میزان یط یط عقرب لو سط قوس م لو جدی ماکا دلو ح ط حوت ط یح مثال
لهما تقویم روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الآخر سنه [illegible] هجری ساعات نصف النهار و بهت شمس [illegible]
بهت شمس [illegible] بهت قمر [illegible] پس ساعات نصف النهار که آن را ساعات بعد گویند و بهت شمس را
در جدول [illegible] در آمدیم جزو البعد یافتیم [illegible] بر بعد شمس افزودیم شد شمس الغروب [illegible] ساعات
بعد و بهت قمر [illegible] در جدول مسیر قمر در آمدیم یافتیم حصه بعد [illegible] بر تقویم قمر افزودیم شد قمر الغروب [illegible] یک دقیقه
از تقویم راس کم کردیم شد راس الغروب [illegible] راس الغروب را از قمر الغروب نقصان
کردیم شد حصة العرض [illegible] و بدین حصة العرض عرض قمر گرفتیم شد عرض قمر [illegible] دقیقه شمالی صاعد زاید

پس عرض قمر در کو دقیقه کان با خمس کو بند ضرب کردیم شد انحراف الدقیقه چون عرض شمالی بعد انحراف را بر قمر الغروب
افزودیم شد قمر معدل ها لحا لنا مطالع نظیر شمس از عرض سطا بر گرفتیم شد نصطه و مطالع نظیر قمر معدل بسم المنهج بر
گرفتیم شد رط تر د مطلع نظیر شمس را از مطالع نظیر معدل نقصان کردیم شد بعد معدل ے مد و شمس الغروب یا از قمر
الغروب نقصان کردیم شد بعد سوار چون بعد معدل میان ده و دوازده است و بعد سوی کمتر از نوده و عرض قمر کما است
نرسیده هلال را بتوان دید با سانی و صورت جدول اینست

اسم	شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ازا [illegible]	[illegible]	مطالع [illegible]	مطالع [illegible]	بعد سوی	بعد معدل	[illegible]	[illegible]
کط	بعد از [illegible]	ـه	د ح	ا	ـ	[illegible]								شه [illegible] ظاهر
		یا ولو	یکدح	ید ط نو	ا ء لط	سح	ا ا	ح کز لط	نصطح	ق ط حم	ا ا	ے حد	لا یر سه	لا یر سه

فصل دوم در ظهور و خفای کواکب سیاره اما بجهت ظهور خفای متحیره اول باید ملاحظه کردن که این کوکب را چند درجه مانده
که محترق شود یا چند از محل احتراق گذشته و ملاحظه نمایند در جدول قوس الرویه هر یک اگر بعد کواکب از آفتاب
موافق قوس الرویه او باشد در حین طلوع و غروب و ابتدای ظهور و خفای آن کوکب باشد و اگر بعد میان کوکب و احتراق زیاده
از قوس الرویه او باشد کوکب ظاهر باشد و اگر کمتر بود کوکب مخفی بود و تفصیل عمل ظهور و خفای کواکب [illegible]
است زحل و مشتری و مریخ پیش از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند بعد از غروب آفتاب و بعد از احتراق بچند روز
در مشرق ظاهر شوند پیش از طلوع آفتاب بدان سبب که شمس از ایشان اسرع است و احتراق ایشان در وسط استقامت
باشد پس چون شمس بحرکت خاصه خود حرکت کند چون مبلغی معین مانده باشد که بایشان رسد ایشان در مغرب مختفی شوند
و بعد از احتراق چون مبلغی معین شمس دور شود از ایشان ایشان پیش از طلوع آفتاب بر آیند پس چون این کواکب
قریب باحتراق باشند بعد میان ایشان و درجه شمس باید گرفت یعنی تقویم شمس را از تقویم ایشان کم باید کرد و اگر این
بعد مساوی قوس الرویه ایشان باشد که در وسط اقلیم سیم یا چهارم عمل شده است ابتدای خفای ایشان باشد
و اگر بعد زیاده از قوس الرویه باشد هنوز مختفی نشده باشد و اگر بعد کمتر باشد مختفی شده باشد و اگر تقویم
ایشان را از تقویم شمس کم کند شمس از ایشان دور گذشته باشد اگر قوس الرویه موافق بعد باشد ابتدای طلوع ایشان
باشد و اگر بعد زیاده از قوس الرویه باشد کوکب ظاهر باشد و اگر بعد کمتر باشد ایشان مختفی باشند [illegible]
در سنه [illegible] هجری زحل چون در اواسط خرداد محترق میشد بچند روز بیشتر بعد میان شمس [illegible] گرفتیم روز
پنجشنبه [illegible] اردی بهشت تقویم شمس است التقویم زحل ـ ا ا شمس را از زحل نقصان کردیم باقی ماند بعد [illegible]
و در جدول قوس الرویه در اواسط اقلیم سیم در اثنا در تحت زحل و در برابر مریخ بود در خفای مساوی دانستیم

اما ابتدای نوشتیم خفاء از عمل و در مغرب جمعه مثال مشتری چون مشتری در اوایل فروردین ماه محترق بود و در روز یکشنبه
بیست و ششم فروردین تقویم شمس را کم کردیم از تقویم مشتری آمد و با مشتری را در شمس نقصان کردیم شد بعد سطح چون در
جدول قوس ظهور رؤیه وسط اقلیم سیم در آمدیم بعد تحت مشتری برابر برج حمل در ظهور صباحی یافتیم از این نوشتیم
ظهور مشتری در مشرق روز دوشنبه مثال اشکال مشتری بود اما ظهور و خفای سفلیین یعنی زهره و عطارد ایشان در حالت
رجعت و استقامت در محترق اند در اوایل احتراق که در رجعت بود و در مغرب مختفی شوند و در اواخر در مشرق
ظاهر گردند بدانکه ایشان اسرع از شمس اند چون راجع شوند حرکت ایشان از مشرق بمغرب بود پس چون بعد میان
ایشان و شمس مبلغی معین شد ایشان در مغرب مختفی شوند و همچنان حرکت کنند تا محترق گردند از شمس در آیند پس اگر شمس — و از شمس در گذرند و در مشرق پیدا
از ایشان کم کنیم بعدی که حاصل شود اگر موافق خفای مثالی قبل از احتراق باشد ابتدای خفای ایشان بود و اگر بعد
کمتر از قوس الرؤیه ایشان باشد کوکب مختفی شده باشد و اگر زیاده از قوس الرؤیه ایشان باشد کوکب هنوز ظاهر باشد
و اگر تقویم ایشان را از تقویم شمس کم کنیم بعدی که حاصل شود اگر موافق قوس الرؤیه بود ظهور صباحی بعد از احتراق باشد اوایل
ظهور ایشان باشد در مشرق و اگر کمتر از قوس الرؤیه بود هنوز ظاهر نشده باشد و اگر بعد زیاده از قوس الرؤیه
باشد ظاهر باشد مثالش چون عطارد در روز چهارشنبه بیست و نهم خرداد ماه جلالی محترق می شد در روز شنبه
پس چند روز پیش بعد گرفتیم و در روز پنجشنبه بیست و ششم خرداد تقویم شمس بود [illegible] و تقویم عطارد [illegible] پس
تقویم شمس را از تقویم عطارد نقصان کردیم ماند بعد [illegible] چون در جدول قوس الرؤیه وسط اقلیم سیم در آمدیم
در تحت عطارد و در حالت رجعت برابر برج جوزا قوس الرؤیه خفای مسائی بود [illegible] ماند پس نوشتیم خفای عطارد در مغرب
جمعه [illegible] مثال ظهور عطارد در مشرق [illegible] تقویم شمس [illegible] تقویم عطارد [illegible] تقویم
عطارد از تقویم شمس کم کردیم ماند بعد [illegible] چون در جدول قوس الرؤیه اقلیم سیم بعد تحت عطارد و در برابر برج سرطان بازای
ظهور صباحی بعد از احتراق قوس الرؤیه بود [illegible] پس نوشتیم ظهور عطارد در مشرق روز سه شنبه [illegible] نوع طاق
مرجوبان ظهور و خفای سفلیین در حالت استقامت در اوایل احتراقی که در وسط استقامت باشد چند روز پیشتر در مشرق
مختفی شوند و بعد از احتراق چند روز در مغرب ظاهر گردند هم بدان سبب که حرکت ایشان از شمس اسرع است مثلا اگر شمس در
اول حمل باشد و یکی از سفلیین در اواخر حوت در صبح ایشان طلوع کنند پس شمس طلوع کند چون بعد میان ایشان کم شود ایشان
در مشرق صبحی مختفی گردند و بعد از احتراق چون از شمس در گذرند و پیشتر آیند چون حمل غایب شود ایشان در مغرب
ظاهر شوند ظهور مسائی پس اگر تقویم ایشان را از شمس تقویم کم کنند اگر بعد مساوی قوس الرؤیه باشد ابتدای خفای
ایشان باشد در مشرق و اگر بعد کمتر از قوس الرؤیه باشد مختفی شده باشد و اگر بعد زیاده از قوس الرؤیه باشد هنوز
مختفی نشده باشد و اگر تقویم شمس از تقویم ایشان کم کنند اگر بعد مساوی قوس الرؤیه باشد ابتدای ظهور ایشان باشد

در مغرب و اگر بعد از قوس الرویه کمتر باشد هنوز ظاهر نشده باشد و اگر بعد از قوس الرویه زیاده باشد کوکب ظاهر بود مثال ظهور و
خفای عطارد در حالت استقامت چون احتراق عطارد در بیستم مرداد ماه جلالی بود بچند روز بیشتر بعد روز دوشنبه
هفتم مرداد ماه تقویم شمس [illegible] تقویم عطارد [illegible] تقویم عطارد را از تقویم شمس کم کردیم باقی ماند [illegible] چون در جدول
قوس الرویه وسط اقلیم سیم در آمدیم در تحت عطارد مستقیم در برابر برج اسد قوس الرویه خفای مسائی بود [illegible]
درین روز خفای عطارد را نوشتیم بدین صورت [illegible] مثال ظهور عطارد [illegible] بعد از احتراق در استقامت
بچند روز بعد روز شنبه دهم شهریور ماه تقویم شمس بوده [illegible] تقویم عطارد [illegible] تقویم شمس را از تقویم
عطارد کم کردیم ماند بعد [illegible] چون در جدول قوس الرویه وسط اقلیم سیم در آمدیم در تحت عطارد مستقیم
در برابر برج سنبله قوس الرویه ظهور مسائی بود [illegible] پس نوشتیم [illegible] و عمل زهره مثل عمل عطارد
باشد بی تفاوت فصل یازدهم در ظهور و خفا منازل قمر و این را طلوع منازل گویند و در اوراق تقویم نویسند
و آن بیست و هشت باشد شرطین. بطین. ثریا. دبران. هقعه. هنعه. ذراع. نثره. طرفه. جبهه. زبره.
صرفه. عوا. سماک. غفر. زبانا. اکلیل. قلب. شوله. نعایم. بلده. ذابح. بلع. سعود. اخبیه. مقدم
مؤخر. رشا و عمل طلوع منازل متوسط است بر ماهها و سالهای اسکندری یعنی رومی چنانچه امیر رکن الدین
آملی رحمه الله شرح آن فرموده اند که سال هزار و ششصد و شصت و هشت اسکندری و بعد از این تا سی و
دو سال دیگر در بیست و ششم نیسان ماه رومی طلوع شرطین خواهد بود و بعد از آن سیزده روز یعنی شب
چهاردهم طلوع بطین باشد و همچنین در دیگر منازل سیزده روز سیزده روز حساب کنند تا چون نوبت
بمنزل سماک رسد که منزل چهاردهم است طلوع غفر بعد از چهارده روز یعنی شب پانزدهم طلوع کند در سال
کبیسه عرب که آن در حروف [illegible] ادوار است طلوع شرطین هم چهارده روز باشد و از طلوع هر منزلی
سقوط رقیب او معلوم شود و از منزل پانزدهم باشد از منزل طالع شده و در سنه [illegible] هجری که تاریخ مظهر
است موافق با ۶۵ ۱۸ ۱۱ اسکندری طلوع شرطین در بیست و هفتم نیسان است و در سنه [illegible] هجری موافق
۱۱۸۸۷ اسکندری طلوع شرطین در بیست و هشتم نیسان بود تا هفتاد سال از جدولی که در تاریخ مظهر
[illegible] منازل [illegible] بعد از هفتاد سال ابتدا از سنه ۱۰۳۶ هجری موافق
۱۹۴۶ اسکندری طلوع شرطین در بیست و نهم نیسان باشد تا هفتاد سال از جدول دوم نقل نمایند و
و بعد از آن هفتاد سال [illegible] در سنه [illegible] هجری طلوع شرطین روز یکشنبه
بیست و هشتم نیسان بود و در روز دوشنبه [illegible] در تقویم نوشتیم که [illegible] شرطین است چون نهصد و شصت از تاریخ
هجری طرح کردیم [illegible] باقی ماند معلوم شد که این سال کبیسه عرب است پس از این سال طلوع شرطین چهارده روز باشد

بطین طلوع بطین در شب پانزدهم که خیال شود روز یکم بوده باشد در تقویم نوشته‌ایم بطین یک روز بعد از سیزده روز
شود طلوع کند یعنی در شب چهاردهم که یک شب کم شده باشد نوشته‌ایم ثریا الا همچنین سه منزل که نوشته شود
یک شب از منزل مقدم کم شده باشد یعنی طلوع هر دو از آن در یک شب و طلوع شده باشد در شب جمعه بر این قیاس اما طلوع سماک در شب
کم باشد طلوع عقرب هم در یک شب شولا و غفر ابیه و بطین در سال که عقرب شده باشد بطین در شب شولا هم طلوع کند و در سال
کبیسه غفر که سماک هم غفر در شب شولا هم طلوع کنند یعنی اگر یکی در شب جمعه باشد دیگری هم در شب جمعه طلوع
کند بر این قیاس حمل و تحقیق منازل در تقویم که طریق او آن است که شرطین را در مقابل اول حمل یافت تا بنهند هر جا که
باشند و ثریا و دبران مقابل آن از اول هر منزل یافت هر جا که واقع شود و در مقابل دبران یافت تا هر جا که بود ذراع
و در مقابل جوزا یافت هر جا که واقع باشد و باقی منازل را ملاحظه کنید که منزل اول کدام است آن را بنهند و
و کلاه با خط که یک منزل انتقال کند بحسب اگر در نصف النهار قمر از اول منزل گذشته باشد اگر چه دقیقه چند
بوده باشد که یک منزل را اگر روز بیست و نه باشد چه اگر قمر در نصف النهار با این منزل دیگر نزدیک باشد و اگر چه
دقیقه چند مانده باشد بجدول التقویم منازل بیست و هشت فصل در دانستن معرفت کواکب ثابته بیش از هزار و بیست و دو
یک هزار و بیست و دو خیال نمی‌کند که اگر در قدر اول و اصغر در قدر ششم و هر قدری را سه مرتبه نهاده اند چنانچه
اعظم و اوسط و اصغر باشند زیرا که از ضرب سه در شش هجده حاصل

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بطین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

می‌شود و بجهت معرفت این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بیست و یک صورت در طرف شمال فلک البروج و دوازده بر
منطقه البروج و پانزده در جنوب منطقه و بعضی از این ثوابت بر نفس صور افتند و آن را کواکب آن صورت گویند و بعضی بر حوالی آن صورت
و تعیین کرده اند و تفصیل صور بر اینگونه است که علامه طوسی در کتاب خود ذکر فرموده اند از صورتهای شمال ادب اصغر است
و در وی هفت کوکب است خارج صورت یکی دب اکبر است و در وی بیست و هفت کوکب است و خارج هشت تنین و در وی
سی و یک کوکب است ... قیفاوس و در وی یازده کوکب است خارج دو عوا و در وی بیست و دو کوکب است خارج از وی یکی فکه و در وی هشت
کوکب است ... جاثی علی رکبتیه و در وی بیست و نه کوکب است خارج از وی یکی شلیاق و در وی ده کوکب است دجاجه هفده کوکب
خارج از وی دو ذات الکرسی و در وی سیزده کوکب است حامل رأس الغول و در وی بیست و شش کوکب خارج از وی سه ممسک الاعنه

وچهارده کوکب جوا [illegible] وچهار کوکب خارج از وی پنج [illegible] سیزده کوکب [illegible] پنج کوکب [illegible] شش کوکب [illegible] خارج از وی
بود نوزده کوکب صورت مقدم الفرس چهار کوکب صورت الفرس الاعظم بیست کوکب صورت المرأة المسلسلة [illegible]
کوکب [و] مثلث چهار کوکب صورتهای منطقة البروج الحمل سیزده کوکب و خارج پنج [illegible] الثور [illegible]
و خارج یازده هم جوزا [illegible] کوکب [illegible] سرطان [illegible] و خارج [illegible] کوکب [illegible] خارج چهار [illegible] الاسد
بیست و هفت کوکب خارج هشت [illegible] سنبله [illegible] بیست و شش کوکب [illegible] خارج [illegible] شش [illegible] میزان
هشت کوکب خارج نه عقرب بیست و یک کوکب خارج سه [illegible] قوس [illegible] [illegible] کوکب [illegible]
جدی بیست و هشت کوکب [illegible] [illegible] کوکب خارج [illegible] کوکب [illegible]
سی و چهار کوکب [illegible] خارج چهار صورتهای جنوبی [illegible] [illegible] کوکب [illegible] سی و هشت کوکب [illegible]
کوکب [illegible] دوازده کوکب [illegible] الاکبر [illegible] کوکب خارج از وی یازده کوکب [illegible] کوکب [illegible]
شامی [illegible] چهل و پنج کوکب [illegible] شجاع بیست و پنج کوکب [illegible] هفت کوکب [illegible]
کوکب [illegible] سی و یک کوکب [illegible] نوزده کوکب [illegible] هفت کوکب [illegible] جنوبی [illegible]
کوکب [illegible] حوت جنوبی یازده کوکب خارج شش کوکب [illegible] ستارکان صورتهای شمالی [illegible]
و جمله ستارکان منطقة البروج سیصد و چهل و شش و جمله ستارکان صور جنوبی سیصد [illegible]
پس مجموع هزار و بیست و دو ستاره باشد اما آنچه اکثر اهل تنجیم آنرا در زیج آورده‌اند و در اوراق تقاویم و طالع مولود
بکار برند شصت و پنج کوکب بود در زیج معمول مظهری [illegible] و پنج کوکب را طول و عرض هم بعمل زیج از استاد
البشر خواجه نصیر الدین طوسی و هم در زیج امیر کبیر میرزا الغ بیک و هم در زیج ناصر حیدر شیرازی که مشهور بزیج
مرکب [illegible] است [illegible] این فقیر مظهر الدین محمد القادری [illegible] جدول آورده باشد و مواضع کواکب [illegible] اول
[illegible] هجری در جدول وضع کردیم و هر هفتاد سال شمسی یک درجه برانند و هر سال که خواهند حرکت آن سال
بر آن افزایند تا تقویم کوکب ثابت در سال مطلوب حاصل آید و در آخر این فصل جدول حرکت ثوابت در ایام
و شهور و سنه باز نمائیم تا وقت عمل بآسانی بکار کرده شود [illegible] که تقویم بعضی [illegible] در اول
سال [illegible] هجری بدانیم چون تقویم ثوابت در اول سال [illegible] هجری [illegible] زیج [illegible]
شمسی سال که [illegible] بود [illegible] تقویم [illegible] که بود در زیج [illegible] معلوم شد [illegible] این سال [illegible]
بود [illegible] تقویم آخر النهر که بود در زیج [illegible] حرکت شش ساله [illegible] معلوم شد [illegible] تقویم [illegible]
که بود [illegible] حرکت شش ساله [illegible] شد [illegible] عرض [illegible] چهار [illegible]
قواطع را بعینه از زیج در هر سال که خواهند نقل نمایند [illegible] زیج [illegible] این مقاله [illegible] حرکت

جدول حرکت ثوابت در ایام و شهور و سنه

	درج	دقایق	ثوانی	ثوالث
حرکت یکروزه	٤	٤	٤	ح
شش روزه	٤	٤	٤	نا
یکماهه	٤	٤	د	لو
دو ماهه	٤	٤	ح	کو
سه ماهه	٤	٤	یب	لط
چهار ماهه	٤	٤	لو	نب
پنج ماهه	٤	٤	کا	ه
شش ماهه	٤	٤	که	ع
هفت ماهه	٤	٤	کط	٧
هشت ماهه	٤	[illegible]	[illegible]	مر
نه ماهه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نز
ده ماهه	[illegible]	٤	ید	یه
یازده ماهه	٤	٤	مو	ع
دوازده ماهه	٤	٤	ه	لو
یکساله	٤	٤	نا	کو
دوساله	٤	ا	ید	نا
سه ساله	٤	ب	لد	ر
چهار ساله	٤	ج	که	مح
پنج ساله	٤	د	ر	ح
شش ساله	٤	ه	ح	لو
هفت ساله	٤	و	٤	٤
هشت ساله	٤	و	نا	کو
نه ساله	٤	ز	مب	نا
ده ساله	٤	ح	لد	ر
بیست ساله	٤	یر	ح	لو
سی ساله	٤	که	مب	نا
چهل ساله	٤	لد	ر	ح
پنجاه ساله	٤	مب	نا	که
شصت ساله	٤	نا	که	مح
هفتاد ساله	ا	ا	٤	٤
هشتاد ساله	ا	ح	لد	ر
نود ساله	ا	یر	ح	لد
صد ساله	ا	که	مب	نا
دوصد ساله	ب	نا	که	مب
سیصد ساله	د	ر	ح	لد
چهارصد ساله	ه	یب	نا	که
پانصد ساله	و	ح	لد	ر
ششصد ساله	ح	لد	ر	ح
هفتصد ساله	ط	٤	٤	٤
هشتصد ساله	ی	که	مب	نا

ثوابت ختم کردیم خاتمه در عمل کید و کتب الملک کید کو کبی ست نحس و سیر او معکوس ست مانند کوکب راجع دوری
نهصد و چهل و چهار سال تمام کند و برجی بدوازده سال قطع کند و چنین کوکب در فلک پدیدار نیست و قاعده استخراج
تقویم کید از جدول آنست که اول انچه در جدول سنون بازای صفر نوشته است بر تقویم ثبت کنند از برج و درجه
و آن دریه است یعنی هفت برج و پانزده درجه بعد از آن سنون تامه و شهور تامه مطلوب را از تاریخ فارسی
در جدول آید و هر یکی را از جدول او بازای آن عددی مبدا اند و جنس بر جنس می افزایند تقویم کید در بعضی
البتار معروض حاصل شود و این حرکت برخلاف توالی باشد یعنی چون حرکت یکماهه که آن تمام ا سط حرکت است
یعنی ا با جـ دوازده بار و حرکت خمسه یکبار یعنی تمام حرکت یک خرزه تامه ست ما سمط بر برد و تمام او ا با ح از سر
سال که حاصل کرده باشند کم کنند حرکت سی سال دیگر حاصل آید و اگر خواهند تمام این حرکت بیفزایند همان مطلوب
حاصل آید مثالش خواستیم که بدانیم که تقویم کید در روز دوشنبه چهاردهم جمادی الآخر که نوروز سلطانی است
کی بود و این روز موافق شانزدهم مرداد ماه سنه نهصد و بیست و نه ناقصه یزدجردی که نهصد و بیست و هشت تامه بود پس
بازای صفر از جدول سالها ده سه نقل کردیم و بازا کطه یافتیم ط ا تا نقل کردیم و بازا کـ یافتیم ح نقل کردیم
و بر هم افزودیم دوازده برج طرح کردیم باقی یا نرث ... این تقویم کید باشد در اول فروردین نهصد و بیست و نه ناقصه
یزدجردی پس حرکت یکماهه که بود با سمط حرم بر این افزودیم پنج نوبت حاصل تقویم کید در اول مرداد ماه قدیم
ست و باز حرکت شانزده روز بر آن افزودیم کید در روز نوروز مطلوب تقویم حاصل شد و جدول کید ثبت
اما طریق استخراج کسب چنان بود که ساعات اجتماع را در دوازده ضرب کنند و بر تمام ساعات آن روز یا آن شب که اجتماع

در و بود قسمت کنند خارج قسمت ساعات
ممنوح بود که اجتماع در آن ساعت ست و بعد
از آن ملاحظه نمایند که آن شب یا آن روز
کدام کوکب مسئول بود روز یا شبی که نوبت بدو
کوکب رسد ... کنند همان عدد و اما تقویم
شمسی در اول فروردین ماه جلالی چهارصد و هشتاد و
شش ... سمط ... کسر ...
ه ... دو ... و دی ...
... و الله اعلم بالصواب

	تقویم		تقویم		تقویم		تقویم		تقویم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٤	اکرده	س	ر ٤ ٤	ا	اکطرم	ا	اکط نه له	نو	اکط لو مو
ا	اکر ل	ع	و ه ٤	ب	له کا	ب	لط ے		نوا
ب	له ح	ف	ه ے ٤	ح	ع ا		نع مو	ع	نس
ج	کـ ل	ح	ر له ٤		کد ے ٤	د	ع کا	لط	نص
د	ط	ح	مه ک ٤	٠	یر کا	٠	نو نو	ک	ناصر
ه	حر ل	د	رے ٤	د	مر	٠	نر لب	ط	ناکب
و	مطه	مه	٤ ٤ ٤	ر	ر ص	ر	مز ر	ب	ه غ
ز	س له	ث	ه ک ٤	ح	ناک	ح	نو م	٩	ه لح
ح	سے ط	ک	و ے ٤	ط	ط	ه	نو نع	له	ح
ط	ل ح	ح	ے ٤ ٤	ے	کر نو ح	ے	نه بم	ا	طام
ی	ا ه ٤	ذ	اک ٤	ط	مه م	ا	نه کط	لو	صط
یا	سے ٤	ض	ه ے ٤	س	لـ ح	س	نه	ر	ح مر
یب	لط ٤	[illegible]	٤ ٤	[illegible]	اکر ٤	ع	س م	٩	[illegible]
م	ح ط ٤	ع	٤ ط ٤			ط	تر صه	[illegible]	ع ز
ه	[illegible]	[illegible]	٤ ٤ ا			مه	اکطره	ل	اکط مر

بسم الله الرحمن الرحیم حمد بی پایان بدیع الاساس حضرت صانعی را که مجموع وجود و جمیع موجودات نقطه از خط توانا
صنع او کمال قدرت او بست تا صنع بین که در این گلشن کرم هر دم لطفه بوجود آید از عدم و صد هزار تحف و تحیات
طیبات بروضه مطهر و مرقد منور معنبر سید العرب و العجم علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و بر آل و اصحاب او رضوان الله
علیهم اجمعین باد اما بعد این مجموعه ایست مشتمل بر چند و شصت هنر که هر یکی در نفاست خوبی بی نظیر است مسمی به
مجموعة الصنایع مبوب بچهل باب باب اول در ساختن مروارید باب دوم در ساختن لعل و یاقوت باب سیم
در حل و املای مروارید باب چهارم در حل کردن زر باب پنجم در ساختن زمرد و زبرجد باب ششم در ساختن
فیروزه و الماس و مرجان باب هفتم در رنگ کردن عاج باب هشتم در ملاح بلور باب نهم در رنگهای فرنگی و
لیلاج چینی باب دهم در ساختن شیشهای فرنگی که چون کاغذ توان پیچید باب یازدهم در ساختن تیغ و پیکان و سر نیزه
که زخم او هیچ چیز به نشود باب دوازدهم در آب دادن تیغ و کارد باب سیزدهم در رنگ کردن بلور باب چهاردهم در ساختن
مینا و نگین هفت رنگ باب پانزدهم در ساختن خضاب هفت رنگ باب شانزدهم در پختن شنگرف رومی
و غیره باب هفدهم در رنگ کردن کاغذ باب هجدهم در ساختن زنگار و کشتن الجوهر باب نوزدهم در شنگرف [illegible]
بکار بردن در نقاشی و غیره باب بیستم در ساختن کوره جهت شنگرف پختن و ساختن چاه دفن جهت حل مروارید
و غیره در حل حکمت و قلقند و قلقطار و قلندیس و قلقنت [illegible] باب ۲۱ در رنگ کردن ظرفها [illegible] کوزه و کاسه
باب ۲۲ در حل کردن نقره و مس و فولاد و سرب و قلعی و زرنیخ و غیره باب ۲۳ در کشتن سیم و زر و مس
و فولاد و سیماب و طلق بجهت خوردن باب ۲۴ در ساختن [illegible] جهت [illegible] برد کشیدن مس از [illegible] باب ۲۵
اندر ساختن روغن اسکندری و روغن نی و تعبیه جهت آتش قلاع و در شهر دشمن افکندن باب ۲۶ در ساختن
کلکنه جهت امساک منی باب ۲۷ در عمل سفیداج مهره و کاشغری باب ۲۸ در صنعت نخل بندی از موم که از گل و بیخ
فرق نتوان کرد باب ۲۹ در صنعت حلیة الکتاب و روغن از کاغذ برداشتن و غیرها باب ۳۰ در صنعت الکتابت
باب ۳۱ در صنعت رستهای کاغذ ساختن باب ۳۲ در عجایبات باب ۳۳ در [illegible] باب ۳۴ در ساختن [illegible]
پر تیر که اگر ده روز در آب بود نیاید باب ۳۵ در ساختن تاریخ سخن گو باب ۳۶ در ساختن [illegible]
و حل طلق و غیرهم باب ۳۷ در رنگ کردن یاقوت سفید که سرخ شود و در خط عقیق نوشتن [illegible]
دیگر باب ۳۸ در برداشتن داغهای که در جامه و غیره شده باشد باب ۳۹ در رنگ کردن [illegible]
باب چهلم در صنعت آتشبازیها از هر رنگ باب اول در ساختن مروارید و آن [illegible] فصل است فصل اول
بگیرند مروارید خرد پاکیزه و صاف سفید چند تو بآب و نمک بشویند [illegible] حل کرده [illegible]
نوشادر چنان بود که بسایند بفغره و در آب بجوشانند و پوست از وی باز کنند و قدری از سفیده از سر آن برگیرند

ودست بجای آن نالند تا زرده بیکبار از انجا بیرون جهد و سپیده مانند بوته بماند پس نوشادر را کوفته و بیخته وصاف کرده
در میان بیاض البیض مسلوق کنند و بر سر آن پایه گل بنهند و در میان آب نمک گرم یک شب بنهند تا حل شود بعد از آن
در ظرف آبگینه کنند و دانهای مروارید شسته را در آن بنهند تا یک شب پس با نمک گرم بشویند بعد از آن ترنجی بستانند
و سر اورا بر دارند و میان آنرا خالی کنند تا چون بوته شود و آنچه از آن بر آورده بودند بکوبند کوفتنی نیک و باز
در درون ترنج کنند پس لولو شسته را در آن بنهند و پوستی از سر آن بر داشته بودند بجای خود کنند آهسته
بدوزند آنگه بستانند پاره کرپاس نو و در آن بپیچیده بریسمان محکم ببندند بعد از آن گوی در زمین بقدر ترنج بکنند
و پر از سرگین اسپ کنند از تر و خشک برابر و ترنج را در آن زبل نهند و طغاری بر سر آن حفره نهند و بر کنار طغار خاک
بریزند و بگذارند تا شش روز بعد از آن بیرون آرند لولو حل شده باشد بکفچه از زجاج یا نقره در ظرف آبگینه کنند
و سه بیکدیگر می آمیزند تا نیک آمیخته گردد پس جامه پاره ابریشمی بستانند بقدر پنجه و انگشتان بدوزند و در دست
راست کنند و چندان از آن جامه بیازند که در کف دست بچسبد پس از آن خمیره بگیرند چندانکه خواهند و در میان کف
دست بمالند تا نیک حب گردد پس از آنکه انگشت به بیاض بیض مرقق مالیده باشند و پس سوراخ کنند بسوزن یا نقره
و در آویزند در میان دو قدح آبگینه که بغایت روشن باشد تا یک شبانروز پس در پیه بط یا در میان خمیر آرد میده
نهاده بخورد مرغ دهند و با آن مرغ چندان بازی کنند که مانده شود و اگر آن حب دانگی یا دانگ و نیمی باشد بگذارند
که آن مرغ چیزی بخورد یا ساکن شود بعد از آن مرغ را بکشند و حوصله او را شکافته بگذارند تا خشک شود پس
دانهای را بیرون آرند با سوزن نقره بعد از آنکه خوب سرد شده باشد و بیاویزند سه روز تا نیک خشک شود پس گیرند
اگر زردی در او باشد بستانند سر ترشی و در آن افکند بر طرف شود و سفید و لطیف گردد فصل دوم
بگیر مروارید کوچک و در هاون زجاجی بکوب و بهر ده درم از آن یک درم سیم و دو درم زرنیخ کن و در چاه حل دفن کن
تا حل شود بعد از آن بیرون آر و از وی مرواریدهای کوچک و بزرگ چندانکه خاطرت خواهد بساز و بعد
آن را سوراخ کن بطریقی که گفته شد و در میان دو قدح در آویز تا خشک شود پس بخورد مرغ خانگی ده لیکن مرغ
سیاه بعد از گرسنگی او در انگشت بریان کن و بگذار تا سرد شود پس دانها از شکم او بیرون آر که از مروارید
بحری بهتر باشد و صفت چاه حل در جای خود گفته خواهد شد فصل سیم بستاند مروارید خرد صافی بگیر و صدف
سفید صافی بگیر و مروارید را بطریق مذکور بشویند و هر دو را در هاون آبگینه سحق کنند بحدی که همچو سپیده شود
بعد از آن در قاروره پاکیزه کنند و سر قاروره هم باید آبگینه باشد پس چنانکه ترنج آبدار دو نیمه کنند و مغز
آن بیرون کنند و دانه آن دور کنند و آن مغزها را در هاون آبگینه نیک بکوبند و در پارچه سفید صاف کرده بپالایند و آن
آب را در مروارید و صدف مذکور که در قاروره است کنند چنانکه چهار انگشت بر سر آن بایستد پس قاروره را بنهند و

بآرد برنج و نمک مهر کنند و محکم کرده در چاه حل دفن کنند و هر سه روز آب بر زبل افشانند و تغار بر سر آن نهند تا
مدت [illegible] و یک روز بعد از هر هفت روز زبل را تازه کنند چون مدت مذکور بگذرد مجموع را بیرون آرد و سر آن
بگشاید مروارید و صدف حل شده باشد و آنچه بر سر آب ترنج چون پرده عنکبوت بود مروارید باشد آن را
بکفچه نقره در ظرف زجاجی کنند و آب ترنج را آهسته در سنگ دیگر کنند و آنچه در ته قاروره باشد ضمیر با
مروارید حل شده باشد بیامیزد تا هم یکی شود پس در پارچه حریر سفید کنند و آب از وی بچکد خشک شود با
قدری سفیده بیضه خمیر کنند و به قدر نخود که خواهد غلطان کنند بعد از آن بعدد هر یکی از آن صد پنبه دانه در خلیطه کرده
دانهای غلطان را در آن خلیطه کنند تا یک شبانروز بماند صاحب جلا شود پس بیرون آرد و در خمیر آرد
مید کرده بخورد مرغ دهد و او را چندان بدواند که سست شود تا کشته شود و در تنور گرم بریان کنند و بیرون
آرد و بگذارد تا سرد شود پس از حوصله آن مرغ بیرون آرد لولو باشد در نهایت لطافت و باید که هر یک دانه نقره
یک مرغ دهد بعد از آن بحکاک دهد تا سوراخ کند فصل چهارم نوع دیگر بیارد مروارید ریزه و پاکیزه بشوید
و در قاروره سر فراخ کند و آب ترنج و سیر و پیاز و لیمو در آن بریزد و سر شیشه را بسته در آفتاب نهند چندانکه
تمام آبها را بخورد و باز از همان آبها بریزد تا هفده روز تا بیست و یک روز حل شود بعد از آن در کاسه چینی کنند و کاسه دیگر
بیارد و از آن محلول هر قدر که خواهد در آن کاسه کنند و [illegible] در کرد و پس آهسته در کاسه دیگر کنند
همین طریق تا همه مرتب شود و باید که یکی بیکی لاحق نشود و در سایه نهند و سر او بجامه ببندد چون اندکی خشک
شده باشد میلی از نقره باریکی موی اسپ تا زد و همه را سوراخ کند پس بیارد ماهی و شکم او را پاک بشوید و
مرواریدها را در شکم ماهی نهد و ببندد و در تنور بریان کند پس بیرون آرد و سرد کند و مرواریدها را برآرد بهتر آب
به از بحری باشد فصل پنجم بیارد مروارید سفید خرد و نیک آب بدو و به پنبه و حریر سفید و در شیشه دهن فراخ
کنند و چندان آب ترنج در وی ریزد که دو انگشت بر سر او بایستد و سر آن را محکم کرده تا ده روز در سایه بیاویزد
و بعد از آن در حریر پاکیزه نهد و در لته سفید پاکیزه ببندد تا تمام خشک شود پس آن مقداری که خواهد گرد کند و به نیک
سوزنی از نقره بگذرانند پس در شیشه سفید نهند و در سایه بیاویزد تا خشک شود بعد از یک هفته در خمیر کرده
و بخورد مرغ دهد و مرغ را بکشد و در تنور بریان کند پس بیرون آرد و [illegible] سوزنهای نقره از آن برآرد و آن دانها را
در میان برنج یک روز یا سه روز بگذارد پس برآورده بشوید و در رشته ابریشم بکشد مروارید باشد در نهایت
لطافت فصل ششم بیارد مروارید خرد پاکیزه شفاف و با آب نمک چند بار بشوید و در شیشه سر فراخ کند
و آب ترنج در آن بریزد و ده هفته در چاه حل در میان زبل اسپ نهد تا حل شود بعد از آن در کاسه چینی
کند و با آب [illegible] بشوید تا ترشی ترنج برود بعد از آن مروارید خرد و بزرگ سازد و بسوزن نقره سوراخ کنند

پس بیاید و تیر را یک دفعه دور کند تا تمام آب برود بعد از آن که بر آب کند تمام تیرگی و سفیدی او برود بعد از آن تیر را
خشک کند و مثقالی از آن خرد کند مروارید را بعد از آن که در [illegible] با سوده کرده در حل [illegible] کند و در آب [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] مروارید [illegible] شکل [illegible] مروارید [illegible] باشد که گویا [illegible] آورده اند فصل هفتم
مروارید [illegible] خواهد که بطریق مذکور حل کند تا بر مرغ سفید جمع کند و شکلی از موم [illegible]
میان خالی و آن محلول را در [illegible] کند بعد کاسهٔ چینی بنهد و کاسه دیگر بر سر آن نهد تا یک هفته بگذارد و [illegible]
باشد بعد از آن با موی خوک سوراخ کند و هم در آن کاسه بگذارد تا خشک شود بعد از آن بیارد قدری خمیر که با شیر
[illegible] کرده باشد و چهار او در آن خمیر کرده در شکم ماهی تازه بنهاده ماهی را در گل گیرد و در تنور گرم نهاده بخورد تا
ماهی پخته شود پس بیرون آرد و مروارید ها را آهسته از شکم ماهی بیرون آرد و بگذارد تا [illegible]
سفید تعفیف کند و آن [illegible] در آب [illegible] در کاسه چینی اندازد تا [illegible]
پس در رشته کشد و [illegible] مذکور شد [illegible] باشد [illegible] ساختن لعل و یاقوت [illegible]
فصل اول در ساختن لعل بیارد بلور کشمیری صاف [illegible] باشد [illegible] گرد [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] آتش [illegible] گرم شود آن بلور را در آن اندازد تا [illegible] شود [illegible]
چنان کند بار دیگر گرم کند و در آب [illegible] تازه [illegible] مرتبه [illegible] در رنگ [illegible]
[illegible] تمام بگذارد بعد از آن بیرون آرد در رنگ لعل [illegible] باشد فصل دوم در ساختن [illegible]
[illegible] صلایه [illegible] کند [illegible] آن [illegible] کند
[illegible] بعد از آن [illegible]
صلایه [illegible] صلایه کند [illegible] کند [illegible]
چند انکه تمام آن بلور [illegible] کند [illegible] بلور [illegible] آب [illegible]
[illegible] بلور [illegible] کند [illegible] محکم کند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] صلایه کند [illegible] کند [illegible] بگذارد
[illegible] شود [illegible] باشد [illegible] بگذارد [illegible]
[illegible] بگذارد [illegible] سیاه شود [illegible] باشد والله اعلم بالصواب [illegible]
مروارید [illegible] آن چند فصل است فصل اول [illegible] مروارید [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] مروارید [illegible] بعد از آن [illegible]
چنان شود [illegible] آورده اند فصل دوم مروارید [illegible] باشد [illegible]

در ماست کنند و بپوشانند و در زمین خوش [illegible] مروارید [illegible] بپوشانند [illegible] تا سه مرتبه چنین کنند
بزرگ [illegible] خود آید بعد از آن بیاید بر کنار [illegible] آن [illegible] بر سر [illegible]
کرده بگذارند و اگر مروارید بزرگ باشد [illegible] میان [illegible] بپوشانند و بیرون آورند بزرگ اصلی شده باشد
فصل [illegible] مروارید [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]
آن [illegible] داخل کرده سحق کنند و قدری [illegible] بر آن ریزند و قدری شیر [illegible] داخل کرده خمیر کنند [illegible]
خوب [illegible] کرده باشند [illegible] مروارید [illegible] و باز از اجزای کوفته قدری بر آن بپاشند [illegible]
نرم [illegible] مروارید [illegible] باشد و اگر مروارید سرخی داشته باشد سفید [illegible]
[illegible] کنند [illegible] مروارید [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] فصل چهاردهم در جلا دادن [illegible] که از بوی خوش تباه شده باشد [illegible]
[illegible] ظرف آبگینه [illegible] سر [illegible] زیر زند و [illegible]
[illegible] بکنند [illegible] نرم شده [illegible] بیرون آرند و آب [illegible] کنند تا چند مرتبه
[illegible] سفید [illegible] بیرون آید و اگر [illegible] سفید [illegible]
مروارید [illegible] سفید [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و مروارید [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] عمل کنند تا [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible] زر خالص [illegible]
[illegible]
[illegible] سحق کنند [illegible]
[illegible]
فصل [illegible] زر سرخ خالص [illegible] عمل کرده [illegible]

و صلایه کند تا حل شود و اگر خواهد در نوشتن بکار برد قدری صمغ عربی بیامیزد فصل چهارم بیارد زر ورق کرده چندانکه
خواهد و در طبقی کرده و دو دست را با آب صابون پاک بشوید و ناخن بگیرد پس بیارد صمغ عربی پاک کند حل کرده و بر کف
دست بمالد و ورق زر را بر او افکند و به سر انگشت بمالد تا متلاشی شود و قدری صمغ بمالد و زر را بدان مالد چندانکه ضرور باشد
و دو دست را بر یکدیگر محکم بمالد هرچند بیشتر بمالد بهتر است بعد از آن دست را در کاسه چینی بشوید و بگذارد تا زر
فرو نشیند بعد از آن آب از سر آن دور کند و قدری صمغ باز بمحلول آمیخته در دوات چینی نگاه دارد و بواسطه نوشتن
هرگاه خواهد قدری در گوشه‌ای کند و صمغ عربی داخل کرده بنویسد همینکه خشک شود مهره کشد که زر خواهد بود
باب پنجم در ساختن زمرد و زبرجد و آن سه فصل است فصل اول بیارد زرنیخ یک مثقال و نقره پنج مثقال و
سیماب مصعد پنج مثقال و نمک قلیا پنج مثقال و مس سه مثقال و نیم و مروارید خرد پنج مثقال و این دارو را همه بسرکرد
و ملغمه باشد بعد از آن همه را با هم بساید و در بوته کند و در کوره شیشه گر یا کوزه گر بنهد و آتش کند بعد از آن
بیرون آرد و بار دیگر بکوبد اگر سیاه باشد با سرکه گرم بشوید و خشک کند و مروارید آن بسایند و در بوته و ابتدا کرده باز با
و یک شبانه روز آتش کند تا در بوته و آن بگذارد پس بیرون آرد که تمام شده باشد لیکن رنگ گل بوته با آن ملغمه تا باشد
چون بچرخ زنند زمردی تمام باشد فصل دوم بیارد مینای سبز جلبیده که در وجوش نباشد دو درم و زر ورق خالص
دو ماشه و بوته بسازد پاکیزه و مینای مذکور را با زر ورق در بوته بنهد و بعد از آن بیارد غوکی که در هوای برشکال
ببرد رضت می باشد از آن غوک یعنی آن زر ورق مذکور در آن بوته انداز و آتش کند بطریق زرگران چنانکه
هر اسبا آب شود پس بیارد از سنگ جراحت کالبدی بموازنه آنکه نگین مذکور بدان کنند و باید که کالبد هموار باشد
اجزای گداخته را در آن کالبد ریزند و بر بالای آن آب بریزند تا سرد شود بیرون آرد و بچرخ هموار کند اگر صیقل
کند شاید و اگر نگین کند بهتر آید فصل سیوم در عمل زبرجد بیارد مینای سبز چندانکه خواهد و نگینها سازد بهر نوع
که خواهد بعد از آن شب یمانی حل کرده و نگینها را در سفال آب نارسیده نهد و با آتش تیز گرم کند چون نیک
گرم شود چنانکه انگشت بر آن قرار نگیرد بیارد آن شب یمانی حل کرده و قطره قطره بر آن نگینها می چکاند تا
سه نوبت گرم و سرد کند پس دست باز دارد و بشوید بتوفیق خدا رنگی پیدا کند مانند زبرجد باب ششم
در ساختن فیروزه و الماس و مرجان و آن سه فصل است اول بیارد سنگ مغنیسیا دو جزو سرمه صفاهانی و
دو جزو آبگینه آسمان گون و بکوبند و با هم بیامیزند پس بیارند حجر سفید چندانکه باید و صلایه کنند و بهر یک وقیه
از حجر دو قیراط از داروی مذکور و براده نقره هشت درم یک درم و سیماب مصعد پنج قیراط بگیرند بعد از آن
همه را با هم بیامیزند و با سرکه بیامیزند آنگاه در بوته سنگی بنهند و در کوزه نهند چندان آتش کنند که بگدازد
پس بیرون آرند که فیروزه پسندیده باشد فصل دوم بیارد بلور کشمیری و آن را بچرخ مثل الماس بتراشد

به هر صورت که خواهد پس بر سفال آب نار رسیده نهند و آتش کند چندانکه انگشت قرار نتواند کرد پس ریش در میان نهند
چو به سوده نهند و بمالند و هم در سفال نهند اما در کاغذ پیچیده و چهار مرتبه همین عمل کند بار چهارم بر آرد و بر آب کشند الا آنکه
شده باشد فصل سیم بیارد شیر گاومیشی که اول بچه آورده باشد و بیارند از صدف مهره سنگ که آن را باد مهره
گویند نشسته زر تو لا که سبز می کنند و آن مانند ناخن رنگ کشد سه درم و شنگرف سه درم اجزا را صلایه کرده
با شیر ولاکنه یکجا آمیخته کنند تا نیکو بهم بیامیزد و غلوله سازند بدین نوع که خواهند بعد از آن بیارند قلم کوسفند و یک
بشویند و غلوله را در او ریزند و در میان هر دو مهره قدری بر کف مالیده آن نهند تا بهم بچسبد و سرهای قلم را
با خمیر محکم بگیرند و بگذارند تا خشک شود پس بیارند دیگی پاکیزه و نصف دیگ آب کنند و مقدار چهار انگشت پنبه
دانه بر بالای آن ریزند چنانکه تمام روی آب گرفته شود بعد از آن سر دیگ بنهند و تقید کرده و پای آتش نکنند
پس فرود آرند و قلم را بر آورده سه روز در سایه بگذارند بعد از آن بگشایند مرجان ما باشد در غایت خوبی
و سرخ جلا داده سوراخ کنند باب هفتم در رنگ کردن عاج و آن چند فصل است اول در رنگ کردن عاج سبز
بیارد عاج خوب و از آن هر چه خواهد بتراشد بعد از آن در شیر گاو اندازد و اگر یافت نشود در ماست اندازد و ظرف
شیر یا ماست باید که مس باشد چون یک شبانه روز بگذرد بیارد زنگار تر سائیده هر روز نیم سیر در ده سیر
خورانی ریزد و بهم بگرداند در ده روز رنگ گیرد و اگر چهل روز این عمل کند رنگ بمیان رسد و از درون هم رنگ
شود فصل دوم در سرخ کردن بیارد عاج تراشیده و یک هفته در شیر گاو سرخ بخیساند چون به غایت
که کار رود از آن فرود بعد بیارد رنگ لاک و در شیر ترش ریزد و عاج را در میان بگسترد تا شبان روز اندازد تا بجهد
رنگین شود فصل سیم در رنگ لاجوردی بیارد عاج تراشیده و در ماست ترش اندازد و نیل را خوب ساید
و هر روز قدری در آن ریزد تا دوازده روز و اگر خواهد بیرون و درون او تمام لاجوردی شود تا یکماه این
عمل کند فصل چهارم در سیاه کردن عاج بیارد پوست انار کوفته و در پاتیل آهنی کند و آب در وی ریخته بر
بالای آتش نهد چون بجوش آید فرو گیرد و سوهان آهن در وی ریزد و بگذارد و قدری آب نارنج نیز در وی
کند چون مدت ده روز عاج در آن باشد سیاه شود فصل پنجم در رنگ نارنجی بیارد عاج و هر چه خواهد از آن
بتراشد و در میان شیر ترش اندازد و هر روز برنج سیر زرد چوبه صلایه کرده با زرنیخ در آن ریزد و بگرداند
تا چهل روز که اندرون و بیرون او رنگین شود فصل ششم در حل کردن عاج بیارد خرده عاج و در شیر گاو
ریزد و بعد از دو ساعت از شیر برون آرد و با سرکه شیر درهم بیامیزد چون چنین شود از وی هر چه خواهد بسازد
و بگذارد تا خشک شود باب هشتم در تلاویح بلور تعلق رنگهای غیر مکرر و آن هفت قسم است اول در رنگهای که
به تنور ساخته شود چون رنگها بر آبگینه طلا کنند و در تنور ریزند آبگینه شکسته شود و همواره بیرون آید

واین عمل باطلاکه کرده شود بعد که سحق کنند نیکو آید و تعلیم آهن بر آبگینه باید نگاشت تا بهر اد بیرون آید اول در رنگ یاقوت
بباید زر پخته زرد و دو جزو دیگر زر سه جزو و شب یمانی یک جزو سحق کنند چنانکه گفته شد و در زجاج عمل نماید دوم در رنگ
لاجوردی بباید رسیم سوخته دوازده جزو و توبال آهنی دوازده جزو و لاجورد چهار دانگ گرفته یکروز در آب [illegible] سحق
سحق کند دیگر روز با سرکه انگوری اما در رنگ سیم سوخته را نیکو بکوبد تا خوب سحق شود و به آب مورد و کیرد تا نیکو آید سیم
زرد بسیار در روی سوخته یکجزو زاج دو جزو سحق کنند نیکو آید چهارم در رنگ دادن و گداختن بلور بباید بلور و نیکو [illegible]
ده درم برنج و شتی در آن اندازند و بگذارند و بار آب باید و با آب رنگ بشوید و دیگر باز بگدازند و اندکی برنج
دیگر در آن اندازند و بعد از آن قالب که خواهد بریزد که نیکو آید پنجم در رنگ سبز بسیار در روی سوخته ده درم و مغل [illegible]
و برنج سه درم بر یک رطل بلور زنند نیکو آید ایضا در رنگ زرد بر صد درم آبگینه شصت درم طوطیا یکدرم زاج بکوبند
و سحق داخل کرده بگذارند نیکو آید ششم زبرجدی بسیار بلور و آبگینه و زنگار اجزا برابر بگدازند نیکو آید ایضا در رنگ
آسمانی آبگینه صد و پنجاه درم برنج سه درم سیم سوخته چهار درم بگدازند نیکو آید هفتم در رنگ نارنجی بسیار رسند روس
و با ملغز [illegible] بکند و با بلور سوده در کوزه نهند و بگدازند نیکو آید [illegible] هم در رنگهای فرنگی و لطایف چینی و از آن فصل
لعل بعد ساختن گونه فرنگی بباید انگور سیاه ده جزو و صبر سقوطری سه جزو و زرد چوبه یکجزو و چوب بقم ده جزو
سپند سوخته یکجزو مجموع را کوفته با آب انگور بریزند و بس چند ظرف مس کرده سه شبانروز بگذارند تا خوب تر شود
بعد از آن یکجزو نوشادر در آن ریزند و با آتش ملایم چند جوش بدهند بعد از آن صاف کرده پنج جزو نبات
در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید پس از دیگ بر آرند و در شیشه کنند اگر در نقاشی بکار برند لعل [illegible]
کرده و اگر تعالی زرنگار مانند و الماس و غیره را بر آن غالب زنند چون نزدیک بخشکی رسد ورق زر بر بالای آن بچسبانند
تا بالیدن شیء لطیف نماید و اگر زر هم بچسبانند نیکو بود و در لطایف چینی بی مثل بود و در بسیار جایها بکار آید فصل
دوم در لطافت که آن بدار رنگ فیروزه خواهند چون سنگ سخت بود و در آب خراب نشود بسیار در زنگار فرعونی ده جزو سریشم
پنیر نه جزو و دو وفی کمان دو جزو اول زنگار را چندان صلایه کنند که غبار شود آنگاه باز دهن کمان بیامیزد و سحق نیکو
کند بعد از آن سریشم مذکور داخل کنند که در صلایه بچسبد و سنگ توان بست چون همه یکذات شود در هر چه خواهد بسازد
و خشک کنند و ملایمات طرابقیست که گفته شد از فیروزه فرق نتوان کرد و در آب خراب نشود و در خشیده
و براق باشد سیم لطافت طاوسی که نه فرنگی سه جزو مس سوخته یکجزو سریشم پنیر یکجزو سنگ سلیمانی
بر داقراشید و در صلایه تعقیر کنند که طاوسی یک گردد مانند سنگ جلا داده و براق شود و با آب خراب نگردد
هر چه خواهند بسازند باب دهم در ساختن تیغ فرنگی بسیار نند نعل اسپان چنانچه در زیر سم اسپان سائیده
شده باشد و در آتش بزنند تا سرخ شود و چون بیرون آرند سه را یکی کنند و هر چه خواهند از آن بسازند و هر بار

که آن را که از آتش بیرون آرند به نمک ساجی که آن را اشخار گویند فرو کنند و همچنین عمل می‌کنند و هر بار تاب
ساجی می‌کشند تا وقتی که آنچه می‌سازند تمام شود و نرمی بهم رسیده باشد که چون کاغذ تواند پیچید و در مرتبه [illegible] برداز[illegible]
و البکینه بهتر و نوع دیگر ساختن تیغ مجرب این است که بیارند تیغ سیر آهن نرم کهنه و دو قرص سازند و سوراخی چند در آن
دو قرص آهن بکنند پس بیارند چهار درم تلقی و دو درم مرقشیشا و دو درم زنگار معدنی و دو درم [illegible]
و دو درم سرب و قلعی مجموع را سوای مرقشیشا بگدازند تا چون گداخته باشند مرقشیشا را [illegible] در سوراخها
و در [illegible] آن آهن [illegible] و سر دو طبق آهن یکجا کنند و در آن [illegible] بهم بسته [illegible] و در [illegible] آن گل حکمت بگیرند و در
آفتاب نهند تا خشک شود بعد از آن در آتش اندازند و بدمند چون بجوشد بیرون آرند و بکوبند و هر بار که
در آتش اندازند و بکوبند چنانچه در هشت بار زیاده بار هر دو طبق یکی گشته باشد اگر خواهند تیغ محرابی بسازند و اگر
خواهند کارد و غیره و این عمل اهل مغرب است باب [illegible] ساختن تیغ و پیکان و سر نیزه که زخم او به هیچ به نشود
تا آنکس بمیرد بیارند آهن نرم ده جزو و مس سه جزو و [illegible] سوخته و سرب و برنج سه جزو درهم آمیخته در بوته بزرگی نهند
و قدری تنکار بر روی آن بریزند بگدازند چون گداخته شود بوته را در بول حمار فرو برند تا سرد بشود بهمین طریق سه مرتبه
عمل کنند بعد از آن هر چیزی که از این آهن بسازند از تیغ و کارد و غیره زخم آن به نگردد نوع دیگر در آب دادن تیغ که
همین کار کند بیارند [illegible] و سرگین و خاک مجموع را باهم بکوبند و به بول حمار خمیر کنند و بر تیغ و غیره بیندایند بعد از آن
در آتش [illegible] آن را در [illegible] آب غوطه دهند همین کار کند باب [illegible] در آب دادن تیغ و غیره بیارند [illegible]
و نوشادر و [illegible] از هر یک جزوی و سحق کرده در آب کنند و تیغ را آب دهند چنان بشود که [illegible]
بگیرند [illegible] و بورق [illegible] و به بول حمیر آب دهند فولاد را [illegible] نوع دیگر زخم او [illegible] نشود بیارند گل و سرگین
[illegible] بیامیزند و بر آن بیندایند [illegible] نوع دیگر خاک و سرگین [illegible] بکوبند و بوزن هر دو [illegible]
بیامیزند و کنند بول حمار و بر آن بیندایند و باز بگیرند جزوی از [illegible] و [illegible] بول خمیر کنند و بمالند و در
آتش گرم کرده آب دهند زخم آن هرگز به نشود [illegible] باب سیزدهم در رنگ کردن بلور اگرچه در باب [illegible] گفته
شده است بیارند بلور صافی و [illegible] بسازند و جلا دهند و یک نفس در آتش نهند و آهسته در [illegible] تا چند مرتبه
پس [illegible] کاسه چینی نهند و در بالای آتش [illegible] آهسته آهسته بدمند تا گرم شود پس بیارند قدری [illegible] سفید [illegible]
کوفته [illegible] و بر سر آتش نهند همان [illegible] گرم [illegible] و در آن اندازند و بعد از نفسی برآرند و اگر خواهند که [illegible]
رنگین شود باز همین عمل کرده بگذارند [illegible] رنگین شده باشد نوع دیگر بیارند صمغ صنوبر دو مثقال و دم
الاخوین دو مثقال و قطران شامی و زرنیخ [illegible] نیم مثقال [illegible] نیم مثقال زهره گاو و بیامیزند پس بلور را گرم
کرده در میان آن اندازند بعد از سه ساعت برآرند رنگین شده باشد نوع دیگر بلور را گرم کنند و در [illegible]

بجوشانند پس قدری نمک و قدری سفیده تخم مرغ آبدار شود و اصل آلت که بکشی را گرم کنند و در آب بیندازند تا نیک گردد
بیاناتی گرم کنند و در آب [illegible] پخته افکنند و از [illegible] جلا برخیزد [illegible] بالا [illegible] و اگر در کوزه یا غذای
[illegible] باشد نوع دیگر بلور را در آتش گرم کنند و در آب [illegible] تنها با نمک تنها زنگ کنند جلای هم قسم همان طرح
و اگر بلور گرم را در آب [illegible] بیاد بپندارند رنگین شود نوع دیگر زنگ زرد دیگر بلور [illegible] تا قدر [illegible] انگار با هم
سحق کنند بلور را گرم کرده یک ساعت در میان اجزا بگذارند زرد شود نوع دیگر بلور را پاکیزه کنند
پس بگیرند قدری [illegible] و موم سفید را در ظرفی کرده بالای آتش بگذارند و روغن را در آن [illegible] قدری
آب [illegible] داخل کنند [illegible] را گرم کرده در آن افکنند باید که بلور و اجزا بسیار گرم نباشد نوع دیگر بگیرند سنگ
سلیمانی [illegible] و از بلور مهره‌ها سازند و با این اجزا بیالایند و در کوزه شیشه گری یک ساعت بنهند [illegible]
نیلم شود نوع دیگر [illegible] دم الاخوین و زرنیخ سرخ و زنگار و زرد و مصعد و روغن بلسان و نفط سفید و قطران
[illegible] از هر یک یک جزو با هم بیامیزند و بلور را در بوته مسی کرده در آتش بنهند تا مهره‌های بلور سرخ شود پس
[illegible] زبانی بر آورده در سرکه [illegible] برنگ یاقوت شود باب [illegible] در عمل مینا کاری بیارند سنگ
بلور با سنگ [illegible] بسایند و به سپر [illegible] جزو اسفیداج [illegible] جزو روی سوخته و سفیده ارزیز
یک جزو [illegible] با هم بیامیزند و [illegible] کرده [illegible] وصل کنند چنانکه [illegible] در آن بوته [illegible] بنهند
تا [illegible] بوته زیرین [illegible] آرند مینای سبز بود نوع دیگر بیارند سنگ بلور [illegible]
سفیده ارزیز خالص و قدری اسفیداج با هم بیامیزند همان طریق که مذکور رفت عمل کنند آسمان گون بود نوع دیگر بیارند
سفیداب [illegible] ده جزو [illegible] اسفیداج همان طریق عمل کنند مینای زرد بود نوع دیگر بلور [illegible] جزو
[illegible] سفیده ارزیز هر کدام یک جزو و همان طریق عمل کنند مینای سرخ بود نوع دیگر بلور [illegible] جزو
و مس سوخته و سفیده ارزیز و اسفیداج از هر یک یک جزو سنگ سلیمانی جزو با هم آمیخته همان طریق عمل کنند مینا
[illegible] باشد نوع دیگر بیارند [illegible] و [illegible] کبریت از هر یک چهار جزو و یک مثقال اقلیمیای سیم
مجموع را کوفته [illegible] کنند و قدری کبریت و اقلیمیا [illegible] با هم یکی شود بر بالای آتش
[illegible] سر دیگر [illegible] باشد و خشک گردد در بوته نهاده بگذارند پس بر آورده
[illegible] مجموع [illegible] ساختن [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال مجموع را کوفته و بیخته با [illegible] خمیر کنند و [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
یک مثقال [illegible] از هر یک یک مثقال و مجموع را کوفته و بیخته با سرکه خمیر کنند و [illegible]

نقلی سیاه بود و اگر بر کاغذ نقش کرده بر دست بندند بسیار خوش نماید نوعی دیگر زرکالچ [illegible] مثقال زاج یک مثقال شب
بیست مثقال زرنیخ [illegible] و صمغ عربی از هر یک مثقال زعفران سه حبه جمله را کوفته با ده مثقال حنا آمیخته و با سرکه
خمیر کرده بر دست بندند [illegible] بود نوعی دیگر خوش سیاه [illegible] زعفران [illegible]
هر یک [illegible] و مصطکی نیم جزو همه را کوفته با آب صمغ عربی [illegible] کنند و بر دست بندند [illegible] بغایت
لطیف بود نوعی دیگر [illegible] جوز [illegible] و کرکم و [illegible] از هر یک [illegible] و زعفران و مصطکی از هر یک نیم جزو
کوفته و بیخته با آب صمغ عربی خمیر کنند و بر دست بندند [illegible] شود بطریق رنگ [illegible] نوعی دیگر [illegible] پوست ترنج
و [illegible] از هر یک جزوی کوفته و بیخته و برابر مجموع حنا داخل کنند و دو درم مازو و سه درم [illegible] و دو درم [illegible] و
نیم درم مصطکی با آب [illegible] خمیر کنند و بر دست بندند [illegible] شود نوعی دیگر [illegible] درم و [illegible] مثقال [illegible]
و [illegible] و صمغ عربی و کتیرا از هر یک سه مثقال [illegible] مرغ خمیر کنند و بر دست بندند [illegible] شود [illegible]
[illegible] اقسام شنگرف اول [illegible] شنگرف [illegible] بیارند سیماب خالص [illegible] از ده جزو [illegible] جزو [illegible]
و [illegible] بیامیزند [illegible] سطری [illegible] که [illegible] شده [illegible] کل حکمت گیرند [illegible] اجزا در آن
ریزند بعد از این [illegible] جزو زرنیخ سرخ سوده در آن ریزند و بر هم زنند تا همه مخلوط شود بعد از آن [illegible]
[illegible] سر آن را محکم کنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر از آن [illegible] و سر [illegible] کل حکمت
[illegible] بیارند [illegible] بزرگ و قدری ریگ [illegible] کنند و شیشه را در آن ریگ نهند و چندان ریگ بریزند که شیشه
[illegible] ریگ پنهان شود و سر دیگ را [illegible] کل حکمت محکم کنند چون خشک شود دیگ را [illegible] و بعد از
[illegible] استوار کنند چنانکه قدری آتش [illegible] دیگ [illegible] از روز آتش نرم کنند و دیگر [illegible]
[illegible] آتش سخت بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس شیشه را آهسته بیرون آرند و بشکنند جمله اجزا
[illegible] شده [illegible] نیم [illegible] چند آنکه خواهند و در دیگ سفال آب [illegible] کنند پس
آتش [illegible] کنند و بچوب بر هم زنند تا سفید شود پس آن سفید [illegible] بریزند و بچوب
بر هم زنند [illegible] کرده [illegible] مثقال [illegible] از [illegible] سفید [illegible] شنگرف [illegible] نهند تا
یک [illegible] نگاه کنند اگر رنگ لعلی شده باشد خوب [illegible] تا [illegible] این عمل کنند
تا [illegible] شنگرف [illegible] سیماب خالص [illegible] ده درم [illegible] مثقال کوکرد [illegible] داخل
کنند [illegible] قاعده کردن و [illegible] کل حکمت کرده بعد از آن [illegible]
کوزه [illegible] چنانکه سر [illegible] بیرون [illegible] کوزه [illegible] کوزه را
[illegible] کل حکمت [illegible] کوزه [illegible] چنانکه سر کوزه بیرون باشد [illegible]

بجوش آید آتش کند تا تمام اجزا آن به یکدیگر آمیخته شده باشد و اگر خواهد که بهتر شود نیم دانگ نوشادر بر آن داخل کند چهارم
شنجرف مصفا بیارد و گوگرد زرد سوده ده درم و سیماب یک درم ازین گوگرد ساییده بر هر دو بر هم زند
و در شیشه کند و شیشه را به گل حکمت بگیرد و خشت پخته در تنور نهد و سر که آن شیشه را بر بالای خشت
نهد و بعد از نیم ساعت بیرون آرد شنگرف شده باشد پنجم شنگرف رومی به طریق دیگر بیارد بیست درم سیماب
و ده درم گوگرد و ده درم زرنیخ اجزا را کوفته و حل کرده سیماب داخل کند و مجموع را در کاسه گلی کند
پس سر آن بنهد و خشتی در تنور گرم نهد و آن کاسه را بر بالای خشت گذارد و سر تنور را محکم کند
و بعد از یک شبانروز کاسه را بیرون آرد شنگرف اعلا شده باشد ششم شنگرف رمانی بیارد زیبق و
گوگرد املسی سوخته پاک کند و بوزن آن زرنیخ را صلایه کند و داخل سیماب کرده بر هم زند پس در شیشه
کند و سر شیشه را به [illegible] و گل حکمت محکم کند و در تنور گرم یک شب بگذارد و بامداد بیرون آرد شنجرف اعلا
شده باشد باب [illegible] در رنگ کردن کاغذ و آن هشت قسم است اول در رنگ عودی سبک بیارد و گل خسک که آن را
کافیشه و معصفر نیز گویند کوفته در تغاری کند و قدری آب در آن ریزد تا نم شود و روز دیگر در کرباسی
کرده بیاویزد و آب زردی که از آن بریزد چندانکه زرد آب او بکلی برود پس آن معصفر را بفشرد و در آفتاب کند تا نیم خشک شود
پس به هر ده سیر از آن ربع سیر قلیای سوده بیفشاند و به دست بمالد چندانکه آن معصفر کشته شود و علامت
کشته شدن آن بود که قدری از آن بمقدار [illegible] آب بریزد اگر به سرخی باشد کشته نشده است پس در کرباس
کند و [illegible] بریزد و به طریق اول آب در آن بریزد آبی که اول از آن بر می آید سرخ خواهد بود نگاه دارد که اثر لعل و [illegible]
خواهند و [illegible] تیره تر از آن آبها بگیرد چون خواهد که کاغذ یا جامه را رنگ کند بیارد انار دانه سفید یا آب لیمو قدری
در آن میان ریزد و به دست در آن زند اگر کف کند آب انار کم باشد دیگر بریزد چون کف کم شود بیارد کاغذ
[illegible] طالبی [illegible] کاغذ لب از زرد و رنگ را در میان آن ریزد و کاغذ را در آن رنگ اندازد اگر کاغذ سطبر باشد
با هیچ [illegible] بگذارد [illegible] پس بیرون آرد رنگین شده باشد دوم رنگ پیازی چون کاغذ را در رنگ اندازد ساعتی
بگذارد و بیرون آرد و بار [illegible] سیم در رنگ نخودی قبل از آنکه آب انار در رنگ ریزد
کاغذ را در آن اندازد و نخودی بر آید چهارم در رنگ عنابی زرد آبی که اول گرفته است کاغذ را در آن کشد چون خشک شود
[illegible] رنگ [illegible] عنابی شود پنجم در رنگ سبز دو دانگ از زرد آب چهار دانگ نیل پخته سبز لطیف شود ششم
[illegible] پستهی چهار دانگ زرد آب و دو دانگ نیل پخته بهم بیامیزد هفتم رنگ زرد بگیرد قدری زعفران و
در ظرفی کند و قدری آب گرم در آن ریزد و شب و روز بگذارد پس صاف نموده کاغذ را در آن کشد هشتم
حنایی حنای نکوفته را به همان طریق که در زعفران گفته شد بکند نهم [illegible] قدری [illegible]

نموده همان عمل زعفران کنند دوم کاغذ دو رنگ که نیمی سفید باشد و نیمی سرخ کاغذ را به رنگ معصفر کنند چنانکه گفته شد و بعد
و رنگی که نیمی زرد باشد و نیمی سرخ اول نیمی را سرخ کنند بطریق مذکور چون خشک شود در زعفران کنند [illegible]
بعضی گل نیلی بهت کرده کنگر [illegible] یا عناب که از خار ساخته باشند [illegible] باشد [illegible] بالای [illegible] دوده
رنگ [illegible] باید [illegible] صاف کرده کاغذ را در آن آب کشد بنفش گردد سیزدهم رنگ [illegible] آب
زنگار [illegible] زرد آب معصفر نیکو آید چهاردهم رنگ [illegible] کاغذ را در رنگ آل کشد پانزدهم رنگ گلگون
قدری بقم را ریزه کرده در آب [illegible] صاف نموده قدری سفیداب حل کرده با آن بیامیزد اول کاغذ را به آب
شب یمانی بکشد و خشک کند آنگاه با آب بقم بکشد نیکو آید شانزدهم زرد لیموی قدری آب زعفران و قدری
ورق طلا [illegible] حل با آن بیامیزد اول کاغذ را با آب شب یمانی بکشد و بعد از خشک شدن به معصفر کشد [illegible]
خواهد طریق [illegible] کرد لیموی گفتیم هجدهم رنگ بادنجانی کاغذ را با آب بقم بکشد پس خشک کرده با آب [illegible]
انداز د نوزدهم فستقی [illegible] زعفران بکشد بیستم عودی کاغذ سبز را با آب [illegible] رمانی بر او [illegible] بیست و یکم
چینی [illegible] کاغذ شب داده را با آب زنگار و سفیده بر آرد بیست و دوم طوطی کاغذ را در آب زنگار بر آرد و اگر زر
افشان خواهد نیکو آید بیست و سیم لاجوردی کاغذ را در آب رنگ ساخته نیل بگذارد بیست و چهارم [illegible] قدر
سفیده با رنگ بمالد و کاغذ در آن کشد بیست و پنجم گل بنفشه کاغذ را در آب معصفر که ترشی نداشته باشد
بکشد پس خشک کرده با آب لیمو بکشد بیست و ششم گل انار [illegible] صاف کنند پس کاغذ شب داده را در آن
کشد گلناری شود [illegible] ساختن زنگار [illegible] بیارد و براده [illegible]
سفید شود و در صلایه انداز [illegible] بوزن آن [illegible] در کاسه [illegible] در وقت سائیدن [illegible]
سرکه بر آن میریزد تا [illegible] زنگار سبز [illegible] نوع دیگر زنگار فرعونی بیارد [illegible] مس پاک [illegible] صلایه انداز [illegible]
انگور بر آن ریزند و بسایند [illegible] تا خشک شود باز بسایند همان طریق تا هفت مرتبه اگر انگور [illegible] سرکه
انگوری هم خوبست [illegible] صلایه [illegible] آب سبز رنگ [illegible] نوع دیگر [illegible] زنگار [illegible]
بیارد براده مس و بوزن آن نوشادر [illegible] که پنجاه و یک حل کرده باشند و از روده گوسفند [illegible]
با مس [illegible] وزن یکی از این [illegible] نمک سفید [illegible] در آفتاب [illegible]
لیمو بر وی میریزند و صلایه میکنند و باز در آفتاب میگذارند تا وقتی که مس [illegible] نوشادر حل شود [illegible]
شود در غایت خوبی نوع دیگر در صفت زنگار قرص بیارد [illegible] مس براده کرده [illegible]
و دو جزو سرکه بر سر آن انداز و سرش گرفته در تنور گرم نهد [illegible]
آرد همه زنگار شده باشد نوع دیگر زنگار [illegible] حمص جزوی و سرکه سفید [illegible] جزوی [illegible]

که زنگار در سرکه مقطر حل شود و سرکه سبز گردد پس آنرا صاف کند و ثقل آن بدور اندازد پس آن زنگار مصفا
در قرع کرده نگاهدارد که بواسطه رنگ کردن فیروزه بکار است نوع دیگر زنگار فیروزه بگیرند مس صفحه کرده
نهایت تنک و باریک طشتی مسین نیم لبریز سازند سرکه مقطر که نصف آن نوشادر محلول در آن ریخته باشند
و صفحها را در آن سرکه تر کنند و طشت بزیر دان بالا نهند و صفحهاء مذکور بر همه جای طشت بچسبانند و استوار
کنند و در زمین نمناک دفن کنند بعد از یک هفته بیرون آرند آنچه زنگار شده باشد بتراشند و باقی مانده
باشد همین عمل کنند تا همگی زنگار شود و اگر بجای صفحه براده مس باشد رواست نوع دیگر در زنگار زرشکی
بیاورده جزو مس و سه جزو نوشادر در سکاهی و بهم بر آمیزند و سرکه انگوری بر سر آن ریزند چندانکه اجزا
در آن غرق شود و سر آن محکم کنند و در سرگین اسپ دفن کنند تا بخیر وزد و هر روز سرگین تازه کنند نوع دیگر
در زنگار خمصی بیارد و برنج و ملمغی و آن را براده کنند و شیشه نو آب نمک بشویید لطف براده مذکور نوشادر
بگیرد پس بیارد ظرف برنجی و آب ترنج در آن ریزد و نوشادر و براده را در آن میان بریزد و ظرف را در میان
دیگی کرده آب در آن کنند و سرپوشی بر سر دیگ گذاشته آتش در زیر دیگ روشن کنند چندانکه آب بجوش
آید ساعت بساعت نگاه کنند آنچه از آن اجزا سبز شده باشد در ظرف جمع کنند و باز آب ترنج بر وی ریزد
تا آنگاه که تمام زنگار شده باشد عمل لاجورد و لاذابه آن و آمیختن و شستن اول در ساختن بستانند پوست
تخم مرغ چندانکه خواهد و با نمک بشویند و بجوشانند و بکف دست چندان بمالد که پوست تنکی که در اندرون
او است برود و علامت پاک شدن آن بود که بر سر آب بماند پس آنرا نیک سائیده در کوزه کنند و بگل حکمت
بگیرد و بگذارد تا خشک شود پس در کوره شیشه گران یا کوزه گران تا یک هفته بنهد بعد از آن بیرون آرد که
همه سفید شده باشد بعد از آن بگیرد قدری از این و قدری براده مس یا توبال مس چندان بشوید که
سیاهی مس از آن برود پس با یک جزو نوشادر مجموع را سحق نموده آهسته در خاک نمناک دفن
کنند بعد از ده روز تمام لاجورد شده باشد اگر بدل براده توبال مس باشد بهتر است عمل دیگر در اذا
لاجورد که رنگ و حسن پیدا کند بیارد قدری لاجورد و ده برابر آن نمک قلیا را اصلاح کرده در روغن
کنجد خمیر کنند پس بیارد بوته بزرگی و بر تهش سوراخ کنند و لاجورد معمول را در آن بوته طلا کنند و سرش محکم
کرده در بوته دیگر تعبیه کنند پس مستنزل کنند تا بچکد اگر یکدرم از این بر صد درم زر سنج اندازند مرکب
یاقوت سرخ گردد و اگر حبه از این بر قدری آبگینه افکنند سرخ رنگ گردد و لاجورد خود در آن بوته بماند
بشویند چنانکه گفته شود عمل دیگر در شستن لاجورد باید که لاجورد را در تابه مس کنند یا آهنین که پاک
باشد و سرکه بر آن بریزند چندانکه از سر بشن بگذرد و بجوشانند و کف آن را بگیرند تا تمام سرکه بجوشد

برود و لکن همان کف وا نشسته باشد بار دیگر که بر نخ پاک کرده پس آب در آن پخته بجوشانند و صاف نمایند و
در آفتاب نهند تا کف بر آید کف از رو بگیرند پس بگذارند تا آفتاب آن را ببرد چون خواهند حل کنند بصمغ عربی
بسرشند عمل دیگر در شستن لاجورد بستانند لاجورد مقدار طاسی کرده مقداری آب و نمک در آن بریزند و بر سر
آتش نهند تا بجوشد پس هم چنبره بر سر آذر دیگر [illegible] تا صبر شود آب از سر آن بریزد پس آب اندک اندک در آن
چکانند و با انگشت بمالند تا نمک در رود بگذارند و همچنین آب می چکانند و می مالند تا چون مرهم شود پس آب در وی کنند
و بشویند و بگذارند تا بنشیند و آب شور از بالای او بگیرند و دیگر بار بشویند و بگذارند بعد از آن گرد وا از آن برگیرند
پس خشک کرده با صمغ بکار برند باب نوزدهم در شنجرف بکار کردن جهت نقاشی بستانند شنگرف رومانی
مانند نخود خرد و در قدح چینی مطلی کنند و بول صبیان بر سر آن کنند چندانکه چند انگشت بر بالای آن بایستد
و بر سر آتش نرم بجوشانند تا هرچه سیاهی باشد بر روی آید و باز بول مذکور در آن میکنند تا تمام سیاهی
برود بعد از آن برداشته غسل دهد و بکار فرماید نوع دیگر شنگرف را در کتان پاره بندد و در نوشادر [illegible] حل
کرده در قدحی کنند و آن شنگرف را در میان آن بیاویزد و بطریق اول آتش کند تا سیاهی جمله زایل شود
بکار برد نوع دیگر نوشادر [illegible] در میان نمک قلیا تر کنند و شنگرف در آن ریزد و بجوشانند
تا سیاهی زایل شود نوع دیگر شنجرف را بقدر باقلا کرده در میان سکه اندازند و با آتش معتدل بجوشانند
تا جمله سیاهی از رو دور شود نوع دیگر شنجرف را در سرکه اندازد تا تمام سیاهی برود بعد از آن [illegible] بجوشانند
باب بیستم در صنعت کوزه شنجرف [illegible] و غیره باید که کوزه بسازد و سه سوراخ جهت دود بیرون رفتن
بر سر آن کند و فراخی سوراخها بقدری باشد که انگشت در آن [illegible] سر شیشه
کند و دیگری از گل یا سنگ بسازد و شیشه را در آن [illegible] کند و چون بسازد که زبان در آن
شیشه کند و خمیر کرده آتش در کوزه روشن کند تا اجزا پخته شود عمل چاه دفن جهت حل کردن مرواریدها
و آن چنان بود که گوی بکنند بقدر دو گز و زیر از زبل فرش کنند و ظرف را در آن چاه دفن کنند اگر در چاه بکنند بوا
تحویل ظرف بهتر باشد و باید که زبل تر باشد و باید که زبل تر باشد و اگر زبل حمام نیز داخل کنند بهتر باشد عمل ساختن
دارو جهت رنگ کردن بلور و غیره اول ساختن قلقند بگیر زاج یکمن و چهار من آب [illegible] کنند و پاره
ده سیر [illegible] و ده سیر زنگار مجموع را در ظرف مس کنند و بجوشانند تا به نیمه باز آید آنگاه بگذارند تا
صاف شود پس برداشته در ظرف مس کنند و بجوشانند تا چون [illegible] شود پس بگذارند تا خشک شود عمل
ساختن قلقند پس بستانند زاج سفید که آن را شوغار نیز گویند و آن را حل کنند و صاف کنند و بچکانند و
بوزن او زنگار بچکانند و هر دو را صاف نموده با یکدیگر بیامیزند و در جامه گذارند بگذارند تا خشک شود

عمل ساختن قلقطار از زاج را حل کنند و صاف کنند تا بدین رنگ آن زرده بیضه مرغ و در آن افکنند تا منعقد شود خشک
زاج هم سبز سی است اند زاج صاف کرده و زنگار بجوشانند تا سرخ شود صفت ساختن قلقطار و بهتر آن
ملح القلی با که نمک ساغری گویند و نمک تلخ و بوره سفید از هر یک جزو جمله را حل کنند و سحق نماید آب قلیا
و خشک کند منعقد ساختن گل حکمت بگیرد و خاک گچ و بجای پاکیزه پهن کند و پاره آب در او ریزد تا تر شود و از هم
بر نیزد بی آنکه دست بوی رسد پس بگذارند تا خشک شود آنگاه بچوب بکوبد و بیزد و در ظرف سنگین بکوبد
و بیزد و بعد از آن تر کنند و سبوس برنج در وی آغار دهد یک شبانه روز بگذارد آنگاه زبل الفرس کوفته و بیخته بهم — زبل الفرس و
سنگین انداختن قدری از این گل سرشته باری بیامیزد و هر یک رطل گل سرشته را ده درم نمک خوردنی و یک رطل
سفال کوفته و بیخته و یک کف موی ستور هر کدام که زبره تر بود داخل کنند و مجموع را با هم بکوبد چندانکه هم رنگ شود
باب بیست و یکم در رنگ کردن ظرف سفالینه ملعقد ده جزو و مس سوخته ده جزو سحق کنند و با سفیده بیضه مرغ
سرشته بعد از آن بر کوزه‌های سفالین خام اندایند و در کوره کوزه‌گران نهند تا بپزد پس بیرون آرد که رنگ او چون
زبرجد بود و باب بیست و دوم در حل کردن اجساد که در رنگها بکار آید اول حل کردن نقره باید سیم خالص قدری و بقدر
آن سیماب و ملح مکلس و توتیا آهن مجموع را در کوزه کنند و بچکانند تا چون آب گردد و بچکد و این حل اگر بر آهن
مالند نقره گون شود و اگر بر مس و برنج نقش کنند نکو آید دوم مس را بهمین طریق که حل نقره کرد و از زنگ مس را
نیز بهمان طریق کنند که بواسطه رنگها بکار آید سیم حل فولاد بگیرد فولاد و بگیرد زنگار و ده جزو روغن سنگ
مجموع را انگور کنند و بهمان طریق بچکانند چهارم حل سیماب جهت کشته بیارد قدری سیماب و بهمان قدر نوشادر و
ثلث مجموع آن خاکستر و مثل هر دو پوست انار و بعد از آنک روغن نفط سامری همه را بکوزه کنند و سرش را استوار
ساخته بدمند تا آب از و بچکد اگر از این آب کوشک نهند در غایت خوبی بود جهت امساک منی پنجم در حل زرنیخ بگیرد زرنیخ
زرد قدری و مثل او نوشادر کوفته و مثل هر دو روغن نفط اسکندری و مثل هر سه بول الصبیان و همه را بکوزه کنند
و بدمد تا حل گردد و از این زرنیخ بر هر چه طلا کند مانند حل طلا باشد باب بیست و سیم در کشتن سیم و زر و مس و فولاد و طلق
و سیماب اول در کشتن طلق بیارد طلق سیاه یا سفید و نیک بکوبد و در خریطه کند و ثلث آن مثالی در آن خلیطه
کند و بدوزد و در آبگرم [illegible] یک شبانه روز آورد و در تمام بمالد تا همه طلق در ته قرار گیرد و بگذارد تا صاف شود
و آب از سر آن دور کنند و آن جسد را در آفتاب خشک کند بعد از آن بیارد پوست هلیله و بلیله کوفته و آن طلق در
خمیر کنند و بمالد و از آن چند نان بپزد در میان آتش [illegible] پاچک دشتی پس صبر کند تا سرد شود و بیرون آورد
و خشک کند و آس کند تا بار دوم این عمل میکند اگر چون برف درخشنده دارو کشته نشده است
باز بهمان طریق آس کرده نان بپزد تا درخشندگی از وی برود بر طرف شود یا کم شود پس خشک نموده آس کند و بکار دارد

ترکیب معاجین

در کار است و اگر همچنین نخورد بجهت جماع بسیار قوت بخشد و اگر عاقرقرحا و بهمن و بلبل بسر و خولنجان مصری و جوز بوا و زنجبیل کوبیده و تخم
بل و مصطکی و بلبا نیز همه را برابر کوفته و بیخته و شش حصه از این دارو بقدر حلق کشته داخل کند و برابر همه نبات کوفته و بیخته
داخل کرده بعد در شیشه کند و هر بامداد کمی از آن بخورد که خاصیت آن از حد حصر بیرون است و دوم که گفتن سیماب
بیارد شیشه کردن درازی که بالای آن تنگ باشد و پایین گشاده و بگل حکمت استوار کند و نیم سیر زرنیخ و نیم
سیر کبریت و نیم سیر نوشادر کوفته در آن کند و سر آن را محکم بسته و بنمک و کاغذ و سر ریش استوار کند و دیگی با پر از
ریگ کرده شیشه را در آن دیگ بنهد تا دوازده پاس آتش معتدل کند و روز دیگر بیرون آرد زیبق کشته بطریق
شنجرف شده باشد داخل معاجین نموده بخورد نوع دیگر کشتن سیماب بگیرد قدری سیماب و [illegible]
زاج سرکه صلایه کرده با آن داخل کند و در وی سنگی کرده و یکی دیگر بر سر آن نهد و فاصله را محکم بگل کند و آن وقت آتش
کند تا شانزده پاس پس دو روز بگذارد و بعد از آن برآورده صلایه کند و بخورد هر کس خواهد با اجزای که مناسب گرفتنی
داخل کرده بدهد سیم در کشتن فولاد بیارد سوهان فولاد و در بول بقر دو روز بگذارد پس شسته در شیره
صبر بساید چنانکه شیره بسیار بخورد وی و بعد از آن در ظرفی آهنگ یا سفال کرده سر آن را محکم کند و در زبل
بقر دشتی یا غیر دشتی دفن کرده آتش در آن زند چون سرد شود برآرد باز با شیره صبر سحق کند و در آن
ظرف کرده بهمان طریق آتش کند تا چهارده نوبت پس برآورده در شیره زقوم جدا و در شیره اک جدا
و باب هلیله و آمله و بلیله پخته جدا سحق کرده و بطریق مذکور آتش کند بعد از آن برآورده در شیره برنج پخته و دیگ
خشک نموده کوفته و بیخته قدری از آن بر سر آب ریزد و اگر بر سر آب بایستد پخته باشد و الا چند بار دیگر با شیره
صبر سحق کرده آتش بزند تا خوب کشته شود چهارم در کشتن مس و سیم بیارد مس اعلا و تنک کند بطریق کاغذ و متفرق
کرده در بوته نهد پس بیارد بقدر خرده درم مس دو درم سیماب و چهار درم کبریت کوفته در آن ریزد و چندان
بمالد که برنگ آرد شود بعد از آن از این دارو قدری در بوته ریخته سفالی بر سر بوته نهاده بگل محکم کند و در
آتش سرگین بنهد تا یک شبانروز پس چون سرد شود بیرون آرد و آتش کند و امتحان پخته شدن ما تب و اگر
نشده باشد باز در بوته نهد و دارو در آن ریزد و آتش کند نوع دیگر بیارد ورق مس بسیار تنک کرده آنچه
خواهد از این دارو در آن باشد و ورق دیگر بر بالای آن نهد باز از این دارو بپاشد چند آنکه باشد بهمین طریق
ورق می نهد و دارو می پاشد پس در ظرف سفالی کرده ظرف دیگر بر بالای وی نهد در سرگین دفن کرده
آتش کند تا وقتی که داند بس است پس بیرون آورد و صلایه کند اگر نشود باز بهمین طریق عمل میکند تا پخته شود و زر
و سیم را نیز بهمین طریق مذکور بپزد و اگر مروارید سنگ نیز خواهند ممکن است و آن چنان است که بیارد مروارید
سنگ سحق کرده و با تیزاب زاج آمیخته در صفایح طلا یا نقره مالد و در تیزاب نهد و ظرفی دیگر بر روی آن نهد گرد

پس از سر کشیدن کرده آتش کنند چنان که سیر شود و بیرون آرد و چند بار کند اگر نشود باز همین عمل بکنند تا همه عاشود
باب بیست و چهارم در ساختن نگینه یاقوت و کشیدن مس از عنصر المعین جهت آن [illegible] باید و کمی [illegible]
تر و بروغن که سفید بریان کند بعد از آن بیاید دو سیر سپیده و دو سیر [illegible] کار دیگر زرد چوبه و سیر
[illegible] مجموع را [illegible] داد از آن [illegible] چند سیر [illegible] کوزه کنند و با [illegible] بیاید
آتش [illegible] کنند تا [illegible] آتش [illegible] شود [illegible] تا [illegible] بعد از آن
مجموع را با [illegible] که اگر [illegible] باشد تا [illegible] بر او [illegible] کنند
[illegible] باید [illegible] بیاید [illegible] آتش تیز بیند تا بسوزد و پس
[illegible] باید [illegible] با عسل بیامیزد و [illegible] بشم [illegible]
در روغن [illegible] درم باید [illegible] بیاید [illegible] سوخته را با سرگین کاو [illegible]
مجموع [illegible] بیامیزد و چند با [illegible] بسازد و خشک کنند پس [illegible] بکشد و بر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و آتش کنند تا تمام خاکستر شود و پس از آن که سرد شده باشد مجموع آن خاکستر را در آب بشوید [illegible]
[illegible] باید [illegible] آتش را [illegible] باب [illegible] در ساختن روغن اسکندری و روغن [illegible] در آتش
[illegible] روغن اسکندری بیارد نفط فارسی [illegible] و طلق [illegible] و روغن [illegible] همه
[illegible] و مجموع را در دیگ روئین کنند و بیارد [illegible] نفط سیاه [illegible] در آن دیگ ریزد و سر دیگ را محکم
کرده چنانکه [illegible] تنور [illegible] سر تنور [illegible] بعد از [illegible] بر آرد و [illegible]
[illegible] آتش کنند [illegible] تا یک هفته بعد از آن سر دیگ بگشاید [illegible] در جای [illegible]
حاجت بکار آید و اگر [illegible] آتش زنند تمام آن [illegible] بسوزد و علاج کشتن آن [illegible]
آن [illegible] که [illegible] آمیخته و در آن آتش اندازند [illegible] در عمل کردن روغن [illegible] جهت روغن [illegible]
[illegible] با شند [illegible] روغن [illegible]
[illegible] در روغن [illegible] در شیشه [illegible] شیشه را [illegible] حکمت گیرند و گلوی شیشه را
[illegible] محکم کنند و ظرفی از سفال را سوراخ کرده گردن شیشه را از آن ظرف [illegible] از زیر بیرون
آرند و آن ظرف را از زیر [illegible] کرده آتش کنند و ظرفی دیگر در زیر شیشه گذاشته تا روغن از سر شیشه
در آن ظرف بچکد پس هرگاه خواهند آتش در شهری یا قلعه اندازند ظرفی [illegible] زنند [illegible] که در درون آن
[illegible] باشد ده درم یا بیشتر از آن روغن در آن [illegible] باید که ظرف پر شود و سوراخی در آن
کنند که فتیله باریکی در آن رود پس فتیله را بهمان روغن [illegible] آتش زنند و بهر نوع که توانند آن را

در قلیه اندازند تا تمام آن ملح با لبنو [illegible] و بعد از آن چند نوبت مکرر سازند که هر کره شود که گفته آمد و زر نرم و آنگاه

تیز هوای آن بین تا از روغن تعبیه کنند و آنگاه [illegible] قلیه اندازند و بعد دیگر بیارند قدری موی سر زنان در آن زیره

کرده بر روغن بمالایند و پاره خاشاک در زیر آن نهاده آتش بسیار شای بر روی آن کنار زند و در آفتاب

بنهند فی الحال که از حرارت آفتاب آتش در آن افتد و تمام بسوزد و بعد دیگر اگر زنبیل الحمیر را کوفته و بیخته

و بسند [illegible] بمود کرده باکرد و بیاسرند و قدری روغن در روی چکانیده نزدیک [illegible]

آفتاب بنهند فی الحال آتش زنند و بعد و تمام را بسوزند یا بیست [illegible] که سیاه گردد [illegible] که آن را [illegible]

بگیرند اما [illegible] شود و بیارند چهار عدد سیماب [illegible] سحق کنند و بعد از آن با [illegible] سحق کنند

چنانکه سفیدی بماند و سیاهی برود و بعد از آن [illegible] کبریت را [illegible] کرده در [illegible] اندازند و بجنبانند

پس سیماب را در خرقه اندازند [illegible] در خرقه باقی نگاه دارند و آنچه بر آید بعضی [illegible] کرده در آن اندازند

و بجنبانند و همچنین در خرقه کرده بفشرند آنقدر که تا تمام آن سیماب در خرقه بماند و چیزی از سیماب بر نیاید

پس از آن غلولها سازند بقدر فندقی یا پسته و سوراخی در آن کنند و در خرقه بسته نگاه دارند پس

بیارند نمک شوره و دو سه مرتبه بریان کنند تا آنکه سیاه معلوم شود بعد از آن بیارند یکی از سنگ [illegible] گل گرفته

آن اندک [illegible] شده و شیشه را قدری از آن نمک کنند و دیگر [illegible] از ریگ [illegible] شیشه را [illegible] گل گرفته

[illegible] و شیشه را [illegible] در گل گیرند و گلوی شیشه را محکم کرده و سوراخی [illegible] کنند و ظرفی را

سوراخ کرده سر شیشه را از آن ظرف [illegible] زیر [illegible] ظرفی [illegible] شیشه [illegible]

ظرفی که دهان شیشه از آن بر آمده آتش روشن کنند و چندان آتش کنند که تمام آن نمک [illegible] روغن

[illegible] شیشه از آن بر آمده آتش روشن [illegible]

[illegible] تا تمام آن [illegible] بکار برود پس [illegible]

تخم [illegible] نیز بهمین طریق [illegible] روغن [illegible]

کرده در آن [illegible] بهمین طریق تخم [illegible]

و همچنین تخم کرده [illegible] و در آن [illegible] بعد از آن [illegible]

کوفته [illegible] در آن گیرند و در آب تا چهار [illegible] پس [illegible] شیر در ظرفی [illegible]

در آن اندازند چون تمام شیر را بخورد و بکمال رسیده خواهد بود پس چون خواهند [illegible]

بقدری سیماب خام سیماب [illegible] در خرقه [illegible] که در آن [illegible]

و کوکرد را هم در هاون کنند تا مادام که در دهن بود مانع نشود و چون بیرون آرد خلاص شود و همچنین اندهان بیرون آرد قدری
سرکه با تره نیمی بیکدیگر در هاون کنند قسم دیگر آسان تر از آن بیارد سیماب سه درم و نیم و توتیای سبز سه درم و نیم کوفته
و بیخته تمام برابر بدن سیماب بطریق مذکور از سیاهی دور کند بعد از آن با طوطیا یک سحق نموده غلوله بسازد
بعد از آن خشت پخته بیارد و بقدر آن گودی در آن کند و آن گلوله را در آن گو گذاشته سه روز آب برگ داتوره
در آفتاب بدهد بعد از آن بیارد تخم مرغ و میان آن را خالی کند و هفت سیر شیر گاومیش در دیگی کرده گلوله را در بیضه
کرده در دیگ شیر پیاده ریزد و چهار پاس آتش کند باید که سر دیگ محکم باشد پس از آنکه سرد شود بیرون آرد
و در طاس شیر اندازد تا تمام شیر را بخورد پس همان طریق که مذکور شد عمل کند نوع دیگر بیارد گیاه دودهی
تازه و دلعه را کوفته از آن [illegible] بسازد و مقدار سه درم سیماب در آن ریزد و سر لوله را بهمان گیاه کوفته بگیرد
بگذارد تا خوب خشک شود پس بیارد بیضه مرغ دو نیم کرده در درون آن بیضه را بگل حکمت گیرد و بعد از آنکه
خوب خشک شده باشد در کوره گذاشته با آتش انگشت بدمد تا چند پاس که آن دودی در آن درون
بسوزد و بعد از آن برآرد و بعد از روز دیگر گل را دور کند که سیماب در آن بسته باشد در دهان گیرد که امساک
آورد نوع دیگر بیارند قدری سیماب و هفت شبانروز در میان تیزاب صابون کنند بعد از آن در صلایه اندازند
با خشت پخته و شیره کوار یک سحق کنند تا سیاهی او بکلی برود پس بیارند شیره دودهی نه جزو
و شیره داتوره سیاه یک جزو و در صلایه اندازد و با سیماب اندک اندک بجنبانند بعد از آن
بیارند قدری آرد ماش و آن را خمیر کرده بسیار بکوبند تا چون ابریشم شود پس کوبی بسازند که میان
آن مجوف باشد و این سیماب را با شیره مذکور در آن ریزند و سر آن را محکم کرده بگذارند تا خشک شود
پس در گل حکمت گرفته خشک کنند و باز در گل گیرند هر چند بیشتر بهتر پس در کوره نهاده با انگشت
آتش کنند و بدمند تا قلوله پخته شود و آرد ماشی که در درون او ست پاک بسوزد و انگشت را در گرفته
گرم در آتش اندازند که گل ترکد و زیبق عقد شده برآرند و صفت حب سیماب بیارند سیماب
و نر سلغ از هر یک یک جزو براده [illegible] جمع کنند و حبی سازند بعد از ده روز در آرد [illegible] گرفته بخورد
کبوتر دهند تا فرو برد بعد از [illegible] شبان روز او را کشته آن را از شکم او برآرند و بوقت حاجت در دهن
گیرند قوت امساک [illegible] و تشنگی و تنگی نفس را و خشک شدن کام و دهان را سود دهد نوع دیگر بیارند زیبق یک جزو
و نقره براده کرده ده جزو و یک جزو براده نقره مجموع را بهم آمیخته نیکو صلایه کنند و حبی چند بسته در خمیر گیرند
هر یکی را [illegible] ماکیان سیاه و یا زاغ سیاه بدهند بعد از یک شبانروز او را بکشند و حب را بیرون
آرند و در وقت حاجت در دهان گیرند صفت حب دیگر زیبق یک جزو براده نقره یک جزو بهم آمیخته و حب ساخته قند

و در خمیر گیرند و بجوشند و خمیر سفید در نهند و یک شب بگذارند پس روی پاکیزه آن دلبر آرند و آب اطلاء آن حنکی و امساک
نافع بود و در زیبق را چند نامست سیماب ماء الحی سحاب البلور مزدارق و در حالی عین الحیوان لبن المحل ملقعة
الکبر عنقاء مغان ابق و غیر او بمروح ما خذ طیار زیبق جیوه و هذا اوفی باب بیست هشتم در عمل سفیداب بگیرند سرب را
و در دیگ سفالین بگذارند و آتش کرده بکفچه آهنین زیر اجیندان بزنند تا خاکستر شود پس در دیگ دیگر
کرده سر وی محکم کنند و در سه دیگدان نهند که بر مثال تنوری بود و اطراف وی را بگل گیرند و بگیرند و آتش
کنند پس بیرون آرند و سرکه نیکو بر وی ریزند و یک هفته بگذارند پس برآرند سفیداب بود در غایت نیکوئی نوعی دیگر
بگیرند از زیر بکمید درم و سه درم سرب شب تا بکنند و قدری گواره داخل کرده اندک اندک تا چیزی گردد پس
و بیست درم اجلاین بپالایند و بسوزانند پس برگ اکسی سی عدد اندازند بعد از آن بگذارند تا خوب پخته شود و
این سفیداب بواسطه سرمه ها بکار آید نوعی دیگر سفیداب رصاصی بیارند قلعی پاک بگیرند و در دیگ سفالین نمک کرده
قدری نمک در آن ریزند و در نرم آتش کنند تا بسوزد پس برآورده سحق کنند و در کوزه کرده کوزه را بگل
حکمت گیرند و در کوزه شیشه گر بگذارند تا گل پخته شود پس برآرند و ملاحظه کنند اگر سفید نشده باز بهمان طریق
در کوره نهند تا خوب سفید شود باب بیست و ششم در عمل بندی از زر و سیم که شکل گل و یاسمین و خوش بوی
باشد بیارند نقره و زر تنک کرده و قالبی از مس یا چیزی دیگر بسازند بر نقش برگ گل پس آن زر و سیم
تنک کرده را در آن قالب نهند و قدری پنبه بر بالای نقره تنک کرده نهند و بکوبند چندانکه نقش برگ چون سایه
جمع شود پس انبوبه بسازند مثل چوب آن گلی که در قالب گرفته اند و آن کوفته ها را در آن بصورت آن گل تعبیه
کنند چنانکه گفته شود و میان انبوبه را بعنبر و مشک صلایه کرده پر کنند بواسطه بوی خوش آن گل پس
بیارند سیم باریکی و بر بالای سوزنی پهلو به پهلو بپیچند پس سوزن از آن برآورند آن تار سیم لرزان باشد
بر بالای انبوبه که آن گل پهلوی هم وصل کنند و بر سر سیم لرزان بندند و بعد از آن انبوبه مجوف معتبر
تعبیه کنند چنانکه متحرک باشد پس از نقره تنک کرده بمثال برگ آن گل که ساخته باشند بمقراض بچینند و شاخ
پایه های وی از زر ساخته باشد و بزنگار مسحوق و روغن کتان رنگ کنند پس آنرا بر گلها تعبیه کنند و شاخها
ساخته گلها را بجای خود تعبیه کنند و شاخها را بر انبوبه مجوف و باید که غنچه نیز بسازند و بر هر جا که در کار باشد
تعبیه کنند باب بیست و نهم در صنعت حلیة الکتاب و بعضی از کاغذ برداشتن و نقل القاب نقش کردن و کاغذ را
ابری کردن و امثال آن و رنگهای جلد نوشتن و ساختن مرکب اول در درآوردن کاغذ که مانند کاغذ بغداد و
نقش کنند بیارند برنج سفید و با نمک بمالند و با آب بشویند چندانکه سفید گردد پس قدری آب بر آن بریزند
بگذارند تا نرم گردد پس بیارند و کرده با آب بسایند و صاف کرده در پاتیله کنند و با آتش نرم بجوشانند

و بجوش حرکت دهند تا پخته شود پس بگذارند تا سرد شود و کاغذ را بر بالای تخته پاکیزه نهاده از این دارو بر روی سفید بر کاغذ بمالند و کمی باز
بگسترانند و کاغذها را بر بالای آن افکنند تا خشک شود پس اندک نم کنند و هر رنگی که خواهند در دارو داخل کنند و هر کاغذ بنهند ومهره کنند
تا رنگین شود دوم در نقش قلم و روغن از کاغذ برداشتن بیارند زهره گاو با گل کوزه گران هم بیامیزند پس قلم را بر نقش که خواهند
بکشند و آن گل و زهره بگذارند تا خشک شود پس گوگرد سرخ را با آتش نهند تا روشن گردد و آن قلم را در آن گردانند تا رنگین
شود و قلم را بر روغن چرب تابانیک و اسطی کرده در عمل برداشتن روغن از کاغذ بیارند آهک آب ندیده و نرم بسایند
و بر کاغذی که چرب شده بپاشند و کاغذی دیگر که دارو ننداده باشند در زیر کاغذ چرب گذاشته سنگی
بر بالای آن نهند تا تمام چربی را بر دارد و سیم در مرکب با قوت که به یک قلم چند سطر توان نوشت بیارند دوده
نفط یا دوده روغن کتان ده مثقال و صمغ عربی خالص چهار مثقال و مرقشیشا سوخته پنج مثقال و زنگار
قبرسی که بی ریزه مس سه مثقال و نمک هندی ده مثقال و صبر سقوطری دو مثقال مجموع را بسایند و دوده را
به روغن بگیرند باین طریق که کاغذی بر وزن دوده بین دوده را در میان بنهند و آن کاغذ را در خمیر گیرند و در تنور نان
پزی بچسبانند تا بپزد یا در زیر آتش کنند تا خمیر نیم سوخته شود دیگر مرقشیشای ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی
و شبهی که آن را حجر النور و حجر روشنای خوانند و در آتش تیز اندازند تا بسوزد پس دوده را در هاون کرده نیم روز
سحق کنند و صمغ را در آب حل کرده صاف کنند و به هر ده درم صمغ صد درم آب کنند بعد از آن دوده را در آن بحلقه
بکوبند بعد از پنج روز مرقشیشای سوخته در آن کنند و نیم روز بکوبند پس اجزای دیگر که مذکور شد در آن کنند
و نیم روز دیگر بکوبند و اندک آب صبر محلول در آن بریزند باید که صبر سقوطری باشد که لون آن مانند جگر بود
و براق باشد و چون بدست مالند زود خرد شود و بوی روغن گوسفند داشته باشد و سنگریزه نداشته
باشد و بلون زعفران بود پس بستانند برگ مورد یا برگ حنا صد درم و ده آب کنند تا نرم شود پس بجوشانند
تا آب آن به نیمی آید پس صاف نموده اندک اندک در آن کنند و بکوبند تا وقتی که بکمال رسد و رقیق و روان شود
و اگر نشود قدری گلاب در آن ریزند و سحق کنند و بقلم تجربه کنند اگر روان شد و با شد در ظرف آبگینه کنند
و سر آن را محکم کرده کم کم بکار برند چیزی که از این مداد نوشته شده باشد اگر در آب افتد ضایع نشود چهارم
بگیرند مازوی سبز ناشکفته و آب در آن کنند و در آفتاب گذارند و هر یک من مازو را ده من آب کنند تا وقتی
به نصف آید و از کاغذ نشف نکند و اگر کند باز در آفتاب گذارند بعد از آن صاف نموده قطره قطره زاج ترکی
در آن ریزند و بر هم زنند تا سیاه شود و بکاغذ امتحان کنند اگر سرخ باشد باز آب زاج بریزند تا به رنگ
سیاه شود بکار برند پنجم دوده که رقیق بگیرند روغن کتان و در چراغدان کنند و فتیله سطبری ساخته
در آن گذارند و خمره بزرگی بر بالای چراغدان باژگونه نهند و سوراخی در آن خمره باز کنند و خمره دیگر بالای

سوراخ نمایند و یک شبانروز بگذارند تا دوده حاصل شود پس با پر مرغ فرود آرند و در طاسی کرده قطره قطره آب صمغ بر آن
ریزند و بدست بمالند تا خمیر شود پس بگیرند سبوی نوی و این خمیر را در ان مالند و بگذارند تا خشک شود و تمام آن خمیر
در آن سبو بیزد فرود آرند و نگاهدارند هر گاه خواهند قدری از ان در گوش ماهی کرده با آب صمغ بسرشند و بکار کنند
نوع دیگر سی عدد مازوی سفید خرد کنند و سه رطل آب در وی ریزند و در پاتیله نرم نرم بجوشانند تا به نیمه آید پس
بپالایند بعد از سرد شدن زاج سرخ در آن ریزند تا سیاه گردد بهر دو سیر و نیم از ان یکدرم صمغ عربی کوفته بیندازند
بعد از ان بکار برند نوع دیگر مازو و آب زاج چهار و صمغ عربی چهار و دوده و قدری زعفران با قلم بکوبند نیکو باشد
نوع دیگر بگیرند مازو در هشت وزن آن آب در آن ریزند و بجوشانند تا به نیمه آید و صاف نموده قدری زاج
سرخ در وی ریزند و بسایند پس چند روز بگذارند نیکو شود و قدری صمغ عربی داخل کرده بکار برند صفت حبر ساختن
بگیرند پنج سیر مازو و بسایند نیم درم زاج کوفته در ان داخل کرده بیک رطل آب در آن ریزند و حرکت دهند پس
بعد از ساعتی صاف کرده در ظرف آبگینه کنند و بکار برند نوع دیگر بگیرند نشاسته و در دیگی مس کرده بریان
کنند تا سیاه شود و بسوزد و بقدر آب مازو در آن کرده بجوشانند و صاف کرده قدری زاج بر آن ریزند و در شیشه
کنند بوقت حاجت بکار برند نوع دیگر مازوی سبزی سوراخ یک جزو کوفته بعد از ده جزو آب در ان بریزند و بجوشانند
تا شش جزو آید و یک جزو صمغ عربی در ان کنند بعد از انکه او را صاف کرده باشند و نگاهدارند هر وقت که
خواهند قدری دوده در ان داخل کرده صلایه کنند و بکار برند خشم در آمیختن زنگار و در ریختن شنگرف
جهت نقاشی اول زنگار را سوده در پیاله کرده آب لیموی یا سرکه سفید در آن ریزند و با انگشت بمالند قدری
آب صمغ داخل نموده بکار برند در آمیختن زرنیخ اول باید که خوب صلایه کرده باشند بعد از ان در پیاله کرده قدری
آب صمغ داخل نموده بمالند پس در آفتاب بنهاده تا خشک شود بار دیگر آب صمغ داخل کرده با انگشت بمالند
و بکار برند در آمیختن شنگرف اول باید که نیک صلایه کنند و در کاسه چینی کرده آب جروی ریزند تا
زردوات آن برود پس آب صمغ داخل نموده باز آب در آن کنند و بگذارند تا آنچه زردوات بشسته باشد بیرون
کنند پس قدری آب لیمو داخل کرده بگذارند تا خشک شود پس آب در آن کرده بمالند و از پنبه صاف کنند
چون خشک شود قدری در گوش ماهی کرده با آب صمغ عربی بسرشند و بکار برند باب سی ام در صنوف الکتابات
که چون بنویسند پیدا نبود و چون با آتش نهند پیدا شود اگر از آب پیاز و زردچوبه و نیل دار زرد و روناس
اشنان دار هر آنچه جزوی داخل هم کرده بنویسند خط سبز بر آید و اگر با مازو یا زاج سرخ بنویسند پیدا شود و چون
بر آتش دارند پیدا شود و چون با آب نهند خطی سیاه بود و اگر با آب پیاز بنویسند و بر آتش دارند سیاه بر آید
و اگر با آب لیموی تنها بر کاغذ نویسند یا ممزوج با آب پیاز بنویسند و با آتش بدارند زرد تیره پیدا شود و اگر

بشیر گوسپند بنویسند یابی نتوان یافت اندر آنچه بشیر رسیده باشد تر نشود و اگر بنوشادر بنویسند پیدا نبود و چون بر آتش نهند پیدا شود و اگر بآب حشیشه
کبر سیاه بنویسند بروز پیدا نشود و بشب توان خواند اگر سپند را بریزند در آب کنند بعد از آن بنویسند بآن آب سقف
براید باب سی و یکم در ساختن دستهای کارد از لاجوردی و سرخ و زرد و صدف کاری که از سنگ پارها و قدری نتوان شناخت
بیارند سفید مهره و او را دوبار کوفته و صلایه کرده بشویند و خشک کنند و بیرده درم دو درم شنگرف صلایه
کرده زر در آب گرفته داخل کنند و باهم صلایه کنند و قدری صدف و عروسک را در آتش نرم نهند چنانکه ورق
ورق باهم فرو ریزد از آن قدری در آن شنجرف افکنند و با شیر گاومیش که او را بچه آورده باشند بعد
دسته کارد او از آن بسازند پس بیارند قلم گاو و سرهای آن دور کنند و درون آن پاک کنند و این دسته
که ساخته اند در برگی پیچیده در آن قلم گاو نهند و سرهای آن را با آرد ماش خمیر کرده بگیرند و دیگی را
آب تر کرده تا نیمه و قدری پنبه دانه در آن آب ریزند چنانکه چهار انگشت بر بالای آب باشد و این قلم
گاو را در بالای پنبه دانه نهاده سر دیگ را محکم کنند و از صباح تا عصر آتش باعتدال کنند پس بر آورده
بگذارند روز دیگر بر آورده از درون قلم گاو در سایه سه روز بگذارند تا خشک شود پس بچرخ نمودار کنند
بعد از آن خریطه را از پنبه دانه پر کرده هر یک را در آن خریطه نهند و بدست بمالند تا جلا بهم رساند و صدف
ریزه ها در و مانند زر نماید عمل دیگر در رنگهای غیر مکرر اگر سبز خواهند ده درم از این سفید مهره
سوده را سه درم زنگار مصفا کرده و دو درم ریزه صدف داخل کنند و اگر زرد خواهند ده درم از این
و سه درم زرنیخ زرد مصفا و اگر لاجوردی خواهند چهار درم نیل یا لاجورد و دو درم ریزه صدف و عروسک
و همان شیر خمیر کنند و پختن و جلا دادن همان طریقست که گفته شد باب سی و دوم در عجایبات مثل آنکه آتش
در دست گیرند و غایب شود و آتش در جامه افکنند نسوزد و صنعت چراغهای غیر مکرر بیارند طاوس و زرنیخ
سرخ و زرد را صلایه کرده در خمیر بخورد او دهند و او را بسته ذبل او را جمع کنند هر گاه آن را در دست
بمالند هر چه در دست گیرند چنانکه نماید که غایب شده است عمل دیگر بیارند کافور حل کرده و آب نوشادر
باندام خود بمالند بعد از آنکه خشک شود اگر در آتش روند از آن آسیبی بدان نسوزد عمل دیگر بیارند طلق محلول و
نوشادر بر آن بسرشتند و بانگشت بمالند پس بیارند نفط سامره و بانگشتان خود بمالند و در چراغ
دارند تا در گیرد پس بخاک بمالند بمیرد و باز بچراغ دارند در گیرد نوع دیگر بیارند طلق محلول و نشکر آمیخته در دهان
گیرند و غرغره کنند و دور اندازند پس بیارند اخگر آتش و در دهان نهند و بدندان ریزه کنند و دور کنند
دهان نسوزد و اگر کسی انگشت در دهان او کند انگشت او بسوزد و اگر موم در دهان گیرند بگدازد صنعت
چراغهای غیر مکرر بیارند پیه گرگ و پیه ماهی و باهم بگدازند و در چراغدان نهند و فتیله در آن نهاده روشن کنند

کنند خانه چنان نماید که پر از آب است نوع دیگر بگیرند ملح و هند روغن زیت افکنند پس برآورده در چراغدان بروغن چراغ
بفروزند خانه پر از عقرب نماید عمل دیگر چراغدانی از مس بیارند و فتیلها از پوست مار ساخته و در حلق چراغدان
مس نهند خانه چنان نماید که پر از مار است عمل دیگر بیارند چراغدان مس و در فتیلهاان زنگار بپاشند و بر روغن افکنند
روشن کنند مردم در خانه سبز نماید عمل دیگر بیارند خون مرغ سیاه یا گربه سیاه یا خرگوش و در چراغدان کرده روشن کنند
و فتیله نهاده روشن کنند خانه منقش نماید نوع دیگر بیارند کرم شب تاب و سر آن را در پوست آهو پیچیده در چراغدان
نهند و روشن کنند هر چه در آن خانه باشد سبز نماید عمل دیگر بگیرند خرچنگ و در روغن زیتون بجوشانند و در فتیله مالند و در
چراغدان نهاده روشن کنند چنان نماید که خانه پر از آب است عمل دیگر بیارند پیاز سوخته و گوگرد از هر یک جزو با هم کوفته بیامیزند
و خمیر کنند و بمالند تا چون فتیله شود و آتش در چراغدانی پر از روغن کرده در جای بلندی بگذارند و فتیله در آن بنهند و همچنین
چند جا نهند و این فتیله که از پیاز و گوگرد کرده ریزه ریزه کنند و ریسمانی بیارند از این معمول و ریزه از گوگرد در آن
بندند و یک سر آن ریسمان را در یکی از این چراغها تعبیه کنند همچنین بگردانند تا بهمه چراغها برسد پس از آن چراغها
روشن کنند فی الحال آتش بهمه رسد و مجموع روشن گردد و اگر خریطه باریکی دوخته از این معمول قدری و گوگرد
قدری در تمام آن تعبیه کنند و یک سر آن را در فتیله چراغ بند کنند و سر دیگر از زمین باشد روشن کنند آن سر که
بر زمین است فی الحال فتیله چراغدان روشن شود و کسی آتش را نبیند نوع دیگر در شعبده است بیارند تخم مرغ
و در آب بجوشانند بعد از آن و هم موم گیرند و بکارد نقره بر آن نقشها کنند و در سرکه اندازند پس برآرند
و پاک کنند آنچه موم باشد سرخ بود و آنچه نقش باشد سفید شعبده دیگر بیارند آهنی و بروغن بلسان چرب کنند
و با آتش دارند چون شمع بسوزد شعبده دیگر گوگرد فارسی را خرد بسایند و با نفط سفید سرشته خمیر کنند و از وی
غلولها بسازند و بسازند چون خشک شود بعد از آن طشتی را پر آب کرده از آنها در آن طشت آب اندازند و چو آلت
مدری را سرخ کرده در آن غلولها فرو برند مانند شمع روشن گردد و بر سر آب روان شود شعبده دیگر دو مرغ
بر دو طرف خانه بکشند و بر منقار یکی گوگرد فارسی بنهند و در دیگری نوشادر تعبیه کنند هرگاه چراغ را منقار
مرغ نوشادر بدارند شعله چراغ ببرد تا منقار مرغ گوگرد دار آورد روشن کند عمل دیگر تخم مرغ را خالی کرده پر
از شبنم کنند و در آفتاب بنهند با آسمان برود عمل دیگر بیارند زعفران و بادبره کاو و بیامیزند و در آب بیزند هر کجا
که از آن بخورد هر مرغ ببیند بیهوش گردد بدست بگیرند هرگاه خواهند بهوش آید سر آن مرغ را در سرکه
گیرند عمل دیگر بگیرند مرغ را و پر زیر گلوی او بر کنند و کارد را بر آن بسته بر زمین فرو کنند در خانه چنانکه تیغه کارد
بالا باشد و مرغ را رها کنند مرغ حلق خود را بدان کارد ببرد باستی و سیم در ساختن سر شیر پنیر بگیرند پنیر تازه
و بکار برند در آن تنگ بسر برند هر چند تنگتر بود بهتر باشد پس الکاه یک آن پنیر و یک لا انگشت سخته و همچنین

[illegible]

[illegible]

تا تمام شیره او را با نمک تلحیف کنند و باید که انگور ابر شیر بود و به جای هوا نهاده سنگی بر بالای آن نهند و در آفتاب بگذارند
تا چند روز بماند پس از آن بشویند و این مرتبه با نمک پخته تلحیف کنند در ظرف سنگ نهند تا مدت [illegible] روز در آفتاب نهند پس
برآورده در آفتاب خشک کنند اگر چربی از وی بیرون آید در دیگ آب انداخته با نمک بجوشانند تا تمام چربی وی برود
پس از آن از آب برآورده در آفتاب نهند تا تمام سرخی و چربی از وی برود چون چنین شود بکمال رسیده باشد پس بسایند
تا چون سرمه شود و در شیشه کنند هرگاه خواهند که کار فرمایند بستانند سفیده تخم مرغ و در شیشه دیگر کنند
و چندان بجنبانند تا کف برآرد و بگذارند و تا صاف شود همچو آب گردد پس از این آب بیارند و قطره قطره در شیر
سائیده بچکانند و صلایه کنند تا آنکه این آب بیضه با سنگ بالایی و زیرین بهم بچسپد و بگذارند که سنگ
از سنگ برخیزد و چون خواهند که رونده گردد آن آب بیضه بریزند و قطره بچکانند تا روان شود و این [illegible] باشد
که آب و آتش بهم [illegible] باید که چندان آب بروی افکنند که ضرورت باشد چرا که هر چه زیاده آید بسته
نشود و نیکو [illegible] نگردد باب [illegible] در چسپانیدن پر تیر که اگر ده روز در آب باران باشد جدا نشود بیارد روغن کمان
نیم جزو سریشم ماهی یک جزو سریشم پنیر یک جزو و نیم اول سریشم ماهی را در آب کنند و در بالای آتش نهند
بعد از آن صاف کنند روغن کمان بدان بیامیزند تا هر دو یکی شود پس بیارد سریشم پنیر بطریقی که گفته شد
با سفیده تخم مرغ و آب آهک صلایه کنند آنگاه هر سه را با هم بیامیزند و بر تیر و خاتم و هر چه خواهد از آن بچسپانند
که هرگز جدا نشود و اگر ظرف چینی شکسته باشد و بچسپانند محکم شود باب [illegible] در ساختن سیب [illegible] که چون
بلبل آواز دهد بیارد چوبی و از آن گوی بطریق نارنج تراشند و میان آن را خالی کنند و بر هر طرف سوراخی کنند
و میان هر سوراخ [illegible] تعبیه کنند و سر او به سریشم بچسپانند و بیرون او را عنبر و مشک تعبیه کنند و بعد از آن
[illegible] کنند و روغن کمان دهند و چون باد بر او وزد [illegible] آید و اگر بر دست گیرند چون نارنج بود و اگر
حرکت دهند صدایی از آن برآید عمل ساختن [illegible] بیارند کاغذ خطایی و آرد و آرد برنج و روغن کمان و شنگرف
مصفا و زنگار مصفا و زرنیخ [illegible] و سیر و از هر رنگ که خواهد صلایه کنند و به هشت درم روغن
[illegible] یک درم [illegible] صلایه کنند پس کاغذ را با آرد خطایی [illegible] بگسترانند و این روغن به رنگ کرده
[illegible] کاغذ بمالند و در آفتاب بگذارند تا خشک شود [illegible] یکبار دیگر از این روغن بمالند و در آفتاب
خشک کنند پس [illegible] آن کاغذ منقش و منقش خواهد شد [illegible] خواهد شد آنگاه تو زی (?)
باشد [illegible] خوبی هر جا که خواهند کار فرمایند باب [illegible] در ساختن برنج دمشقی و ساختن سیماب
[illegible] کردن [illegible] و ساختن تیزاب فاروقی [illegible] عمل ساختن برنج دمشقی بیارند
نحاس چندانکه خواهند [illegible] ریزه ریزه نمایند و بسایند [illegible] نحاس [illegible] سنگ [illegible] بسایند و [illegible]

یا قند کنند پس شسته و قرصی سازند و بر سفال تفته نرسیده نهند و زیر آن سفال آتش کنند چندانکه آن قرص بسوزد
و سخت و سیاه گردد پس یکبار دیگر از سفال برگرفته صلایه کنند و ثلث آن انگبینه سوده بر او ریزند و بهم آمیزند پس بیارند
بوته بزرگ باندازه نحاس و نیز مکرده و نحاس ریزه ریزه با آن خاک کنند و ازین سنگ مصری معمول بر آن پاشند و همچنین
نحاس ریزه کرده بگذارند و از آن معمول بپاشند تا تمام بوته پر شود پس بوته را بگل حکمت گرفته در آفتاب خشک کنند
و بعد از آن در کوره نهاده آتش دهند بسیار تا آن بوته ریزه شود در آتش بدمند چندانکه دانند که نحاس گداخته شده پس
بیرون آرند برنجی باشد رنگین بر مثال زر و هر چه خواهند از آن بسازند عمل ساختن سیماب بکار برنده جزو سرب
محلول که با آب ساحی حل کرده باشد و پنج جزو طلق سیاه که بلب ساحی گداخته باشند بهم بیامیزند و در سنگ صلایه
کرده اندازند تا بر دیگی شود پس در کرباس سطبری بیفشارند تا صاف آن بیرون آید زیبقی باشد [illegible]
اگر بجوار آید زرد دار [illegible] شنند منور گردد عمل حل کردن طلق کوفته و در کیسه کرده و دانه‌های خرما بر سرش کنند باید زیاده — [illegible] طلق
بلور و بمالند چیزی از آن بیرون آید مثل روغن در کاسه کرده بگذارند تا صاف شود آب آنرا بریزند و بعد
آنرا خشک کنند پس در کوزه کرده در کورهٔ کوزه‌گری بگذارند و با کوزه‌های پخته بر آرند باز در کوزه کرده در کوره نهند
تا سه مرتبه این عمل کنند تا مانند سفیدآب شود پس آن را صلایه کرده در شیشه کنند و بیست و هفت روز در چاه
حل بنهند و هر هفته روزی یکبار از حل آنرا تازه کنند پس از آن بر آورده در کوزه [illegible] کرده سرش بگل [illegible] کنند
چند [illegible] از آن بسته [illegible] تنور جاری بیاویزند و یک شب بگذارند و صباح که بیرون آرند چیزی مانند شیر در آن کوزه
بهم رسیده باشد و در نهایت صفا و روشنی هر جا که در کار باشد بکار برند که طلق محلول اینست نوع دیگر بیارند
طلق کوفته و ورق کرده و بیست درم شیر گاو زرد که تازه دوشیده باشند و گرم باشد در آن نهند و چندان
بمالند که حل شود پس بچاه حل بنهند و بکار برند عمل صلایه نوربخش که هر که در چشم کشد در چشم نه بیند بیاورد
ده درم سنگ مصری [illegible] ده درم [illegible] در دیگ سفالی نهند و با آتش بریان کنند چنانکه بسوزد
پس [illegible] شسته [illegible] سرکه [illegible] بریزند و [illegible] کرده سر آن را محکم کنند
چنانکه [illegible] آن بیرون برود [illegible] پس [illegible] آنچه از آن [illegible] بر آید
[illegible] و باقی را بریزد و باز بهمان طریق تکرار عمل کنند تا [illegible]
هر وقت خواهند در چشم کشد [illegible] چشم [illegible] عمل [illegible] سلیمانی [illegible]
فیروزه ده مثقال و یاقوت و لعل [illegible] مروارید ناسفته و [illegible] نقره و [illegible]
و عقیق یمنی [illegible] فرنگی [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] مثقال [illegible] — نسخه شاه دارو
[illegible] باقی [illegible] خشک کرده [illegible]

و ادویه فرنگی بسیخته باشد بایدکه جمیع کافی و ... جنین کل او ... سر و ... عمل ... باللدوی تنها باید با تو
که از آن را بر ده ... عکومند و مثل آن ... بجوری ... آن ... جاهای ... تا ... بماند دیگر
و ... معطر کنند تیز ... بیرون آید که اگر کار ده در آن ... برکنند ... بیکبار ... کسی ...
سرخ شود ... بسته ... از قرع و ... بیرون شود در آتش کند ... نیز سرخ شود در آن دو و دو جز
نیمرنگ بجوشند پس ... اگر کسی را ... بسیار شد ... بیکبار ... شده و چون جراحت
... و پیچیدن جراحت ... بسیار ... علاج کنند بعضی گفته اند اگر یک مثقال نقره ... آن اندازند
آب شده ... مثقال از آن برابر ... دو مثقال از آن نقره ... باشد ... ملاالذان مشکل بود باید ... بهم
در رنگ کردن یاقوت و بر عقیق چیزی نوشتن ... بیارد ... پس ... و قلقطار و زاک ...
... باز ... برنگ سبز ... بوریسیا ... تلخ ... بگیرد و مجموع را با بول صبیان و سرکه ... کنند چون
خشک شود در شیشه کرده به گل حکمت کنند و شیشه دیگر بر سر آن نهند که دهن هر دو برابر باشد و در گل
حکمت گرفته در زیر زبل بگذارد تا ... و باید که زبل از زیر و بالا نیم گز باشد پس بیرون آید و آنچه حل شده
باشد سرخ بود پس بیارد یاقوت سفید ... در قرع آبگینه کند و از آن آب سرخ بر روی ریزد ... بر سر آن ...
... گل ... و آتش در زیر آن کنند تا تمام رنگین شود و در چیزی نوشتن بر عقیق بیارد قلیا و برگ ...
هر دو با هم چون سرمه بساید پس بسرکه تند بمالد و بر عقیق نویسد هرچه خواهد بعد از آنکه خشک شده باشد بکوزه
... تا نیک گرم شود چون زمانی برآید از آتش بیرون آرد پاک کند آنچه نوشته باشد سفید بود
در ساختن اقلیمیا بیارد ... پاک و ... بر ... و کبریت بر آن ریزد بطریقی که ... بسوزد
... هرچه از آن سوخته باشد ببرد و آن را ... کند باز بهمان طریق عمل کنند تا تمام سوخته ...
... سوخته بیارد ... پاکیزه ... و کبریت ... سوخته اندک اندک ... آتش دهد تا سوخته شود ...
بیرون آرد آنچه سوخته باشد جدا کند و باز بهمان طریق بسوزاند بعد از آن پاکیزه بشوید و بوقت حاجت بکار برد
در عمل ... بیارد آهن تنک کرده پاکیزه کرده باشد و بیارد ... و هر ده سیر آهن را یک سیر از آن ...
... اندازد و چندان بجوشاند که به نصف آید پس نیم سیر نمک سوده ... اندازند و بگذارد تا حل شود
پس بیارد آهن پاره و در آب اندازد و سه جوش بدهد پس بگذارد تا سرد شود پس یک هفته در آب بگذارد و بعد از آن
چندان بجوشاند که تمام آب را خورده شود بعد از آن برآورده در بوته کند و یک درم اشخار در آن ریزد و با آتش
بدمد تا بگدازد و تمام آهن ... شده باشد عمل رنگها در تعویذها بیارد باد مهره و بساید و بشوید و باز ...
خمیر کند یا زبر ... یا ... رنگ که خواهد و خشک کند و صلایه کرده با سریشم پنیر خمیر کند فی الحال ...

ازان بسیار نگذارد تا خشک شود و [illegible] و اگر بر روغن [illegible] بگیرند [illegible] بمالند بیشتر دافع [illegible]
و چند بار [illegible] عمل شود [illegible] سنگ [illegible] اگر سنگ سفید بر آب باشد که آب سفید بر آید و هر که با خود
دارد هر چه [illegible] کرده باشد بیاد کس آید و اگر سبز بر آید با خود دارد [illegible] که [illegible]
باشد و بچشم مردم عزیز گردد و اگر آسمانگون بر آید هر که با خود دارد از کار [illegible] و اگر سیاه
بر آید [illegible] باشد و اگر سنگ سیاه بر آید آب بیندازد این آب سفید بر آید با نمر باشد و اگر زرد بر آید
خاصیت آن چون سفید باشد و اگر نیلگون بر آید دارنده آن دیگر [illegible] و اگر آسمانگون بر آید دارنده آن
کثیر المنفعت باشد و اگر آب سبز بر آید [illegible] باشد و اگر ادرار بگیرند کار نکند و اگر سنگ آسمانگون باشد
[illegible] آن سفید بر آید دارنده آن شادمان [illegible] و اگر سیاه بر آید در چشم مردم عزیز باشد و اگر آب سبز بر آید
این سنگ [illegible] جای که آب آن کم شده [illegible] آن [illegible] شود و اگر آب [illegible] کم شده باشد
داشتن آن نافع بود و اگر [illegible] بسیار در هر آن [illegible] بسیار در کرده و اگر با خود دارد [illegible] و اگر آب
نیلگون بر آید هر که در چشم کشد [illegible] اگر سنگ [illegible] آب آن سفید بر آید
با خود دارنده این سنگ را هر که ببیند دوست دارد و اگر آب سرخ بر آید [illegible] و اگر [illegible]
بر آید منافع بسیار باید اگر سنگ سبز [illegible] آب آن سفید آید دارنده آن [illegible]
بر آید و [illegible] و اگر بر درخت چند بار [illegible] و اگر سبز بر آید دارنده آن [illegible]
و [illegible] جگر را نافع بود هر کاه آن آب را بخورند [illegible] در صفت [illegible] که بر جامه افتد از روغن [illegible]
چون جامه [illegible] شود [illegible] که از جهت ایشان را [illegible] بجوشانند [illegible]
پس با آب گرم و صابون بشویند پاک شود و اگر [illegible] بر جامه افتد روغن زیت را گرم کرده بر جامه [illegible]
[illegible] صابون بشویند پاک شود و هر سیاهی که بر جامه افتد اول با آب باید زد پس با آب [illegible]
[illegible] باید گذاشت تا خشک شود و پس بصابون بشویند بر طرف شود و اگر [illegible] بر جامه
افتد [illegible] بر او باید گذاشت تا [illegible] بعد باید جوشانید [illegible] باید شست [illegible]
با صابون تا پاک شود و اگر جامه از [illegible] آلوده شود به [illegible] ایشان باید شست و اگر [illegible]
پوست [illegible] آلوده شده باشد ببول [illegible] باید شست پس بصابون تا پاک شود و اگر [illegible]
[illegible] با آب گرم باید شست و اگر [illegible] بر جامه افتد [illegible] و [illegible]
[illegible] سیاهی [illegible] و اگر با آب [illegible] تر شود با آب [illegible] باید شست و اگر با آب [illegible] تر شود [illegible]
[illegible] بشویند و اگر [illegible] آلوده شود اول با [illegible] باید شست و اگر [illegible] بگذارند

بعد از ساعتی بصابون بشویید و اگر بآب توت آلوده شود بآب غوره بشویید و اگر بخون آلوده باشد یکشب
در نمک آب نهند و روز دیگر بصابون بشویید و اگر خون کهنه باشد بسرگین کبوتر بجوشانند و آنچه
از میوه بر جامه بود بسرگین کبوتر بشویید و اگر جامه رنگین بود مثل کمخاب و مخمل بزهره گاو و بول صبیان
باید شست و اگر بحنا آلوده شود تخم معصفر را بکوبید و با اندکی شخار و آب گرم و صابون بشویید پاک شود
و اگر جامه ابریشمین بود با آب گرم و زهره گاو مکرر بشویید و با آفتاب نهند و اگر پاک نشود با سرگین کبوتر بشویید پاک
شود و اگر جامه سبز بروغن آلوده شود سرکه بر آن مالند و با صابون بشویند و اگر سفیده تخم مرغ بر دامن
گذارند و کارد و شمشیر بدان بمالایند زنگ نگیرد و روغن پخته از هیچ چیز نبرد الا از گل بوته و رنگ و روغن
بادام و کاغذ هیچ چیز نبرد الا آنکه رنگ جامه ابریشمین همه کلها پاک شود اما این چیزها که یاد کرده شد
کاغذ هیچ چیز نبرد پس از آن بصابون باید شست تا پاک شود و مثل این چیزها بسیار است اینجا اینقدر کفایت
باب سی و نهم در رنگ کردن موی و داروئی که موی را برویاند و آنچه منع می کند سیاه کردن و سفید کردن
و رنگ کردن است و در صفت دراز کردن و مدد رویانیدن موی بیاورند قدری ... و بایندی نهند در قدح بگیر
کنند و قدح را بگل حکمت گیرند و بر آتش نهاده نرم نرم بدمند تا بگدازد و پس از آن قدری استخوان سوخته بر آن
افشانند و باهم بیامیزند و بر سر آتش نهند و بکار برند نوعی دیگر بزر الکتان بیارند چندانکه خواهند و بسوزانند
پس در روغن خیری بجوشانند و بکار برند صفت دراز کردن موی بیاورند لادن و در آب چغندر بجوشانند با
روغن شیرخشت چندانکه قوام گیرد و بر روغن آید پس از آن سر را پاک بشویید و خشک کند بعد از آن روغن بمالد
نوعی دیگر عروق توت را بکوبد و در آب بپزد و در هفته یکبار سر را بآن بشوید و موی را شانه کند خوب برآید
نوعی دیگر بیارد سیاه دانه و بسوزاند و در آب بشوید و موی را شانه کند خوب برآید نوعی دیگر بیارد سیاه
و بسوزاند و در آب بشوید و بر سر مالد و بگذارد موی سیاه برآید نوعی دیگر زهره میش را بروغن بورد بسایند و
بر موضع که خواهند موی برآید بمالند سیاه و براق برآید نوعی دیگر بگیرند کلاغ سیاه را و در سبوی کنند و در
زیر سرگین بنهند تا گنده شود و کرم در وی افتد پس بردارند هر کرمی که در آن سیاه بود و در آفتاب خشک کنند
و بسایند و در روغن شیره بگدازند و با پر مرغ بهر جا که خواهند بمالند عملی که موی از ریختن باز دارد بگیرند لادن
سه درم و مازو یک درم و قرومانا دو درم و کندر و مصطکی از هر یک یک درم همه را در روغن گل بگدازند و بیخ موی را بعد
طلا کنند صفت خضابهائی که موی را سیاه کند و سیاه گرداند بیارد مرداسنگ و آهک از هر یک جزوی در ظرفی
کنند و چندان آب بر آن ریزند که چهار انگشت از سر آن بگذرد و در آفتاب نهند چندانکه چون ... بر آن نهند
سیاه شود پس الکاوه صافی کرده دو جزو حنا و یک جزو وسمه بدان آب تر کنند و بکار برند نوعی دیگر اقلیمیا و سفید

قلعی از هر یک جزوی و شیشانی یکجزو بآب بساید پس موی را برکند و بدان جا طلا کند نوعی دیگر شیره انجیر و تخم مرو
و کف دریا و ترشی ترنج از هر یک یکجزو همه را با شراب حل کند بیزند و موی را برکند و برآنجا مالند تا مرتبه نافع بود و اگر کسی
پیش از رستن منع این دارو بر محل مو مالد مطلق بر نیاید عمل دیگر زرنیخ سوده را با عصاره نیل بساید و بدان موضع
اندایند منع رستن موی میکند عمل دیگر بیاید قلیا و آهک آب نارسیده و زرنیخ زرد همه را سحق کند و چندان آب
بر آن ریزد که به چهار انگشت بر سر آن بگذرد و دیگر روز صاف کنند و باز همین عمل کنند تا سه روز تا قوت آهک بماند
بعد از آن هر روغنی که باشد یکجزو و از این دارو سه جزو با یکدیگر آمیخته با آتش نرم پخته سازد تا آب برود و روغن بماند
و در شیشه کرده هرگاه که خواهد بزعفران و گلاب معطر کرده بمالد نوعی دیگر بیارد آهک و زرنیخ برابر و با قدری صبر [illegible]
بجوشانند تا بقوام آید بکار برد فی الحال موی را ببرد در صنعت منع کردن و سیاه کردن و سفید کردن موی اگر دیوچه آبی
در ظرفی از شیشه کرده و سرکه در آن کنند و چهل روز در زیر سرگین اسب دفن کند پس برآرد و بر موی مالد بر سبزه
و دیگر بر نیاید اگر خود سفید مرا بآهک حل ساییده بر جای موی مالد بر نیاید اگر خواهد ریش سیاه سفید شود آب شکر را با طلق بر آن
مالد سفید شود چون خواهد سیاه شود [illegible] بشوید نوعی دیگر زهره گاو و زیبق [illegible] بر موی که مالد سفید
گردد نوعی دیگر بیارد غوک را در شیشه کند و روغن زیبق در آن کرده بگذارد تا بمیرد و بعد از چند مدت از آن روغن
بهر موی که بمالد سفید گردد و در صنعت رنگ کردن اسب بیارند خاکستر [illegible] را و بآب خمیر کنند و بر اسب بمالند و چندان
در بر آن مانند که تمام چرک و روغن آن برود پس آب نیکو گرم شسته شکری در آن ریزند و بآب [illegible] ممزوج با نیل
بر نیزند و آب [illegible] ممزوج با آب سلجی ارغوانی شود و اگر آب [illegible] خالص بود سرخ گردد و اگر همان شکری اول
منتقش شود و اگر نیل بر بیزند
که خور اسب مال آب [illegible] بریزد سبز شود و اگر نیل کمتر بریزند فستقی گردد و اگر بیشتر بریزند و مراد بجو رانند
فیروزه گردد و اگر دیگر بیشتر بریزند لاجوردی گردد و اگر سیاه بود همان روغن زیبق و غوک که گفته شد بمالد سفید
گردد باب چهلم در آتش [illegible] و [illegible] تیز چه بارسنگ و غیره بیارد شوره نوزده درم و پنج
چهار درم و نیم ساییده و در سرکه تر کنند بگیرد کمان [illegible] خانه با تیله او باید دو ربا شد و دو دانگ از آن [illegible]
پس چون [illegible] معروف [illegible] این عمل را پیش استاد باید کرد نوعی دیگر شوره دو مثقال و نیم
دو مثقال گوگرد یک مثقال نرم بساید و کمان را عیار کند دو دانگ و نیم از آن دارو کند و دو دانگ و نیم از جهت رعد
را کند [illegible] سنگ و کمان را بکشد که [illegible] آن هم وزن سنگ باشد و چهار سوراخ کند فاصله مقدار چهار
انگشت و زفت رومی و [illegible] و علک رومی همه برابر بساید و بقدر صد درم از دارو [illegible] نفط سفید
[illegible] کند و این دارو را در آن بریزد و در سوراخ سنگ کند تا پر شود و چهار سر [illegible] از روغن نفط [illegible] کند و دندان
استوار سازد و سنگ را جامه از نمد پوشد و بروغن نفط چرب کند و گرد اگرد جامه [illegible] کند پس از آن در میان

ماین کان استوار کنند و شاخهای نخود الاتش … ندو این عمل نیز پیش استاد باید کرد عمل تیر خطائی شوره ده
مثقال گوگرد نیم مثقال نحم یکمثقال مجموع را بسایند و کنند ولی از نخاله قند کاغذ بپیچد و باید که سوراخ آن علاحده با
و دارو در آن کنند و صد ضرب تیر بزنند و سر دارو سه درم گوگرد نیز بپیچد و چهار نی مقطع ببرند و بکوبند خاک بریزد
و بکوبند چوب … تیر باید که بعد از ده شب باشد و کنند و … آمیخته و سه جا بجا تا قایم ببندد و فتیله را آتش زنند
نوع دیگر شوره دو درم گوگرد دو درم زرنیخ دو درم کاه گلی دو درم کوفته در کنند نوع دیگر شوره چهارده درم
گوگرد سه درم و نیم نحم چهار درم کوفته در سنگ کنند و بجانب ولای آتش دهد عیار طلا هوائی شوره دوازده مثقال نحم
دو مثقال گوگرد یکمثقال و نیم کوفته بیکند … که نخاله طاق کاغذ باشد بکنند و بکوبد عیار کمل شوره یازده مثقال گوگرد یکمثقال
مثقال پولاد شش مثقال نحم دو مثقال عیار مهتاب شوره ده مثقال گوگرد سه مثقال زرنیخ یک مثقال عیار مهتاب
لاجوردی شوره ده مثقال گوگرد یک مثقال و نیم دانگ زرنیخ یکمثقال عیار تیر هوائی شوره ده گوگرد سه و نیم زرنیخ یک …
دانگی عیار گل مروارید شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال و دانگی زغال یکمثقال و نیم عیار سرچکب شوره ده مثقال گوگرد …
مثقال گوگرد دو یکمثقال و دانگی زغال چهار دانگ فولاد یکمثقال عیار … شوره ده مثقال زغال هفت مثقال
گوگرد یکمثقال فولاد بیست مثقال عیار دیگر شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال فولاد سه مثقال عیار مهتاب شوره
ده مثقال گوگرد … مثقال و دانگی زرنیخ چهار دانگ سفیداب دانگی کافور نیم دانگ عیار گل … شوره ده مثقال
گوگرد … مثقال زغال دو مثقال فولاد پنج مثقال عیار آفتاب شوره ده مثقال گوگرد دو مثقال و نیم نمک اندرانی دو مثقال
و نیم زغال دو مثقال عیار گل شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال گوگرد یکمثقال و دانگی زغال چهار دانگ نیم فولاد پنج مثقال
عیار نرگس شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال زغال پنج مثقال عیار گل طاوس شوره ده مثقال گوگرد یکمثقال و دانگی زغال
دو مثقال و دانگی فولاد دو مثقال و دانگی عیار گل شوره چهارده مثقال گوگرد سه مثقال و نیم زغال سه مثقال و نیم
فولاد هفت مثقال عیار گل خسروی شوره ده مثقال زغال چهار مثقال گوگرد دو مثقال و نیم فولاد هفت مثقال
عیار دیگر شوره بیست مثقال گوگرد یکمثقال و نیم فولاد پنج مثقال عیار زرچک شوره ده مثقال زغال دو مثقال گوگرد دو مثقال ۲
و نیم عیار مهتاب شوره ده مثقال گوگرد سه مثقال زرنیخ یکمثقال کافور سه مثقال یا ملح یکدانگ عیار نرگس شوره
ده گوگرد دو و دو زغال و پنج فولاد چهار عیار دیگر شوره ده گوگرد و چهار زغال سه فولاد هفت عیار گل … شوره
ده گوگرد دو و دو زغال دو و دو فولاد یک عیار دیگر شوره ده گوگرد یک زغال نیم فولاد دو عیار دیگر شوره ده گوگرد یک
و نیم زغال یک فولاد سه عیار دیگر شوره ده گوگرد دو فولاد چهار زغال یک و نیم عیار زبان … شوره ده گوگرد یک و نیم
زغال یک … دو زرنیخ دو کافور دانگی عیار گل برتاب شوره ده زغال دو و نیم فولاد پنج و نیم عیار گل زنبق شوره
ده گوگرد یک و نیم زغال یک و نیم فولاد پنج عیار گل خرگاهی شوره ده گوگرد دو زغال سه فولاد پنج عیار دیگر شوره

ده گوگرد سه زغال یک فولاد یک عیار زرد چک شوره ده گوگرد پنج زغال یک مجموع را طبوخ کنند و فولاد چهار عیار گل
طلا دس شوره ده فولاد یک عیار گل صد برگ شوره ده گوگرد دو نیم زغال دو فولاد پنج عیار گل دیگر شوره ده
زغال دو فولاد شش عیار نرگس شوره ده گوگرد یک زغال پنج فولاد پنج عیار زرد چک شوره ده گوگرد سه دانگ و نیم
زغال چهار دانگ فولاد سه عیار دیگر شوره ده گوگرد سه دانگ فولاد یک مثقال عیار دیگر شوره ده زغال یک فولاد
یک دانگ عیار تیر هوائی شوره ده گوگرد دو زر پنج یک فولاد چهار عیار تیر نرگس شوره ده گوگرد یک و نیم زغال دو
نیم عیار تیر زرد شوره ده نفط یک گوگرد سه زر پنج یک و نیم عیار تیر سفید شوره ده گوگرد یک دانگ زغال
یک فولاد دو عیار گل چینه شوره ده فولاد هفت سونش برنج هفت عیار موشک شوره ده گوگرد ده زغال
دو فولاد دو عیار هوائی شوره ده زغال دو گوگرد دو ریم آهن سه عیار طوطه خورک شوره ده گوگرد یک و نیم
سونش هفت فولاد چهار زغال هفت عیار طرانگ شوره ده گوگرد دو دانگ [illegible] عیار طلطل شوره ده گوگرد
فولاد پنج عیار گل [illegible] شوره ده نیم گوگرد یک و نیم انگشت هفت سونش هفت عیار پاچه خیرک شوره
ده زغال دو گوگرد دو ریم آهن سه عیار گل [illegible] شوره ده زغال دو سونش هفت گندک دو فولاد [illegible]
هوائی شوره ده گندک دو زغال یک [illegible] یک زر پنج نیم عیار نرگس شوره بیست و چهار گوگرد سه و نیم زغال دو فولاد
چهار نفط دو عیار دیگر شوره دوازده زغال شش گوگرد یک نیم فولاد و سونش عیار دیگر شوره ده دوازده انگشت
سونش نفط یک گوگرد یک فولاد سه عیار دیگر شوره بیست زغال سه و نیم گوگرد و نیم فولاد سه عیار دیگر
شوره چهار ده گوگرد یک زغال پنج نفط یک و نیم فولاد هفت گل [illegible] عیار معلق شوره ده انگشت
چهار و نیم گوگرد یک و نیم فولاد سه نفط یک فولاد شش سونش برنج چهار عیار زرد چک گوگرد یک
زغال یک شوره چهار فولاد چهار عیار دیگر شوره هشت گوگرد نیم فولاد دو عیار دیگر [illegible] شوره
سی گوگرد دو زغال دو نیم فولاد شش عیار ماهتاب شوره هشت نفط سه زر پنج یک [illegible] و انگی عیار دیگر شوره
بیست نفط شش فولاد چهار ده انگشت شش گل [illegible] عیار دیگر شوره [illegible] نیم گوگرد یک و نیم
زر پنج نیم انگشت سه و نیم عیار [illegible] شوره ده از ده انگشت سه و نیم نفط و فولاد شش عیار آسمانی
شوره [illegible] گوگرد یک و نیم انگشت سه و نیم عیار دیگر شوره چهار ده نفط یک نیم انگشت [illegible] گوگرد یک و نیم عیار
گل خیار شوره پانزده گوگرد چهار انگشت چهار و نیم فولاد هفت عیار طوطک در قفس شوره نه و سیزده
و نیم انگشت فولاد شش گوگرد دوازده پس قفسی از آهن بسازد که بر سر میلی بگردد و با طراف قفس
شوره نه و سیزده و نیم انگشت فولاد شش گوگرد دوازده پس قفسی از آهن بسازند [illegible] چهار طرف
کنند چون آتش زنند قفس بگردد و آن [illegible] در درون قفس [illegible] که آهی نصب کنند چون آتش در [illegible] افتد

عجیب نماید عیار کحل چند شوره چهار و نیم انگشت سه و نیم فولاد و پنج نفط دو عیار کحل طاوسی شوره هفت انگشت
چهار و نیم فولاد شش نفط سه عیار صدبرگ شوره چهار ده انگشت دو کوکرد چهار فولاد شش عیار کحل آتش گوی شوره
ده انگشت دو و نیم کوکرد یک و نیم فولاد چهار عیار کحل طاوسی شوره دوازده انگشت سه نفط و فولاد شش
عیار کحل سمی شوره دوازده کوکرد یک انگشت دو و نیم فولاد چهار عیار کحل مرما شوره چهارده کوکرد دو و نیم سنج
نیم فولاد شش عیار کلر سبز حلبی شوره دوازده کوکرد یک و نیم انگشت سه فولاد هفت عیار کحل هوائی
هفت زنگ شوره ده کوکرد یک فولاد نه سنج یک زرنیخ یک سفیده یک نیل یک عیار کحل چرخ شوره دوازده کوکرد
یک و نیم زغال سه و نیم فولاد سه عیار کحل حمرا شوره ده کوکرد یک زرنیخ یک فولاد سه عیار زبرگ بید شوره
ده انگشت سه نفط دو فولاد سه عیار زرد چک شوره پانزده کوکرد یک فولاد هشت انگشت دو دانگ
عیار آسمانی شوره هفده انگشت سه کوکرد دو و نیم عیار نرگس صدبرگ شوره نه انگشت سه و نیم کوکرد و فولاد دو درست
سه عیار کاو دیوانه شوره ده انگشت هشت کوکرد چهار فولاد درست هشت عیار ولایتی کمان
شوره ده کوکرد دو و نیم انگشت سه عیار طاوسی شوره ده کوکرد سه و نیم فولاد دو و نیم انگشت چهار و این مجموع که مذکور شد
ظرف البقاء را از کاغذ کبا زند و بهم بچسبند تمام شد کتاب مجموعة الصنایع بتوفیق الله تعالی

رسالهٔ مقداریه — بسم الله الرحمن الرحیم — در تحقیق اوزان [illegible]

بعد از حمد و سپاس افزون از حد و مقدار و صلوات و سلام بی‌پایان از عدد و شمار چنین میگوید راقم این
سطور عبد ماهور محمد مومن بن علی الحسینی که چون قدر و مقدار بعضی اوزان که در بنای دین و شریعت و جهت
رعایت بعضی از امور شرعیه و اعمال بعضی از اعمال طبیه دانستن آنها واجب است بنابرین در این باب
چند کلمه بمقتضای حال و مقتضی ضیق مجال باشد در ضمن مقدمه و فصول و خاتمه مبین میگردد بعد بیان
مجمل از مقصود بدانکه در این رساله که موسوم است بمقداریه بعضی اوزانی را که در کتب عربی و فارسی
از فقه و طب که احتیاج بآنها بیشتر است اصل ساخته و بعضی دیگر که کمتر در کتب عربی و فارسی متعارف است
و احتیاج نیز بآنها کمتر غیر اصل و بعضی دیگر که کمتر مستعمل میشود با غیر اصل در ضمن یکی از اجزاء آن اصل که مقدار
یکدیگر بیشتر نسبت بدان سنجیده باشند مبین میگردانیم و التزام واقع شده که آنچه مذکور میگردد از کتب معتبره
لغت و فقه و طب باشد مثل صحاح جوهری و قاموس فیروزآبادی و مهذب الاسماء و مثل بعضی از تصانیف علامه
زمان شیخ جمال الدین مطهر حلی و شیخ الفاضل شیخ شهید عاملی و مثل قانون رئیس الحکما شیخ ابو علی و
ذخیرهٔ سید اسمعیل جرجانی و جوامع الله ذوبه بدر الدین زنجانی و غیر ذلک و چون این معلوم شد میگوئیم که مجموع

مقدارهایی که باصل ساختن اشاره بشده دوازده است و آنچه در ضمن دوازده مذکور شود زیاده از نسبت
و نسبی محصل خواهد بود دوازده از آنچه اصل آنچه کثیر است مقدم داشته غیر اصل را نیز بهمین نسبت در ضمن
هر یک جداگانه که مناسب باشد اشاره کرده شود و بالله التوفیق فصل اول در بیان دوازده مقداری که مذکور شد
و آنچه در ضمن آنها مذکور شد اول حبه است و وزن مقدار یک جو متوسط است چنانکه در صحاح و قاموس
مذکور است یعنی جوی که در بزرگی و کوچکی میانه باشد و دوم طسوج است که بفارسی تسو گویند و وزن آن مقدار دو جو
میانه است پس حبه نیم تسو باشد و نسبت [illegible] و باقی اوزان که زیاده بر او نیند معلوم خواهد شد سیم قیراط است و آن
مقدار چهار جو است چنانچه در قانون مذکور است پس حبه ربع قیراط باشد و تسو نصف او و نسبت او نیز بباقی
اوزان از ملاحظه باقی معلوم خواهد شد و قیراط را بعضی بیست یک مثقال یعنی یک حصه از بیست حصه مثقال مذکور
ساخته اند و فقها در بحث زکوة باین معنی استعمال نموده و در قاموس نیز باین ضبط است پس بنابرین از چهار
جو کمتر است و سه جو و سه حصه از هفت حصه جو خواهد شد چنانچه بعض فقهای معتبر بیان نموده اند و از کلام صاحب
جامع الادویه بیان یعنی اول که چهار جو است ظاهر میشود و در بعضی از کتب طب خرنوب نیز در اوزان دارویی مذکور
میگردد و آن را در ذخیره و غیره یک قیراط گرفته اند و لیکن که در بعضی بلاد دکن نزد زرگران و غیره مستعمل است
از تسو بیشتر و از قیراط کمتر ظاهر شده و تقریبا سه جو میانه نزدیک است چهارم دانق است که بفارسی دانگ
گویند و آن مقدار هشت حبه است چنانکه در قاموس و غیر آن مذکور است و در بعضی از کتب لغت مذکور است که
دانق نزد اهل یونان مقدار دو خرنوب است پس نزد اهل یونان نیز دانق مقدار هشت جو باشد و دانق را بوده [illegible]
که گذشت نسبت ظاهر است حبه هشت یک او و طسوج چهار یک و قیراط بمعنی مشهور نصف او باشد و ترمسه
یا ترمسه که مذکور ساخته اند در جوامع و ذخیره مذکور است که آن دو قیراط است و در قانون او نوا مذکور است
و مقدار آن را سه قیراط گفته اند که دوازده جو باشد و در جامع الادویه آمده که عرامکی خفیف از چهار یکشش
درهم است یکدانگ و نیم باشد و در ذخیره یکدانگ و نیم یا دو دانگ گفته و نیز در ذخیره مذکور است که
سه جو تا یک [illegible] و نیم است و نزد بعضی سه قیراط و نیز گفته که نواة دو دانگ است بوزن زر و در جامع الادویه گفته
که نواة مثقال است و بعضی گفته اند که نصف درهم است و بعضی گفته اند که نصف درهم است و این قول الصواب
اقرب است و در ذخیره گفته است که نولوس یکدانگ است بوزن زر دو قیراط و در قلانسی الصواب اقرب است
و در ذخیره گفته است مذکور است که ابولوس شش یک مثقال است یا هشت یک مثقال و قول دیگر نیز گفته اند والعلم
عند الله پنجم درهم است که بفارسی درم گویند و این مقدار چهل و هشت حبه است چنانچه در صحاح و قاموس
و اکثر کتب معتبره مذکور است و شیخ جمال الدین مطهر در قواعد فرموده که اگر چه درهم بچند وزن مختلف بوده لیکن

در اسلام بر این وجه قرار گرفته که هر یک درهم شش دانگ باشد که هر دانگی هشت جو میانه است و اختلاف و قرار بر دادی
که شیخ اشاره کرده بیان آن و از بعضی کتب معتبره بر این وجه ظاهر شد که در زمان جاهلیت یعنی پیش از زمان
پیغمبر صلوات الله علیه چند قسم درهم بوده از آنجمله یکی را طبری میگفتند باعتبار طبریه که بعضی از بلاد شام است و آن
سبک بوده چنانچه هر درهم چهار دانگ بوده که سی و دو جو باشد و یکی دیگر درهم سنگین بوده چنانکه هر درهمی
از آن هشت دانگ بوده است و این درهم را درهم عبدی میگفتند و یکی دیگر درهم بغلی که در بعضی احکام شرعیه ذکر شده
و آن هشت دانگ است و نوع دیگر هم بنظر رسیده اما چون مقام مقتضی زیاده از این نیست ترک نمودیم مجملا درهم طبی
و شرعی هر دو موافق آنست که در صحاح و قاموس نقل شده پس هر یک بخش باشد از چهل و هشت بخش درهم
و تسو یک بخش از جمله است و چهار بخش و قیراط نیم بخش از دوازده بخش و دانگ یک بخش از شش بخش او با
... بعضی اوزان کتب طبی مذکور شده در ذخیره و جامع الادویه وزن آن ... است و چهار جو
بیان نموده اند که نصف درهم باشد و با قیراط مصری ... جامع مذکور چهل و هشت جو گفته اند که برابر درهم باشد
و با قیراط ... که سی و شش جو باشد شش مثقال است و آن بوزن شعیر چهل و هشت جو است و
چهار حصه از یک جو که آن را هفت حصه کرده باشند و شیخ جمال الدین در قواعد فرموده که مثقال در ایام جاهلیت
و اسلام اختلاف نیافته است اما درهم مختلف بوده چنانچه مراد اهل اسلام چهل و هشت جو بوده است و نسبت
میان درهم و مثقال در کتب معتبره فقه و طب ظاهر چنانچه نقل شده که یک درهم نیم مثقال و یک خمس و یک خمس
خمس مثقال است و یک مثقال بمقدار یک درهم و سه بخش از هفت بخش درهم چنانکه ... درهم مقدار نصف مثقال
... و در بعضی کتب طبی بندقه در بیان اوزان مذکور است و بندقه بنابر آنچه در ذخیره و جامع الفوائد
مذکور است یک درهم است و نیز بعضا مذکور است که بعضی بندقه را یک مثقال گفته اند و در جامع آمده که جوزه
بنطیه عبارت از بندقه است و در ذخیره گفته یک مثقال است و در بعضی کتب طبی نیز مذکور ساخته اند
... فارسی درم است که عربی کرده اند و در جامع گفته که آن یک مثقال است و شیخ در قانون بعد از
بیان ... درهم یک مثقال است آورده که درخمی ... است و ... قیراط و ...
... بعضی ... بیان ... جو باشد والله اعلم و در ذخیره آمده که درخمی یک مثقال است
و ... بعضی دیگر یک درهم و نیز در جامع مذکور آورده که فلیقون دو مثقال و ... الکبیر سه مثقال و ...
الصغیر ... مثقال و ... العظیم دو مثقال ... و بعضی اوزان ... نیز مذکور است و آن را دو حصه از حصه
... کرده اند ... نیز بسیار ذکر میکردد و صاحب صحاح و قاموس
... را چهار مثقال و نیم گفته اند و در جامع الادویه ... درهم و دو دانگ مذکور است و

در قانون همین وجه و صاحب ذخیره شش درم و سه بخش از هفت بخش درم گفته و این تحقیق نیست و قانونچه هم
در بیان اوزان طب مذکور میگردد و در جامع ابن بیطار شش درم و نیم گفته و نیز در جوامع نبطل مذکور شده
که شش درم باشد و در قانون نبطل را دو استار ذکر کرده و صاحب ذخیره هفت درم و جوزه مطلقه بنا بر
آنچه در جوامع و ذخیره مذکور است نه درم و نصف است و نیز مذکور است که بیش بعضی چهار مثقال است و جوزه
ملکیه شش درم و نصف و خرنوب را در جوامع چهار مثقال گفته که از صاحبین و عسل بقدر چهار مثقال است و از و ملعقه را گفته
و الدواء بقدر یک مثقال و تولیکه آن از اوزان اشعار بغداد گشت گاهی در وزن صد و شصت و پنجاه
و دو جو موافق آمده و بجهت تفاوت در بزرگی و کوچکی گاهی کمتر و گاهی بیشتر نیز موافق بوده و بحساب
درم بیک درم و سه قیراط خواهد بود و بحساب مثقال و نیم و سه قیراط و ثلث قیراط است که آن [illegible] اوقیه نیز خورده شد
و اوقیه بنا بر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است یک استار و چهار بخش از هفت بخش استار بود و در تحفه
و جوامع مذکور است که اوقیه بحساب مثقال هفت مثقال و نیم است و بحساب درم ده درم و پنج بخش
از هفت بخش درم و در شرح انصاب و علامات نفیسی نیز همین موافق مذکور است و اینها در حساب موافق
است با قاموس و صحاح و در حدیث بمعنی چهل درم واقع شده و در زمان گذشته چنین بوده اما
آنچه الحال میان اطبا متعارف است یک اوقیه ده درم و پنج حصه از هفت حصه درم است و این یک استار
و دو حصه از سه حصه یک استار است و صاحب منتخب الاسماء گوید که اوقیه نزد طبیبان [illegible]
ده درم سنگ هفت و نیم او موافق مکتب معتبره الحال است تا بد بطریق تخمین باشد و در بعضی کتب
طب قوابولوس نیز در اوزان مذکور است و در جوامع قوابولوس [illegible] در قانون
قوابولوس از روغن زیتون دوازده درم است [illegible] از عسل دو اوقیه
و ربع است و در بعضی اوزان اکسوماقی نیز مذکور است و در قانون آن را استار [illegible] و در بعضی گفته و در
ذخیره و قرابادین مذکور است که اکسوماقی هم در کیل و هم در وزن مستعمل میشود در کیل [illegible]
و در وزن هشت قیراط [illegible] صاحب صحاح [illegible] آن را
دوازده اوقیه گفته اند که بحساب مثقال نود مثقال میشود و گویا مراد از رطل عراقی است [illegible]
زیاده بر این بیان شده چنانچه اشاره شد و در قانون [illegible] استار مذکور است و صاحب ذخیره
گفته رطل عراقی یعنی رطل بغدادی دوازده اوقیه که [illegible] استار باشد و نود مثقال و یکصد و [illegible] درم
و چهار سبع یک درم باشد یعنی چهار حصه از یک درم [illegible] و در جوامع [illegible] مثقال
ذخیره بیان شده [illegible] یکصد و سی درم و نیم گفته و فقهای عظام نیز رطل را [illegible]

و بعد تنقیح شده و مذکور ساخته اند از جمله مد بتحقیق کر آب که بملاقات نجاست نجس نمی شود و برای من صاع نموده اند که یکهزار
و دویست رطل و بعضی رطل عراقی را شیخ جمال الدین مطهر در کتاب تحریر و شیخ مقداد در تنقیح و شیخ زین الدین
در شرح لمعه یکصد و سی درهم بیان کرده اند که یکصد و سی مثقال می شود و یک مثقال بود و بنا برین رطل عراقی به تحقیق فقها اندکی
بیشتر از آنست که اهل لغت و متأخرین اطبا گفته اند شاید فقها باعتبار زمان پیغمبر صلوات الله علیه و بعضی از ائمه علیهم السلام
بیان نموده باشند و در بعضی از زمانها کمتر از آن بوده باشد چنانچه اهل لغت و اطبا گفته اند و فقها دو رطل دیگر
هست که اطبا ذکر آن نکرده اند یکی مکی و یکی مدنی رطل مکی را دو برابر عراقی گفته اند و رطل مدنی را یک رطل و نیم
عراقی و رطل عراقی بنا بر تفسیر اهل لغت و اطبا هرگاه توله متعارف دکن ده درم و بیست و پنجاه و دو جو میانه باشد درین
تقدیر یک سیر متعارف دکن باشد و ده درم و چهار حصه از هفت حصه یک درم و بنا بر تفسیر فقها چون توله بر وجه مذکور
باشد رطل عراقی یک سیر و چهار درم باشد والله اعلم و در بعضی کتب طب طرطون یا طوطون در اوزان مذکور است
و در ذخیره و جوامع آن را نه وقیه گفته اند همچو قوطولی و قوطیل که آن را نه ستار و هفت مثقال است و نیز در جوامع
گفته که باطل نصف رطل است و مطرون صغیر شش درخمی و مطرون صغیر شش درخمی و مطرون کبیر سه وقیه است و در
قانون و در ذخیره نیز چنین است و در قرابادین و جوامع سکرجه کبیر که آن را اصدفه نیز گویند نه وقیه است
و سکرجه صغیر سه وقیه و سکرجه مطلق شش استار و چهار یک است و صاحب ذخیره نیز همین گفته
اما بجای سکرجه سکره مذکور ساخته و سکرجه یا سکره ظرفی بهمان خاصیت که بزبان فرس سکره مشهور
است و چون معرب کرده اند سکرجه شده و قوموی نیز در کتب اوزان طب مذکور است و شیخ در قانون گفته
که آن از روغن زیتون نه وقیه است و از شراب ده اوقیه و از عسل سیزده و اوقیه و نیم باشد و در جوامع نیز
همین تفصیل است و من ... است که بزبان عربی منا آمده و من بنا بر آنچه در صحاح و قاموس و مهذب اللغة
مذکور است دو رطل است و کلام اطبا نیز مشعر بر اینست و شیخ در قانون فرموده که من چهل استار است
و صاحب ذخیره بحساب درهم دو صد و پنجاه و هفت درهم و یک بخش از هفت بخش درهم گفته
و بحساب مثقال یکصد و هشتاد مثقال است و بحساب رطل دو رطل بغدادی گفته اند و بحساب استار چهل
استار گفته و بحساب اوقیه بیست و چهار اوقیه بیان کرده اند و در جامع نیز همین تفصیل مذکور است
و در ذخیره من رومی را بیست و یک اوقیه گفته و من الطایفی و مصری شانزده اوقیه است و در
قرابادین من رومی را بیست اوقیه گفته و شیخ در قانون برای وجه نقل نموده و نیز در قرابادین من مکی
را دویست و شصت درهم گفته و من الطایفی شانزده اوقیه است اینست بیان من در کلام اهل
لغت و اطبا و در کلام فقها بیان من ظاهر نیست و در کتب فقهی مد را که بیانش الیست بمد ...

یا نزدیک بآن و در زکوة فطره و زکوة مال و غیر آن مذکور کرده اند و در [illegible] قاموس نیز رطل عراقی گفته اند و شیخ جمال الدین
مطهر و شیخ شهید در کتاب ارشاد و دروس مد را دو رطل و ربع عراقی بیان نموده اند پس مد بنابر قول فقها دو
وبیست و نود و دو درم است چنانکه از حساب رطل عراقی مخفی نیست و مد در دروس باین تصریح نموده و بنابر تفسیر اهل لغت
یکصد و دویست و پنجاه و هفت درم و یک نخش از هفت نخش یکدرم است شاید اختلاف مذکور که در میان عدد
معلوم شد بحسب زمانها یا امری دیگر باشد و صاحب قاموس در میان مد گفته آنچه بوده که آدمی که دست و انگشتان او در
بزرگی و کوچکی میانه باشد هرگاه هر دو دست خود را از غله پر سازد چنانکه انگشتان را دراز کرده باشد مقدار
پیمانه مذکور است که مد باشد و دعوی نموده که من تجربه نموده ام و این را موافق یافته ام و صاحب این رساله گوید که ملاحظه این
واقع شد در برنج و زرده و بعضی از اجناس موافق آنچه گفته ظاهر شد و مقدار مذکور کمتر از ده رطل عراقی بود و در بعضی
نزدیک بربع سیر از دو رطل کم ظاهر شد اما در گندم موافقست و از جمله اوزان نزدیک من که در کتب طب مذکور است
زورق است و در جوامع آنرا سه رطل گفته که یکمن و نیم باشد و شیخ نیز در قانون از بعضی کتب نقل نموده که زورق
سه رطل است و قسط عسل دو رطل و نیم است و صاحب ذخیره قسط [illegible] بالقول اهل یونان یک رطل گفته
و بیش بعضی یک رطل و نیم است و کوز که عبارتست از کوزه آنرا نیز سه رطل گفته اند و در جوامع کوز الدهن را
چهل و هشت استار گفته و کوز الطلا و آنچه شبیه بآنست شصت استار و نیز گفته که دهن عبارت از پنج استار است
و در ذخیره نیز موافق همین است اما شیخ در قانون گفته که دهن پنج استار و بیست درم و چهار [illegible] اولست و
بیان اول گذشت و هم در قانون مذکور است که آبان عسل دو رطل و نیم است و آبان زیتون یک من و نیم و نیز
فرموده که قسط نزد اهل روم نه رطل و نیم و سدس است پس بیست اوقیه باشد و قسط انطاکیقی یک رطل و نیم است و
من انطاکیقی و مصری شانزده اوقیه است و نیز در قانون نقل شده که قسط از روغن زیتون شانزده اوقیه
است و از شراب هشتاد رطل است و از عسل یکصد و هشت رطل و در بعضی [illegible] قسط رومی یک رطل و نیم است
و بعضی گفته اند که بیست اوقیه است و قسط مصری شانزده اوقیه است و قسط انطاکی نیز همین است و [illegible]
بیست و چهار اوقیه و در جوامع نیز یک رطل و نیم [illegible] است و در بعضی کتب [illegible] که آن
پیمانه ایست که در عراق معروفست گویا مقصود عراق عرب است که بغداد باشد و آنچه در صحاح و قاموس تحقیق شده
پیمانه ایست بقدر یکمن و هفت نخش است از یکمن که هشت نخش کرده باشند و در ذخیره که بعبارت کیلجه
مذکور است موافق همین است که مذکور شد و اترین نیز در بعضی کتب مذکور است و در جوامع گفته که آن
مقدار دو من است و جره صغیره چهار قسط است و جره مطلقه بیست و چهار قسط و جیوس نیز در کتب از اوزان
مذکور است و شیخ در قانون گفته که جیوس از زیت نه رطل است و از شراب ده رطل و از عسل [illegible] رطل و نیم

و صاعی پیمانه ایست که در زمان پیغمبر صلوات الله علیه شایع بود و در بعضی احادیث نیز مذکور است صاحب قاموس و صحاح صاع را
چهار مد گفته اند و مد چون دو رطل بود پس بنابرین صاع هشت رطل باشد و در قرابادین آنرا چهار من بیان نموده و چون من را در
کتب طب دو رطل بیان کرده اند آنچه فلان نسبی در بیان صاع گفته موافق صحاح و قاموس است و صاع پیغمبر صلوات الله علیه آنچه در
عترت نفقه تحقیق شده چهار مد است و مد بنابر قول فقها دو رطل و ربع عراقیست پس صاع باین حساب نه رطل عراقی باشد و بحسب
دراهم یکهزار و صد و سی درهم است چنانچه در دروس مذکور است در بحث زکوة فطره باین عبارت که و الواجب صاع وزنه
الف درهم و مائة و سبعون درهما شرعیة و بحسب مثقال هشتصد و نوزده مثقال و بحسب جو چهل و شش هزار و یکصد و شصت جو باشد
و قدر این صاع بحساب متعارف دکن نه سیر و نیم تولا است الا سه ربع یک درم و بنابر تحقیق صاحب قاموس این صاع
القدر است که اقل کم دستهای او در بزرگی و کوچکی معتدل باشد چهار مرتبه پر دست خود در ابر سازد و دوازده مکوک است
و مکوک بنابر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است پیمانه ایست بمقدار کیلجه که مذکور شد و بعضی گفته اند مکوک پیمانه ایست بقدر دو صاع
و نیم و ایضا بقدر سه کیلجه است و این سخن محل نظر است چون نسبت کیلجه با اوزان سابقه ملاحظه شود و نسبت مکوک نیز
وضوح می یابد چنانکه مکوک پنج من و پنج حصه از یکمن شود که آن را هشت حصه برابر کنند و این با نه رطل و ربع از رطل
عراقی شود و قفیز نیز از جمله پیمانهای بزرگ است در صحاح و قاموس آنرا هشت مکوک گفته اند و صاحب ذخیره
پنج من تبریز گفته اند که آن هشت مکوک باشد و بحساب کیلجه چهار کیلجه است و بنابر آنچه از کتب لغت
و طب در بیان قفیز نقل شده یک قفیز نود رطل عراقی خواهد بود و قنطار نیز از جمله وزنهای بزرگ است که در کتب لغت
و طب نیز تحقیق آن نموده اند صاحب صحاح گفته که بعضی قنطار را یکهزار و دویست اوقیه میدانند و
بعضی گفته اند قنطار بقدر ملاء پوست گاو است که از طلا پر کنند و در ذخیره و جوامع و قرابادین
یکصد و بیست رطل مذکور است و رطالیطون نیز از وزنهای بزرگ است که در جوامع و ذخیره و قرابادین یکصد و شصت و چهار رطل
ضعف که رطلی دوازده اوقیه باشد و جوهن نیز از جمله اوزان است و در کتب طبی آن را شش قسط رومی
مذکور نموده اند و بنابر آنچه شیخ در قانون قسط رومی را بیان نموده که بیست اوقیه است جوهن بمقدار یکصد
و بیست اوقیه خواهد بود و فودرق انطالیقی نیز از اوزان بزرگ است و در قانون و ذخیره و غیره آن را
هفت جوهن گفته اند پس بنابرین فودرق مذکور هشتصد و شصت اوقیه خواهد بود و وسق نیز از جمله اوزان
بزرگ است که در کتب فقه بتقریب نصاب غله که آن را پنج وسق از برای واجب شدن زکوة مقرر داشته اند
مذکور میگردد و وسق را در صحاح و قاموس گفته که مقدار شصت صاع است که قریب بچهار ده من از من
متعارف بعضی از ولایت دکن باشد بنابر آنچه فقها در تفسیر صاع ذکر کرده اند و بمقدار بار یک شتر
نیز آمده و الله اعلم خاتمه در بیان فایده چند که ذکر آن در مقام مناسب و دانستن بعضی از آن بجهت

احکام شرعیه واجب است فایدهٔ اول در بیان پنج وزن از سنگها از یک تا صد از هر قسم وزنی که این پنج سنگ را
از آن اقسام مقرر دارند که وزن اجناس میان آن توان نمود از آهن یا سنگ باشد مثلا اگر خواهند از یک تا صد درم
به پنج سنگ معین که از درم مقرر ساخته باشند وزن توان نمود یکی بقدر یک درم و دوم بقدر سه درم
سیم بقدر نه درم چهارم بقدر بیست و هفت درم پنجم بقدر شصت و یک درم چون این پنج سنگ بالمطریق باشند
از یک درم تا صد درم وزن توان نمود و مجموع این پنج سنگ صد و یک درم است و اگر خواهند نیم درم را نیز جدا
توان نمود که بعضی اوقات بآن حاجت می افتد شش سنگ باشد و مثقال و استار و امثال آن و
امثال آن نیز اگر خواهند از یک تا صد به پنج سنگ معین وزن توان نمود بهمان طریق که در درم مذکور شد
و اگر خواهند که حقیقت وزن نمودن بعضی مقدارها که غیر آن پنج اصل است معلوم شود مثلا اگر وزن
نمودن پانزده یا بیست و هفت درم خواهد یکی را در ترازو نهند و در جانب دیگر جنسی که مطلوب باشد لیکن
نه درم و سه درم را گذارند چون جنس با این دو سنگ برابر بیست و هفت درم باشد آن جنس پانزده
درم خواهد بود و چون خواهند که شانزده درم از جنس وزن نمایند در همان جانب که سنگ بیست و هفت درم
گذاشته بودند سنگ یک درم باید گذاشت و باقی عمل بهمان طریقت که در پانزده مذکور شد و همچنین
باقی اوزان دیگر چون بیست و پنج و نوزده و غیر ذلک فایدهٔ دوم در بیان میل و فرسخ و برید و غیر اینها که
دانستن مقدار مسافت اینها بجهت احکام شرعیه ضرور است میل و آن کمتر از فرسخ و برید است و پیش
اهل لغت عرب آن قدر مسافت است که در زمین هموار نظر مردم که در دیدن قصوری نداشته باشد کار کند(?)
تمیز میان(?) نماید پیاده را از سوار فرق تواند نمود و در بعضی از کتب فقهی و صحاح و قاموس و غیر اینها مرکوز است
و چون این مخصوص بزمین هموار است بنا بر این قدر را در زمین ناهموار نیز معلوم نموده اند و آن را چهار هزار
ذراع یافته اند و میل هاشمی نام نهاده اند بواسطه آنکه میل را اصحاب فرزانه یکی از فرزندان هاشم که جد
پیغمبر صلوات الله علیه است آورده اند و ذراع عبارت از ساعد و بعضی گفته اند که آن را بزبان عرب
مرفق و بزبان فارسی آرنج گویند تا سر انگشتان و در قدیم همین مقدار را گرفته اند و ذراع را
در کتب بعضی که در استعمال کرده اند و آن بقدر شش قبضه است یعنی مشت که چهار انگشت دست بهم
متصل باشد و این مجموع بقدر بیست و چهار انگشت باشد که بعرض در پهلوی هم گذارند چنانچه
در قواعد مذکور است و عرض انگشت بقدر هفت جو است که به پهنا پهلوی هم گذارند یعنی میانه
آنها را بهم متصل سازند و بعضی شش جو گفته اند که به پهلو بهم متصل سازند و در شرح لمعه مذکور است
که پهنای هر جوی بقدر هفت موی دم اسب یا بولست(?) و فرسخ که بفارسی فرسنگ گویند سه میل است

که آن دوازده هزار گز باشد و در صحاح مذکور است که فرسنگ سه میل هاشمیست که دوازده هزار یا ده هزار ذراع باشد
و از کلام بعضی فقها ده هزار بنظر رسیده لیکن در شرایع و بعض کتب متداوله مذکور است که فرسخی سه میل است
و میلی چهار هزار ذراع و در کتب لغت نیز بغیر از قاموس ده هزار بنظر رسید و بریدی بقدر دوازده میل است چنانکه
در صحاح مذکور است پس یک برید چهل و هشت هزار ذراع خواهد بود که چهار فرسخ باشد و موافق این در کتب فقه مذکور
است چون میل و فرسخ و برید معلوم شد باید دانست که سفری که بحکم شرع روزه ماه رمضان نباید داشت و نماز
چهار رکعتی را بطریق قصر باید گزارد می باید که مسافت آن سفر که قصد نموده اند هشت فرسخ که بیان شد باشد ازین فرسنگ
چون هشت فرسخ مذکور بحساب میل بیست و چهار میل است و بحساب برید دو برید از آنجهت بیان مسافت معتبر
در بیان قصر نماز و روزه در کلام فقها دو برید است که بیست و چهار میل باشد چنانکه در شرایع مذکور است و چون
این بحساب ذراع نود و شش هزار ذراع می شد بعضی علما بیان مسافت مذکوره برین وجه نیز نموده اند که مقدار نود و شش هزار
ذراع است چنانکه در لمعه دمشقیه مذکور است و چون فرسخ در بیان مقدار مسافت بیشتر مذکور می گردد در کلام
اکثر فقها بیان مسافت مذکوره بحساب فرسخ واقع است چنانچه در قواعد فرموده که هشت فرسخ است و هر فرسخ
دوازده هزار ذراع است و هر ذراع بیست و چهار انگشت و این چند بیان همه با یکدیگر در حساب موافقت فایده هفتم
در بیان وزن و مساحت کر آب که دانستن آن نیز بجهت رعایت احکام شرعیه ضرور است بدانکه کر بحساب
رطل یکهزار و دویست رطل عراقیست و بحساب درهم یکصد و پنجاه و شش هزار درهم است و بحساب مثقال یکصد و نه
هزار و دویست مثقال است و اگر خواهند که وزن کر بسنگ متعارف بعضی از بلاد دکن وضوح یابد بیان این
وجه است که هر گاه یک توله متعارف دکن پنج درهم و دو دانگ و نیم موزون باشد بنابرین مجموع که یکصد هزار درهم
و پنجاه هزار درهم و شش درهم است سی و دو من و هفت سیر و دو توله بسنگ متعارف دکن خواهد شد با
یکدرهم و نیم از درهم علاوه که بر آن اضافه باشد و مقدار یکصد و نه هزار و دویست مثقال نیز همین قدر میشود بی زیاده
و نقصان لیکن در اعتبار توله بواسطه تفاوت جوها که در تعیین مثقال و درهم ملاحظه میشود چون اندک
زیادتی و نقصان متصور است شاید ازین جهت گاهی تعداد آنها اندکی کم و زیاد آید آنچه مذکور شد بحسب وزن
بود اما بیان مساحت پس آن چنان میدانند که کر آب آنقدر آبست که آن مجموع در جایی باشد که پهنای آن جا یک
وجب و نیم باشد یعنی طول آن نیز سه وجب و نیم مجموع آن آب در تعیین حاصل چهل و دو وجب و هفت هشتم وجب باشد از وجب
کسی که دست او میانه باشد بر کسی پوشیده نیست که بیان آنست که بعضی از اکثر فقها عمل نموده اند بر وجهی واقع شده که اگر آب آنقدر
آنست که در درازی و پهنا و عمق هر کدام سه وجب و نیم باشد و چون قدر مذکور را بقاعده ضرب و قسمت اهل حساب
ملاحظه کنند همان قدر وجب که مذکور شد میشود و طریق حساب چنانست که چون از جانب طول و عرض که

هر یک سه وجب و نیم بود سه وجب یکجانب را در سه وجب جانب دیگر ضرب نمایند نه وجب حاصل شود و بعد از آن سه
وجب را در نیم وجب که هنوز ضربی در آن واقع نشده ضرب نمایند یکوجب و نیم حاصل خواهد شد و همچنین نیم وجب
طرف دیگر را سه همین دو وجب ضرب که کردند یکوجب و نیم شود پس از آن نیم وجب را در نیم وجب دیگر ضرب کنند ربع
وجب حاصل شود که مجموع ضرب سه وجب و نیم عرضی در سه وجب و نیم دیگر دوازده وجب و ربعی حاصل خواهد
این مجموع را در سه وجب و نیم عمق که هنوز ملاحظه ضربی با آن نشده ضرب کنند بدین نوع که اول دوازده وجب را از جمله
دوازده و ربع در سه وجب و نیم عمق ضرب کنند سه در دوازده خواهد که سی و شش باشد و بعد از آن دوازده
و ربع در سه وجب و نیم عمق ضرب کنند سه در دوازده خواهد که سی و شش باشد و بعد از آن دوازده مذکور را در نیم
وجب عمق آن دادن بنابر قاعده حساب شش وجب باشد که با سی و شش وجب ضرب دوازده در سه چهل و دو
شبر شود بعد از آن یک ربع باقی را نیز در سه وجب ضرب کنند سه ربع وجب شد که شش ثمن باشد از
یک وجب که آنرا هشت بخش برابر کنند و چون آن ربع را در نیم وجب عمق که هنوز ضربی در آن واقع نشده ضرب
ثمن یکوجب خواهد شد که هشت یکوجب باشد این یک ثمن را با آن شش ثمنی که بود جمع کردند هفت ثمن
وجب شد پس مجموع آنچه از ضرب سه شبر و نیم عرض و سه شبر و نیم طول و سه شبر و نیم عمق حاصل شد چهل و دو
شبر است و هفت ثمن از یک شبر یعنی هفت حصه از جمله یک شبر که آن را هشت حصه برابر کنند والله
المستعان و وجب که درین بیان مذکور شد وجبیست که در بزرگی و کوچکی میانه باشد والله اعلم

رساله در عقد انامل

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد پروردگاری که اصناف الطاف بی غایت و انواع اصطناع بی نهایتش بوسایل انامل اوهام
و ابهام عقلا و اذکیا اصلا در حیز حصر و حساب نیامده و درود نامحدود بر نامداری که سهم در شمار انگشت
و هم عدد حساب انگشت و بنیش اول العقد بالخنصر جبر ذات رسالت آیات او تصور نمودن هیچ حصر
نکرده و نشاید صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد بدانکه نوزده صورت از هیات اوضاع اصابع مرابع الانامل
بازای عقود اعداد وضع کرده شده چنانکه از یکی تا ده هزار با آن ضبط توان نمود و ضابطه چنانست
که اصابع خمسه یعنی خنصر و بنصر و وسطی جهت تسعه آحاد تعین شده و سبابه و ابهام از جهت عقود
نه گانه عشرات مقرر شده و از اصابع خمسه یسری نیز سبابه و ابهام بضبط عقود نه گانه الوف مخصوص گشته
و خنصر و بنصر و وسطی بعقد عقود نه گانه مآت و الوف اختصاص یافته پس صور عقود آحاد از یکی تا نه و صور عقود
آحاد الوف از یکهزار تا نه هزار یکسان باشد مثلا وضع انمله وسطی از جانب یمنی پنج باشد چنانکه معلوم
خواهد شد و از جانب یسری پنج هزار و همچنین عقود عشرات و عقود مآت متفق الصدر باشد و فرق در

بر هیچ یک از عقود معهود نکرده که در دلالت بر عقد باید گرفت و جهت اشارت بتسعمائه بنصر را با خنصر ضم کرده و جهت ثمانمائه وسطی را نیز چنانچه در عقد ثلثین
التباس معهود متعارفست لکن در این صورت عقد باید که رؤس انامل ثلث ملاصق کف اصول اصابع باشد و جهت اربعمائه خنصر را رفع باید کرد
و بنصر و وسطی با عقود و کذلک است بجای خمسمائه خنصر را نیز رفع کردن و جهت ستمائه وسطی را رفع کرده بنصر فقط را فرو باید گرفت
چنانچه سر انمله اش بر وسط کف باشد و برای سبعمائه اسم چهار انگشت خنصر تنها را عقد باید کرد چنانچه سر انگشت نزدیک
اصل باشد بجانب رسغ و جهت ثمانمائه بنصر همان باید کرد و برای تسعمائه وسطی نیز و در این عقود ثلثة الاخیر باید که
رؤس انامل بطرف کف باشند تا بعقود ثلثه اول مشتبه نگردد و از برای عشره سر ناخن سبابه بمیانه بر مفصل
دومی انمله ابهام باید نهاد چنانچه بر فرجه میان دو انگشت محکم معهود مشابه باشد و از برای عشرین طرف عقده
زیرین سبابه که بمیان وسطی پست بر پشت ناخن ابهام باید نهاد چنانچه پنداری انمله ابهام را در میان اصول سبابه
و وسطی گرفته اما وسطی را در دلالت بر عشرین مدخلی نباشد چه اوضاع اولی درباره عقود آحاد متعین و مستدل
گردد و اتصال ناخن ابهام بطرف عقده زیرین سبابه بحال خود دلالت بر عشرین کند و از برای ثلثین
ابهام با اقامه داشته سر انمله سبابه بر طرف ناخن او باید نهاد چنانچه وضع سبابه با ابهام شبیه باشد بهیات
قوسی و وتر مگر جهت سهولت عقد ابهام را خمی باشد دلالت بر مقصود کند و التباس واقع نگردد و از برای
اربعین باطن انمله ابهام بر ظهر عقده زیرین سبابه باید نهاد چنانچه میان ابهام و طرف کف هیچ فرجه
نماند و جهت خمسین سبابه را با اقامه منتصب داشته ابهام را تمام خم باید داد و جهت ستین باطن عقده دوم سبابه
بر پشت ناخن ابهام باید نهاد و از برای سبعین ابهام را منتصب داشته باطن عقده اول یا دوم سبابه بر طرف
ناخن او باید نهاد چنانچه پشت ناخن ابهام بکف نزدیک باشد و از برای ثمانین ابهام را منتصب کرده انگشت طرف
انمله سبابه را بر پشت مفصل انمله ابهام باید نهاد و از برای تسعین سر انمله سبابه را بر مفصل زیرین ابهام باید نهاد چون
اصول این صور و اوضاع تحریر کرده آمد که در عقد خنصر و بنصر و وسطی ذکر کرده شد و نه در عقد سبابه و ابهام شرح داده شد
و استحضار کرده شود و از مقدمات سابق روشن گشت که آنچه در دست راست دلالت بر عقدی از عقود
آحاد کند در دست چپ دلالت بر همان عقد کند از عقود آحاد الوف و آنچه در یمین دال باشد بر عقدی از عقود
عشرات در یسار دال بود بر همان عقد از عقود مات الوف یعنی تا نه هزار و نهصد و نود و نه بدان الصورت شمرده بکار
صید تو انکرد و اما جهت عقد ده هزار طرف انمله ابهام را متصل باید ساخت بطرف تمام انمله سبابه و بعضی از عقد
دعقد و جها گفته اند که سر ناخن سبابه با سر ناخن ابهام برابر باشد و طرفش بطرف او متصل والله اعلم بالصواب

رساله در علم کف دست

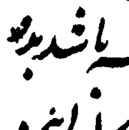
بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد این رساله ایست مختصر در علم کف دست منقول از علمای مغرب اول لاخط بندگاهست گاهی که

این خط درست باشد و کشیده باشد و خوش رنگ و سر تا سر بندگاه رسیده باشد دلیل باشد که آن مرد غنی باشد و دایم زر و مال
و گاهی متغیر شود ولیکن زود غنی گردد و اگر خط او بر بالا باشد بد نباشد و اگر این خط بند گاه خطی بسته باشد و اگر خط
دماغ رسیده و درازست باشد و خوش رنگ تمام عمر بخوبی گذراند و آخر عمر بهتر باشد و اگر همین خط به نزدیک انگشتان
رسیده باشد دلیل خوبی بود و اگر به انگشت برسد دلیل کند بر عاشقی گردد و با [illegible] نیکی کند و اگر از خط
بندگاه خطی رسته باشد و بمقام قمر رسیده او را هیچ دوست نباشد و او با همه دوستی باشد و اگر این خط
کج و فج باشد این شخص بنده شود و اگر از همین خط بندگاه خطی چهار خط رسته باشد و بمقام زهره رسیده
دیر اگنده شود و با هم تفرقه باشد دلیل است که این همه خویشان او را بفروشند دیگر خط قلب که آن خط
عمر است اگر این خط دراز باشد تا برسد بخط بندگاه و کشیده باشد دلیل باشد که عمر او دراز باشد
و اگر مرد دلیر و خوب دل بود اگر دراز نباشد و باریک و بریده بریده باشد این مرد بد دل او خواهد بود و اگر
این خط باریک و سرخ و بخط دماغ رفته باشد مرد عاقل و صاحب تفکر باشد و با همه مردم خوب باشد
و دلیل بد بود و اگر کنده و زرد باشد مفلس بود و اگر این خط از طرف خط دماغ رسته باشد دلیل عاصی
آن شخص بود و اگر این خط بخط دماغ برسد و بد دخش شود این شخص به ساعت مکر کند و بسیار سفر
و اگر در پهلوی این خط جزیره یا حلقه باشد اگر یکی باشد یک چشم کور شود و اگر دو باشد هر دو چشم و اگر از خط دل
دو سه خط بطرف خط دماغ رفته باشد آنکس هر چند بزرگتر شود حالش روز بروز بهتر شود و دیگر از خط دل
با شطرنج خطوط رسته باشد +++ دلیل بسیاری مال بود و اگر همین خط از جانب خط دماغ
بجانب بندگاه رفته باشد بسیار درویش باشد دیگر خط دماغ است آن خط اگر راست باشد مرد را
اندیشه خوش طبع بود و عاقل باشد و هرگز با کسی بد نکند و اگر این خط بسیار دراز باشد و بمقام قمر
رسیده آن شخص دلیر و پهلوان باشد و طویل العمر گردد و اگر کوتاه باشد که بمیان کف رسیده یا بمقام زهره رسیده
بخیل و کم عقل و بد فعل بود و اگر چندان کوتاه بود که بمقام انگشت میان رسیده باشد [illegible]
و اگر پیچ باشد و سر تا سر درست باشد و بمقام قمر رسیده آنکس دراز عمر شود [illegible] باشد و اگر این خط
بندگاه رسیده باشد آنکس [illegible] باشد و [illegible] بود و اگر این خط بطرف انگشت [illegible] کج باشد
این کس [illegible] حال بود و اگر این خط نزد مرض که آن را خط [illegible] گویند رسیده باشد آنکس را [illegible]
بد رسد [illegible] باشد و اگر این خط پاره پاره و کج و پیچ باشد و کم رنگ دلیل دزدی و بد فعلی آن شخص باشد
و اگر این خط راست و خوش رنگ و دراز و خطها رسته باشد دلیل صحیح القوی آنکس بود و اگر در میان خط
کوچک باشد مفلس بسیار شود و در همان سال و اگر خط صلیب سرخ باشد و باشد [illegible] باشد و اگر خط

مقابل او باشد و پاره نشده بود و دراز بود دلیل تندرستی آن شخص باشد و خوب نسل و عادل و ملیح بود و همه خوبی
کند و اگر بمیان انگشتان شهادت رسیده باشد دلیل نیکخلقی و خشم انگیزی و تهور باشد آن شخص محمود و اگر شاخ
به [illegible] بود آنکس حسود و منافق باشد و با دوستان دروغ گوید و اگر دو شاخ یا سه شاخ شده باشد و
بمیان انگشتان شهادت رسیده دلیل حکومت و بزرگی آن شخص بود و اگر نرسیده باشد درویش
و فقیر بود و بزخم [illegible] رسد از شمشیر و غیره و اگر این خط بد و شاخ شده بطرف انگشت ابهام باشد و
دولت رفته بود و [illegible] بسیار شخص [illegible] باشد و [illegible] از مردم باشد و هیچ بد بدو نرسد و اگر بطرف
دماغ رفته باشد و بد و شاخ شده دلیل بدی و عکس آنکس بود و منافق باشد و اگر اینخط بخط دل رسیده باشد
با خصومت [illegible] و خط دماغ در میان نباشد دلیل کشته شدن آن شخص بود و عمرش کوتاه بود و با
بسیار بوی رسد و او را بواسطه خاطر زنی بکشند و اگر این خط مقابل انگشت میان رسیده باشد عمر او
دایم متعلق [illegible] بود و اگر اینخط سرخ تر از همه بود او را از [illegible] بد فضیحه باشد و اگر خطی بخط دماغ و منال رسیده
[illegible] الظرف کوچک باشد او را کشته [illegible] و اگر خطوط از اول او رسته باشد مرض او در کوچکی باشد و اگر از میان
رسته باشد مرض او در جوانی باشد و اگر در آخر باشد مرض او در پیری بود و اگر خطوط کوچک از بالا بنشیب آمده
باشد مرض او از صفرا باشد و اگر از نشیب بالا آمده باشد مرض او از بلغم بود و اگر از نشیب موخر ببالای مقدم
آمده باشد مرض او از سودا باشد و اگر میان خط سودا رفته باشد مرض او از خون باشد و اگر از میان
خط بنشیب آمده باشد مرض او از سودا بود و این بود احوال چهار خط بزرگ والله اعلم بدانکه چهار خط دیگر است
که برادر این چهار خط بزرگ اند پس هر خطی را برادری باشد و هر کدام بسر خود احکامی دارند اول خط
دل اگر خطی از نشیب او کشیده شده باشد آنکس غنی بود و بخت و دولت بسیار دارد و اگر خط دماغ را برادری
باشد و خط دیگر بقدر او کشیده شده باشد از هر طرف دلیل است که آنکس محمود باشد و میراث بزرگ یابد
دیگر بدانکه هر خط بزرگ که تمام باشد دلیل خوبی آنکس بود و اگر خط بزرگ خوب باشد و برادر بود دلیل بد داشته
باشد نفع می کند و اگر خط بزرگ بد باشد و برادر او خوب رفع بدی آن کند و دیگر خط جگر است آن گاه
می باشد و گاهی نمی باشد و گاهی اندک می باشد و گاهی تمام چنانکه بخط دل می رسد اگر این خط بزرگ و کنده
باشد و از خط دماغ بخط دل رسیده باشد و بریده نباشد و برنگ سرخ بود معده و جگر آنکس دایم بقوت باشد
و خوش دل و خرم و دلیر باشد و اگر اینخط که گفتیم بر خلاف این باشد در احکام نیز بر خلاف خواهد بود
و چهار خط سابق نیز اگر تمام باشد دلیل خوبی بود والا بر عکس و اگر خط جگر در دست کسی نباشد طبیعت او
بلغمی باشد و اگر از طرف [illegible] اکثر [illegible] بود دلیل است که آن شخص پیوسته درد سر داشته باشد و اگر از طرف

دماغ سخت‌تر باشد باید که آن شخص بوی دهن داشته باشد و هم مرض سل یا دق نیز باشد و اگر کف دست گرم باشد
و خشک کم عرق کند اگر خط کوچکی بخط جگر رفته باشد از هر طرف که باشد و زرد بود آنکس مزاج بلغمی
معده آتش ناک بود اگر از انسیاری بلغم قرصه مثانه بهم رسد و اگر خطی سرخ و کنده بخط جگر رسد و تکرار
و بل گاه کند و حتی بزرگ با وضع اندر سپید و کنار خط زرد باشد مرض گذشته باشد دیگر گوییم در بیان کنجهای
خطهای بزرگ یعنی زاویها و گوشهای خطوط باین شکل  اول گوشه که از خط دل بخط دماغ
و خط جگر پیدا شده باشد از بالای خط ... خوبی بود باید که آنکس سخی باشد و همه چیز خوب باشد
کنج بالا که از خط دماغ ست اگر نزدیک انگشت ... که مقابل میان انگشت ... و منطقی باشد و
دایم در فکر زید اند و حسن بود و عمر بسختی گذارند و بخیل بود اگر این کنج در مقابل انگشت ... باشد
آنکس صاحب عقل و خوش طبیعت بود در فقر و غنا در میانه باشد و همه کس خوب او گویند و اگر خطها هم نباید
باشد که کنجی ظاهر شود از خط دل و دماغ در طرف بالا آن شخص دایم کننده کار زنا بچه باشد و پیوسته بد و بی
محروم گوید و ترس وا ... ان بود و همه کس بد او گویند و اگر هیچ خطوط نبود کم سخن باشد و خود بود
و بد دل و ... و ابسته باشد به بدی معروف گیند اگر بادشاه و اگر بنده باشد ... و بدی ... کرداری
معروف شود و اگر میانه این دو خط ... باشد یعنی از قبیل دایم در نظر مردم خوار بود و هیچ کس اعتماد او
نکند و اگر میانه این دو خط نرم بود آن شخص زنا دوست دارد و زنان را با او ... شود و از ...
لباسهای خوب ... بود و آواز خوش دوست دارد و باشد که بجنگی رود و زخمی بخورد یا کشته شود
اگر این خط بهم پیوسته نشده باشد و اگر در میان خط دل خطی باشد که از هر دو گذشته ... آ
آمده باشد آن مرد زن بسیار از غم بمیرد اگر میان این دو خط فراغ باشد و سر یکی ازین دو خط کج باشد
همچنان سر عصایی بجانب دیگر بهم نرسیده باشد این مرد دایم مست باشد و اگر در میان این دو خط بدین
دو خط بدین شکل خطوطی باشد  که هر دو خط رسیده باشد آن شخص عمر بسختی گذارد
و جمع مال کند و بسختی بمیرد و اگر میانه آن دو خط بدین شکل باشد م اگر بجانب انگشت باشد و ... بیم
بدی بجانه او رسد از خویشان و ... و اگر در دست چپ بدین شکل بود آن شخص البته
کور شود و اگر در میان این دو خط بدین شکل باشد ... بدان دو خط رسیده باشد ...
تر باشد و این شکل سرخ باشد در همین سال بیماری صعب کشد و اگر در میان دو خط بدین شکل ... باشد
شکل باشد این مرد غنی باشد ... زنی که بخواهد و اگر این شکل در زنی واقع شود اگر حامله باشد
پسر آورد ... میان خط جگر و خط قلب واقع شود اگر باین شکل باشد مرد خوب دل

وخوب خلق و خوب خوی بود و دایم نیکی مردم خواهد و اگر بهم پیوسته باشد یعنی باین شکل باشد ـــ ا
مرد بیدل و دروغ گوی و قلابی و بی اعتبار بود و اگر در جانب این گوشه بدین شکل بود خطوط سرخ
رنگ باشد اگر زن بود حامله شود و پسری آورد و اگر بدین شکل بود ـــ بود دختر زاید و اگر این شکل
بود دختر زاید و اگر این شکل بود ـــ پسر باشد هیچ بار حامله شود و اگر در دست مرد این شکل بود
زن او در این حالها دست دهد اگر در میان این گوشه بدین شکل ـــ ا ـــ آن شخص بختیار شود و به نیکی
نام برآرد و اگر در گوشهٔ دیگر که در جانب خط جگر و دماغ باشد بدین شکل باشد لا و راست بود تمام ایام
انکس بفراغت گذراند و عمر او دراز باشد و اگر باین شکل باشد ـــ ا ضعیف جگر و ضعیف معده بود و اگر دل افتاب
باین شکل بود ـ ـ ـ ا ـــ آن مرد زاید اثر زند و اگر میانه خط دماغ و شمال فراخ باشد الشخص
بنایت بخشنده و خوش دل بود و اگر تنگ باشد بنایت ممسک بود و اگر میان این دو خط با شیطریق
شکلی باشد ـــ ا و کج و معوج و ناتمام بود بسیار بدی بوی رسد و اگر بدین شکل  و رنگش سرخی
زند این مرد عادل بود و خوریا بمردم کند و صاحب اعتبار بود و توبه کار بود و پیوسته زر بدست خویش آید و خرج
کند و صاحب حسبت بود و زن دوست دارد و زنان با او بدی کنند و در سوای بوی رسانند و اگر در میان
دو خط بدین شکل بود ص دلیل عقل و دانائی آن مرد بود و طرق خوب داشته باشد در اندیشه بود
و اگر در میان این دو خط بدین شکل کد ا باشد بسیار دشمن داشته باشد و بدی با و رسانند
و اگر بدین شکل باشد  گاهی خوشحال و گاهی غمگین بود و اگر دو خط باشد بهتر بود و اگر سه باشد بد بود
و اگر چهار باشد نیک بود و اگر مقابل انگشت خنصر و بنصر شکل صلیبی باشد و سرخ بود بدین شکل ـــ ا ـــ این مرد
بسیار مشقت بکشد و سفر دراز کند اگر در مقام زهره رنگ سرخی و سفیدی معتدل باشد و خطوط کم داشته
باشد الشخص خوب مزاج و خوش طبیعت باشد و زن دوست دارد و با لباس خوب و لذات مشغول باشد
و اگر خطی نزدیک خط قلب در مقام زهره باشد اثر در شهوت دوست بود و باشد که مخنث بود و دروغی باشد و شاید
در غربت بمیرد و اگر در مقام زهره از بندگاه دست چهار خط رسته باشد دلیلست که در اول عمر
غنی بود و اگر در نزد انگشت ابهام باشد در سی سالگی بهم رسانند و اگر در انگشت ابهام بود در پیری و اگر میان
گره میان انگشت ابهام گشنده باشد در سی سالگی بهم رساند و اگر در انگشت ابهام بود در پیری و خط آن نیز کنده بود
باغنی تر بود و اگر باریک باشد میانه و اگر در دیگر انگشتان خطوط پاره کرده بود غنی نباشد و اگر از بیخ انگشت
ابهام خطوط رسته باشد تا مقام زهره اثر در بعدد خطوط زن بخواهد و اگر در دست زن باشد چند مرد
داشته باشد و اگر از بیخ ابهام سه خط رسته باشد و بخط دل رسیده این مرد سفر بسیار کند و مملکت دور رود

واگر از میان ابهام باشد و از طرف انگشت شهادت بود اینمرد را بسیار برکه و نام طلب کند و جماع بسیار دوست
دارد و اگر از طرف بندگاه دست بود پیوسته در فکر جمع کردن مال بود و اگر در مقام زهره خطوط کنده بسیار
باشد و فراخ و پراکنده بود این شخص با کسی هر چند دوستی کند هیچ قبول نکند بی منت باشد و اگر در جانب
خط قلب برین شکل ~ باشد هر سال بیمار شود و اگر در مقام مشتری خطوط نباشد و خوش رنگ
باشد آن شخص پیوسته بخوبی گذراند و با حیا بود و با مردم خوب هم صحبت باشد و اگر خطوط از جانب انگشت شهادت
رسیده باشد غنی گردد و همه چیز خود را رشته باشد و اگر خطوطی که گفته باشد کج باشد و یا بریده بود بد باشد و بسر
او زخمی رسد و اگر از بالا نشیب آمده باشد که بطرف خط [illegible] مرد را سکونی بود و هرچه گوید بجا آورد
و اگر خط کنده باشد و از بیخ انگشت رسیده باشد ذلیل [illegible] و اگر از میان انگشت شهادت
و انگشت میان رسته باشد و بخط منصال رسیده اینمرد با سپاهیان [illegible] و اگر [illegible] داشته باشد
اگر آن ستون بود [illegible] و اگر در مقام خطوط برابر این شکل باشد ✳ مردی غنی و [illegible] باشد و اگر
شکل صلیب بود باین شکل ✕ بزرگ شود و غنی گردد و اگر [illegible] شکل بود [illegible] مرد متکبر [illegible]
باشد والله عالم بحقایق الحال



تن تن تنه تنه دیر تن . تنه دیر دیته دیر دیر نی . تنی تنی تنی تن تن نا تره تیل لیل تره
دیته دیر دیر نی هی . الهی تا قیامت شمع بزمت باد نور انی الهی جاه و دولت باد دایم بر تو ارزانی
تن تنه تنه دیر دیر تن تن تنه تنه دیر . لازمه . تن تیل لیل لنی تیل لیل لنی تنا . دیر نا
تنا دیر تنا . تنی تا تیل لیل لن ای ها . تنی تا تیل لیل لن ای ها . تنی تا تیل لیل لن . تیل لیل
لنی تنی تنا تنی . در راست . تنا تنی تن تن تنا دیر دیر تن . تیل لیل لنی دیر دیر تنی تنی عشاق
تنی تنن دیر دیر تن تن . تنه دیر دیر تنه نه . حسینی دیر دیر تن تا تیل لیل تنا دیر تنا .
دادر دلی دلی تن اما بزرگ . دادر دلی دلی تنا تره دلی تنا تنه تنی تنه تنی تنی حجاز .
دیر تنی دادر در تنی دادر در در تنا . ترد لل لر دیر تنی تنی عراق لازمه تن تیل لیل لنی تیل لیل
لنی تنا دیر نا تنا دیر تنا . تنی تا تیل لیل لن ای ها . تنی تا تیل لیل لن . ای اها اهی هی مست نازم
اها اها اهی هی پرده دل . اهی اها اهی هی بحق نازای وای . اها اها اها یار هی سرخانه نقش تن تنه تنه
دیر تن . تنه دیر دیته دیر دیر نی . تنی تنی تنی تن تن نا تره تیل لیل تره دیته دیر دیر نی هی . مبادا از سر
کم خانه لطف شاهی نه بیند هیچکه جمعیت پریشانی . تن تنه تنه دیر دیر تن . تن تنه تنه دیر دیر تن
لازمه تن تیل لیل لنی تیل لیل لنی تنا . دیر نا تنا دیر تنا . تنی تا تیل لیل لن ای ها . تنی تا تیل لیل لن . درلا
دیر لا دیر دیر تنی دادر تنی . تنی تنی تنه نی تن تنا . کوچک . دیم ددر دلا دیم دیده لا دره دلی تنا دلی
دلی تنی تن تنی . بزرگ دادر دلی دادر دلی تیلی لیلی لن . ترد لا دیر تنه تنی تنی . رهاوی . ترد لا نا دیر دیر
تره دلی تنا . ترد لر دیر تنی تنی . بوسلیک . دیم دره نه تیلی لنی تیلی لنی تنه تنه دادر تنی تنه نه . نوا . تن تیل
لیل لنی تیل لیل لن دیر تن . در در در در در . تن تن تن تنه . اصفهان . لازمه تن تیل لیل لنی تیل لیل لنی
تنا . دیر نا تنا دیر تنا . تنی تا تیل لیل لن ای ها . تنی تا تیل لیل لن . نزیل اها اها اها هی هی مست نازم . اها
اها اها هی هی پرده دل . اهی اها اها هی هی . بحق نازای وای . اها اها اها اها یار هی . منا بخانه بهار دولت
سرسبز باد و انکه در عالم گدای در گهت را میرسد دعوی سلطانی . تن تیلی لیلی تیل لیل لنی . تیل لیل لن
در تنه تنی تنا دادر تن . ترد لر دیر تنی تنی ترد لر در تنا . گردانیه . تنه نه نا دیر تنی دیر تنی دیر تنی تنی .
تیلی لیلی لنی تنی . سلمک . تنا تنی دیر دیر تن دیر دیر دیر تن دیر . دیده ره تیلی لن دیر تنه . کوشت . دره
دره دلی دیر دره دلی تن دیر . دیم دیده تیلی لن دیر تنه نه . نوروز . در لا دیلا در تنی تنی دادر تنی . دیم دره تیلی
لنی تنه نه . شهناز . تنه دیر دیته دیر تره دلی تن دیر . دیلر لر در تن دیر تنه نه نا . لازمه . تن تیل لیل لنی تیل

تنن تنی تنن تن .

ترد لید در نشاط

تن تنی تنی دادر دری دادر کو باز لن لیل تیل تا تنی لای ای لن لیل تیل تا تنی . تنا دیهر تنا دیرنا . تنا لنی
تن تن ورتن تن عراق تنه دیر تنه تن دیر تن تنه . تنا دیر لن تیلی تا تا تنا تن دیر لن تیلی . کو باز لنی لیل تیل تا
تا دیرنا دیرنا ده لالله لیل تیل لا در دری نا دری تن نا تن دیر لن دردیر لن درنا تن دیر تناتا دیرنا لانه لیل تیل درلن
تن تن دیرنا . تنا دیرنا تنی تر دری تنی تنی دیم لا دیم درنا دیم درنا تنی تنی تنی تنی تنی دری دلور الفتح مضرب . نجگاه
تن تن ورد . اصول نیم نیر تنه تنی دو لله لا دیم تنی دادر تنی تنی تنی تن ورتن نن تنه ثقیل اصول
در در تن ورتن ورتن ورتن ور تن تنه خفیف قمع نیم تن تن در لا ور ده دیم تن تن نن تنی تن
افشان در حصار . تنا بنه تنه تا تا تنه تنا ره تا تنی بحری کاه بسته تن تن دری تن تن درد تن ورد تن
ادیج . تنی تهانا درنا ورنا در دری تره لیل تیل لا دتر درنا تنه تنی تنی تا درنا تا دوبز تنه تنی تنی تنها
فاخته نیم . لا در تنا تر لا در تنا تر چیز چهار عزال تنی ودر لا در لا در تا تن دری ورتن دری دزه دیم
دیم تن تمن تن تنی تن تنی تن ضرب چهار گماه چهار درنا درنا درنا تهانه درنا . لیل تا تلی عندل . ضرب
الف اما اما لا لا تا دیهرنا لنا لیل تیل تنا ور در درنا ده تره کره دو دیم . دو یک ابل نز تن تن در رد لا دره
نکار بسته تن تن در نن تنه تن در دا تا تا تن تن در بن تنه . اوسط مغلوب . اما لنا نیل تیل تنه تنه درنا تهانه دود نیم
تنه تنه تنا تن تا لی درور ده تن لا لی لیل تیل تن تا لی در در ده حجره حجاز تا لی در در لا لیل تیل تا در در . سماعی
در تنه در تنه تن ورد تنه تن ورتن تنه ثقیل دو یک عشیران . لله یلل اه درنا تنه تن در درنا تهانه . قرز او آرا خار
تنی تا درنا تن تنا تنی تنی تنی ملوکی تحریر تن تن تن تن ترمل نجم نه تنه تن ورتن نه تنه صوفیان ابن عمر
نن نن ورتن نه در تنه در تنه تن تن در نن نن ور تن نن ورتن تنه ورتن فرع اصول بیات . تن تنا تنی
والقوله حجر عارضات از . القدیم ضرب رکب لا لی لیل تیل تن تا لی در ور نیم ثقیل دو کماه دو ورتن
مبادا کوتاه زلفت ز در دیت بایت آرد در باد تابان زلف بسر دست تو مبادا آزار شه چادر تنت حصن سر شه مباد
دیم دره دیم دیم تنه در تنه تنه در تنه نن ورتن نن ورتن نن نن تن تنه در تنه تنه . روان صبا تنه تنا نه تنه
تا دیم در دیم در تن ورتن درله دیم درله دیم لن لیل تیل تن نذکر . ها ها تنا ها ها درتن دره کره دره دیم
لیل تیل در لانه ها مین ها قوان همایی هی لاهی اها اها للله لالله لالله لیل تیل درله دیم . حرکان تنه در تنه نته
یکی هی اها اها اها آها نیل لن لیل تیل تا تنی ای ای لن لیل تیل تا تنی دمیر تنا تنا دیرنا دیرنا تنا لنی لیل تیل لنی لیل
همت هی یا اها اها اها اها . های ای ناز تا مست هی اهای اهی اهی دل برده هی هی اهای اها اها . ناز محض
باید دانست که هر چند شخصی در فن موسیقی استاد زمان و نادره دوران باشد این کلیاتی که مذکور شد
مادام که او از کسی و اواز دیگری ازان شخص که این طالب هست یا دیگر نمیتواند خواند الا اصولی که مذکور معهود.

اکر کسی صاحب اصول باشد و بعضی از آنها ابداع می تواند بود که آنچه نزد اند برود طبیعت یکی از آن برآورد و اکر بی اصول باشد یا بعضی از آن باشد
همان حکم کلیات و ادوار دانست جمیع بحور اصول ترتیب کلیات مذکور ترکی آقر ضرب تماکه دتمادک دکادک دک ضرب الفتح دکدکه دکدکه
دکه دکدکه دکدکه دتادکادکدکدکوک دکه دکدکه دکدکه دتا دکدکه دکه دک دکه دکا دکه دکا دکدکا دکدکا دکه دکا
ثقیل دکدکه دکدکه دکه دکدکه دکاکا دکدکا دکاکا دکدکه دکدکه کا دکه دکا دور دکدکه دکاکه دکا خفیف دکه دک
دکه دک دکه دکه دک دوکدکه دکدکا دکه دکا مخمس دکدکه دکاوکا دکه دتا دکه دکه دوایت دکه دکه دکا دکه دکا
حاوی دکدکه دتا دکدکه دکه دکدکه دکه دتا دکدک دکه دکه دکدکه دکه دکا دکه دتا دکدکا دکه دکا چنبر دکدکه
دکدکا دتا فاخته ضرب دکاکا چهار ضرب دکه دتا دکدک دکه دکه دکدکه دکه دتا دکه دتا دکدکا دکدکا دکه دکا دوبك
خفیف دکه دکه دتا نیم دور دکه دتاکا اوسط دکه دتا دک دکدکه دکه دکدکه دتا دکه دکا سماعی دکه دکه دتا
دکه دتا تا دکه دتا دک دکدکه دکه دکدکه دتا دکه دکا سماعی دکدتا که دکدکا جنبر دتا
اوفر دکدکه دکه دتادو یك ثقیل دتاکا دتا صوفیانه دکه رمل دکه دکا ضرب الملوك دکه دکدکا فرع دکدکه
دکدکا دکه دکا نیم ثقیل دکه دکه دکدکه دک دکه دکدکه دتا ضرب القدیم دکدکه دتا روان دکه دکا باشین دکدکه
دک دکه دک دکه دکه دکدکه دکه دتا دکدکه دکه دکدکه دکدک دکه دکه دک دکه دکه دک دکه دکه دتا دک دکدکه دتا
دکدکه دتا دکدکا دکه دکاوکه دکاکا دکه دکه دکدکه دکدکه دکدکه دکا دکه دکه دتا دکه دتا دکدکه دکه
دکه دکه کادک دکه دکدک دکه دکه دکدکه دکه دک دکدکا دکه دتا

رساله بسم الله الرحمن الرحیم صیدیه

سپاس بی قیاس پادشاهی را سزاست که مرغابیان دل عارفان آگاه شکار باز بلند پرواز قدرت او شیند و آهوان
شیر کیر سیاه چشمان فریبنده نگاه صید کمند ارادت او و سلام ملک الکلام بر همای فلك همای قاب قوسین
او ادنی و عندلیب فصاحت نوای سبحان الذی اسری و بر آل و اولاد او که قدر دان او بجمیع مذاهب کلنك
جانوریست در ولایت دکن بسیارست بصورت کلنك دلی دو برابر کلنك پا و منقار او سرخست کوشت
حلالست بجمیع مذاهب چه همه شروط علامتهای حلیت دروهست کلب بفارسی سك را کویند حرام
ونجس است بجمیع مذاهب مکر بمذهب مالك که کوشت او مکروه و خود شن پاکست تعلق لکلك را کویند حلالست بمذهب
حنفی و اصح بمذهب شافعی حرام است و بمذهب امامیه روایتی صریح دیده نشده ظاهر آنکه مکروه باشد مالك
را بفارسی بوتیمار کویند بمذهب اهل سنت حلالست و بمذهب امامیه حرمت و حلیت او بنظر نیامده
الحزین بفارسی بوتیمار کویند بمذهب اهل سنت حلالست و بمذهب امامیه حرمت و حلیت او بنظر نیامده کرکس بفارسی
کرکس بود بمذهب مالك مکروهست و در باقی مذاهب حرام تمامه شترمرغ است کوشت او بهمه مذهب حلالست

قمر بفارسی پلنگ را گویند حرام است گوشت او بمذهب مالک که او مکروه میداند ‌ نمل بفارسی مورچه را
حرامست خوردن او و مکروه است کشتن او ‌ وعل بفارسی بز کوهی را گویند گوشت او بجمیع مذاهب حلال است
هدهد همه زبان همین نام دارد و مکروهست گوشت او بمذهب امامیه و حلال بمذهب حنیفه و بمذهب شافعی حرام
دوزباقی حلال باشد ‌ بفارسی چغد و کوف گویند حرام است گوشت او باتفاق سوای مالک ‌ یربوع موش
دشتی را گویند حرام است بمذهب امامیه و حنیفه و حلال است نزد شافعی و مالکی و حنبلی والعلم عند الله

رسالهٔ منظوم ‌ بسم الله الرحمن الرحیم ‌ در علم معما منه

بنام آنکه ذات جمله اشیاء ‌ بود چون اسم ذات او مسماء ‌ کشاد حلهٔ مشکلها ز نامش ‌ بود آسایش دلها ز نامش
بذات اوست عالم را نمایش ‌ ز نامش هر معما را گشایش ‌ تعریف معما ‌ معما در لغت کاسم مکانست ‌ مکان تعمیه
مفهوم آنست ‌ بود مقصود از و در عرف این فن ‌ کلامی دال بر لفظ معین ‌ در او شرط است ایماء در دلالت
نه آنجا ملی که باز آید دلالت ‌ قسم اعمال معما چو از مفهوم او گشتی خبردار ‌ بدان کاقسام اعمالش بود چار
یکی تحصیلی و کز تنوی راست ‌ از او اکثر غرض تحصیل اجزاست ‌ دوم قسمت تکمیلی که اغلب ‌ حروف اسم
از او گردد مرکب ‌ سیم تسهیلی و اینست مشهور ‌ کزو آسان شود اقسام مذکور ‌ چهارم هست تزییلی کزو نام
پذیرد زیب و زینت بعد اتمام ‌ اعمال تسهیلی الا ای آنکه دانش با تو یار است ‌ بدان کاقسام تسهیلی
چهار است ‌ نخستین انتقاد آنگاه تحلیل ‌ سیم ترکیب چهارم هست تبدیل ‌ کنم بهر تو هر یک را مبین
بتعریفات و تمثیلات روشن ‌ تعریف انتقاد ‌ چو حرف لفظ در نظم ای یگانه ‌ شود تیر اشارت را نشانه
مر این نکته از استاد یادست ‌ که نام آن درین فن انتقادست ‌ تمثیل باسم سعید ‌ چو رانی دور دم
از کوی خود ای دوست ‌ مرا راهی نما سوی خود ای دوست ‌ تعریف تحلیل ‌ اگر یک لفظ را اندر افادهٔ
دوباره ساختی یا خود دوباره ‌ بجز تحلیل نام این عمل نیست ‌ اگر آرم مثالش بی محل نیست ‌ تمثیل باسم
حامد ‌ زهی عیشم یکی در صد ز زلفت ‌ دلم را شادی بجد ز زلفت ‌ تعریف ترکیب ‌ ز الفاظی که شد
مذکور با هم ‌ چو آید نقطه موضوعی فراهم ‌ ز وزان ‌ بلفظ نظر بر معنی افتاد ‌ بود ترکیب نامش نزد استاد
تمثیل باسم امان ‌ فدایلاز دختر دانش چند بکن ‌ مدام ادراق مستان را نظر کن ‌ تعریف تبدیل ‌ چو شد بعضی حروف
از یک تصرف ‌ بتغییرات بدل زو بی توقف ‌ شبیه تبدیل اسمش کرد در آنحال ‌ زیاد و نقطه باشد فارغ البال
تمثیل باسم شاه ‌ با خبر هوا نیست در ورطن سینه جا کرد ‌ دلم را همچو صبر افیل هبا کرد ‌ اعمال تحصیلی
شدم از شرح تسهیلی چو در سنج ‌ کشایم بهر تحصیلی سر گنج ‌ بدان کاقسام تحصیلی درین فن
نه آمد نام هر یک بشنو از من ‌ یکی تنصیص و آن یعنی که تصریح ‌ دگر تشبیه ‌ آنگاه تلمیح ‌ دگر تشبیه

و تصحیف و کنایه ⁂ ترادف نیز ای صاحب درایه ⁂ از آن پس اشتراک و حسابی کنم شرح همه کز رخ نتابی ⁂
تعریف تخصیص هر آن لفظی که شد نقشش اراده ⁂ لقب خصص و تخصیص فتاده ⁂ تمثیل باسم نیازی هند و اغم
بجان آن سیم غبغب ⁂ ببازی چون هند خالی بر آن لب ⁂ تعریف تسمیه زاسمی حرفی از صاحب معما ⁂ مسما خواست
با اسم از مسما خواست بود این هر دو صورت نزد جمهور ⁂ باسم تسمیه موسوم و مذکور ⁂ تمثیل قسم اول باسم
سالم دلم بجو رشد از ذوق کلامش ⁂ چو اول حرف بشنید از سلامش ⁂ تمثیل قسم ثانی باسم غنی
مرا پیوسته باشد زان جفاکیش ⁂ غم بیحد بر دل ریش ⁂ تعریف تلمیح چو لفظی را که در جائیست مسطور ⁂ دگر مسطور
نبود هست مذکور ⁂ نشان وادی بود تلمیح نامش ⁂ بشرط شهرت جاد مقامش ⁂ تمثیل قسم اول باسم علی
بخورشید فلک اکنون همی گو ⁂ که باشد مشتبه تر از آن بر رو ⁂ تمثیل قسم دوم باسم امین دعا کردم و بشنید
آن سهی قد ⁂ ز قول سامعان آن مدح بیحد ⁂ تعریف تصحیف چو در لفظی تصرف کرد عامل ⁂ کز آن شد صورت
آن لفظ حاصل ⁂ بود تصحیف و آن در حین تعلیم ⁂ بوصفی و بجعلی یافت تقسیم ⁂ تصحیف بهر وصفی کز آن صورت
بلفظی یافت تحصیل ⁂ که مفهومش بود تشبیه و تمثیل ⁂ بود تصحیف وصفی نزد اصحاب ⁂ کنم تمثیلش از بهر
تو در باب ⁂ تمثیل باسم قاسم خوش آندم کز پی دفع حجابت ⁂ کشیم یک گوشه هر دم از نقابت ⁂ تعریف تصحیف جعلی
اگر تصحیف الفاظ و عبارات ⁂ بجو نقط باشد یا با اثبات ⁂ مر آن را تصحیف جعلیت عنوان ⁂ بدین
نامش همی خوان و همین دان ⁂ تمثیل باسم شمس تو لسیم بر رخ مه تمام جانان ⁂ چو بینم صفحه شمس زرافشان ⁂
تعریف تشبیه گر از لفظی شنوی حرفی طلبکار ⁂ که باشد معنی آن را خبر بدار ⁂ بود تشبیه نامش و استعاره ⁂
بدین عنوان در آید در شماره ⁂ تمثیل باسم اسد دو چشم یار چون ابر بهاران ⁂ ز قتلم عاقبت
شد اشکباران تعریف کنایه گر از لفظی بمفهومی بری پی ⁂ که باشد غیر موضوع له وی ⁂ وز آن مفهوم
مفهوم خواهی ای خردمند ⁂ تو لفظی را که بهر شی وضع کردند ⁂ چنین دارم ز استادان روایت
که این قسم مختص است از کنایت ⁂ و از لفظی شنوی لفظی طلبکار ⁂ که با مفهوم آن نبود تر اشتهار
چو هیر اعمال سابق نسبت معنی ⁂ بود آن از کنایت قسم ثانی ⁂ تمثیل قسم اول باسم نوبا بشد و سوی فلک بهر
گدایان ⁂ ز رنگ آسمان آخر نمایان ⁂ تمثیل قسم دوم باسم دارا قدت شد ساکن دل چون بسر راه
گرفتم بر تو گاه جلوه آرا ⁂ تعریف ترادف چو اندر لفظ هست ای صاحب فن ⁂ دو لفظ از بهر یک معنی معین ⁂
تو از دیگری خواهی دیگری ⁂ ترادف باشد آن بی شبه و بی شک ⁂ تمثیل باسم اسد مراد زاد عاشق از
تمکین بود اسباب در راه عاقبت جوی ⁂ تعریف اشتراک ز لفظ از معنی منظور باشد ⁂ که غیر معنی
مذکور باشد ⁂ باسم اشتراکش ساز موسوم ⁂ اگر باشد حقیقی آن دو مفهوم ⁂ تمثیل مهی کماند حریم قدش ای...

فرشته سر نهد در زیر پایش ∴ اعمال حسابی عدد را هر کجا منظوم یابی ∴ بود محسوب از اعمال حسابی ∴ شرح آن
عملها کما هو منح ∴ فشانم گوهر از کلک گهرسنج ∴ تعریف قسم اول چو آید مندرج ز اسمای اعداد ∴ یکی در نظم و باد
زان عدد داد ∴ کسی کامد درین فن واضع اسم ∴ نهاد اسلوب اسمی نام این قسم ∴ ولی باید که از حسن بدیهه گیری ∴
از انها اسم دیگر را بگیری ∴ چرا کان هست داخل در ترادف ∴ حسابی خواندنش باشد توقف ∴ تمثیل باسم کیا
ره این ستی ز چشم دست داده ∴ دل مسکین ما با ما زیاده ∴ تعریف قسم دوم ∴ ور از بعضی حروف افتاد مقصود ∴ ز اعداد آنچه
موضوع است پس بود ∴ بجز اسلوب حرفی نام دیگر ∴ بر او اطلاق کردن نیست در خور ∴ تمثیل باسم شاهم ∴ لسوی آن مه نسرین
شمایل ∴ اگر آیم بسوز دیمی از دل ∴ تعریف قسم سیم اگر اسلوب فردی را ز اعداد ∴ شمرزی و آن عدد
در خاطر افتاد ∴ بجز اسلوب احصای بخوانش ∴ که این شکل نام نزد همگنانش ∴ تمثیل باسم نور ∴ شود روشن دلم
ای دوست ظاهر ∴ ز نوک غمزه ات ده بیت آخر ∴ تعریف قسم چهارم ∴ ز معدودات چون یک فرد مشهور
که در فردی ز اعداد است محصور ∴ بقصد آن عدد در نظم آری ∴ کن این اسلوب را نام آن جهاری ∴ تمثیل باسم ترکی
ایا سیاره چرخ از شما کیست ∴ که صد ره در جهان خونابه نگریست ∴ تعریف قسم پنجم ∴ یکی ارقام هندی شد
چو معلوم ∴ طفیل آنچه بهر اوست مرقوم ∴ ز نسبت نامش ار مرقوم گردد ∴ باسلوب رقم موسوم گردد ∴ تمثیل باسم فیروز
چو در نیمی ز ابرو تو دیدم ∴ ندیدم و در سرای دی از نیم ذکر اعمال تکمیلی ∴ چو تحصیلی و تکمیلی بیان یافت ∴ بیا بد سوی تکمیلی
عنان تافت ∴ بیان ای که دانش از غیر شده طلب ∴ که آن تالیف اسقاط آمد و قلب ∴ تعریف تالیف
چو بعضی را ز الفاظ پریشان ∴ فراهم آوری تالیف میخوان ∴ ولی تالیف نزدیک اهالی ∴ دو قسمست امتزاجی
اتصالی ∴ چه باشد امتزاجی آنکه دانا ∴ بلفظی جا کند لفظ دگر را ∴ کدامست اتصالی ای بصیر ∴ قرین کردن بلفظی لفظ
دیگر ∴ تمثیل قسم اول باسم بیک ∴ اگر خواهی زر دورم گردد آگاه ∴ دو حرف از لفظ من در پای بیا ∴ تمثیل قسم دوم
باسم ادیب ∴ ای فلک کاری ز مهر است ∴ مرا خود هست ادباری ز مهر است ∴ تعریف اسقاط گر هماری
ز لفظی پاره دور ∴ بود اسقاط نامش نزد جمهور ∴ دو قسم آمد ولی اسقاط بی شک ∴ بود یعنی یکی شکلی دگر یک ∴
تعریف قسم اول اگر منقوص را تعیین نمایی ∴ در آن لفظی گزو باید جدائی ∴ بجز اسقاط معینی نیست نامش ∴ تمثیلش
کنم هر لو انجامش ∴ تمثیل باسم جابر ∴ بگو دی کوش یک لفظ ای ستمکار ∴ ز جان خسته و دلهای بیمار ∴ تعریف
قسم دوم اگر منقوص را سازی معین ∴ نه در لفظی که زو خواهی فکندن ∴ بنزد همگنان از خاص و از عام ∴ بران
اسقاط را شکلی بود نام ∴ تمثیل باسم یونس ∴ بود مجنون اسیر مه جبینان ∴ گذشته از سر دل و ز سر جان ∴
تعریف قلب چو وضع لفظ را سازی تغییر ∴ بجز قلبش نباشد نام دیگر ∴ ولیکن قلب را باشد سه اسلوب ∴
بود تعریف هر اسلوب مطلوب ∴ تعریف اقسام چو بر هر بیت لفظی را نهی دور ∴ قلب کل شود

موصوف فی الفور چو گر یابد او بر ترتیب تعبیر کند از وی تقلیب بعض تعبیر از الفاظ مرتب چون دو تا را که گشتی ای طلب
هر یک زیر و بالا: تقلیب کلش میدان منقلب: مثال جمله بنمایم مرتب: تمثیل قسم اول باسم حسین ذبحت
بدل شمار امشب منور: حریم دل از آن خورشید انور: تمثیل قسم دوم باسم برهان شده مرغ دل حکم توپی آن حامل افروز
خلم از یاد برآمد در همان روز: تمثیل قسم [illegible] باسم هوشم را این دل ریش بهم سید افکند دوران
پس و پیش: ذکر اعمال تذییلی چو شد اعمال تکمیل [illegible] تذییلی ز ذیل بدان کاعمال تذییلی بود شش:
کنم تفصیل اگر آید ترا خوش: چو شد در نظم ای با گنج گوهر: سکون حرف یا تحریک منظر: مر آن را نام تحریکات
و تسکین: بتمثیلش کنم توضیح و تبیین: تمثیل قسم اول باسم علا اگر بهای لعل آن مه کشاید: بخنده اول از شستان
رباید: تمثیل دیگر باسم علی ز من سنگ جفا چند ستی: بر آن مرغی که بالش را شکستی: تمثیل دیگر
باسم بدر مر آن بس مضطرب بود این دل زار: بدرد دشت بیافت تسکین آخر کار: تعریف قسم دوم: به تشدید
در کنی حرفی مقید: و یا گردانیش دور از مشدد: بود تشدید و تخفیف این اسم نوع: کنم بهر تو تفصیل از سر طوع:
تمثیل اول باسم خیام شنو دمکنوف زاهد قاف تا قاف: که ادبا شناسند در همی صاف:
تمثیل دوم باسم ایاز ز ایام دل محزون تو آخر شوی آیا سبک از بار خاطر: تعریف قسم سیم: الف را گر دهی مد
یا ستانی: بغیر قصر و مد اسمش ندانی: تمثیل اول باسم آدم یکی را استراحت شده جا یکی را چون دل
در زیر و بالا: تمثیل دوم باسم احمد چو دل از پا درآمد ای دل افروز: نخواهد بود حاجتمند دلسوز: تعریف قسم
چهارم: چو حرفی را وجود اندر کتابت: بود اما نباید در عبارت: ملتو سازی آنچنان از رمز و ایما: که
گردد در عبارت نیز پیدا: و یا در هر دو جا حرفست موجود: تو در لفظش کنی معدوم و نابود: بنزد عاقل آگاه
از کار: نخست اظهار باشد ثانی اسرار: تمثیل اول باسم روح ز ذره جمله شیرازی قدر تر دیده: چو خور باز رو
تو سنجیده گردید: تمثیل دوم باسم عمرو غم روی تو نکند تصویر جانم: ولی آخر نیارد بر زبانم: تعریف قسم پنجم:
چو حرفی را که آن عاری ز اشباع بود بی بهره بگذاری ز اشباع: و یا بر عکس آن اینست منقول که نامش
آن بود معروف و مجهول: تمثیل اول باسم تور ای نگویم با تو جانا ز آتش دل: که نبود پیش تو مجهول حاصل: تمثیل
دوم باسم شیر ز شیرین کوهکن اکثر چنان خواست: که ویرانش باشد دل چو تن کاست: تعریف
قسم ششم: چو با و جیم و زا و کاف تازی: به بی و جیم و زی و کاف سازی: مبدل یا بعکس ای نکته دان نام
بجز تعریف و تعجیمش منه نام: تمثیل اول باسم یار چو خاک پات رایایم ای جان: پی هر ذره کیسم دعوی زان
تمثیل دوم باسم بهر شد از جا بیشتر دلهای بیمار: چه زیر لب نمودی خال لب یار: خاتمه بدرین فن قبل
از این چنین یا رسایل: رقم زد کلک ارباب فضایل: ولی اکثر ز تعریفات مشهور: ز نقصان نیست خالی در ملل

دور حقیری اندرین نظم محقر که بر روح بیان آید مصور چو جهی کرد تعریف عملها که زایل گشت
اکثر زان خللهائی تاریخ آن که از عالم غیب بدر رسیده نسخه موزون و بی عیب قبول خاطر اهل
هنر باد بخوبی در همه عالم سمر باد
تمت تمام شد کتاب نفایس الفنون و دیگر رسالها

